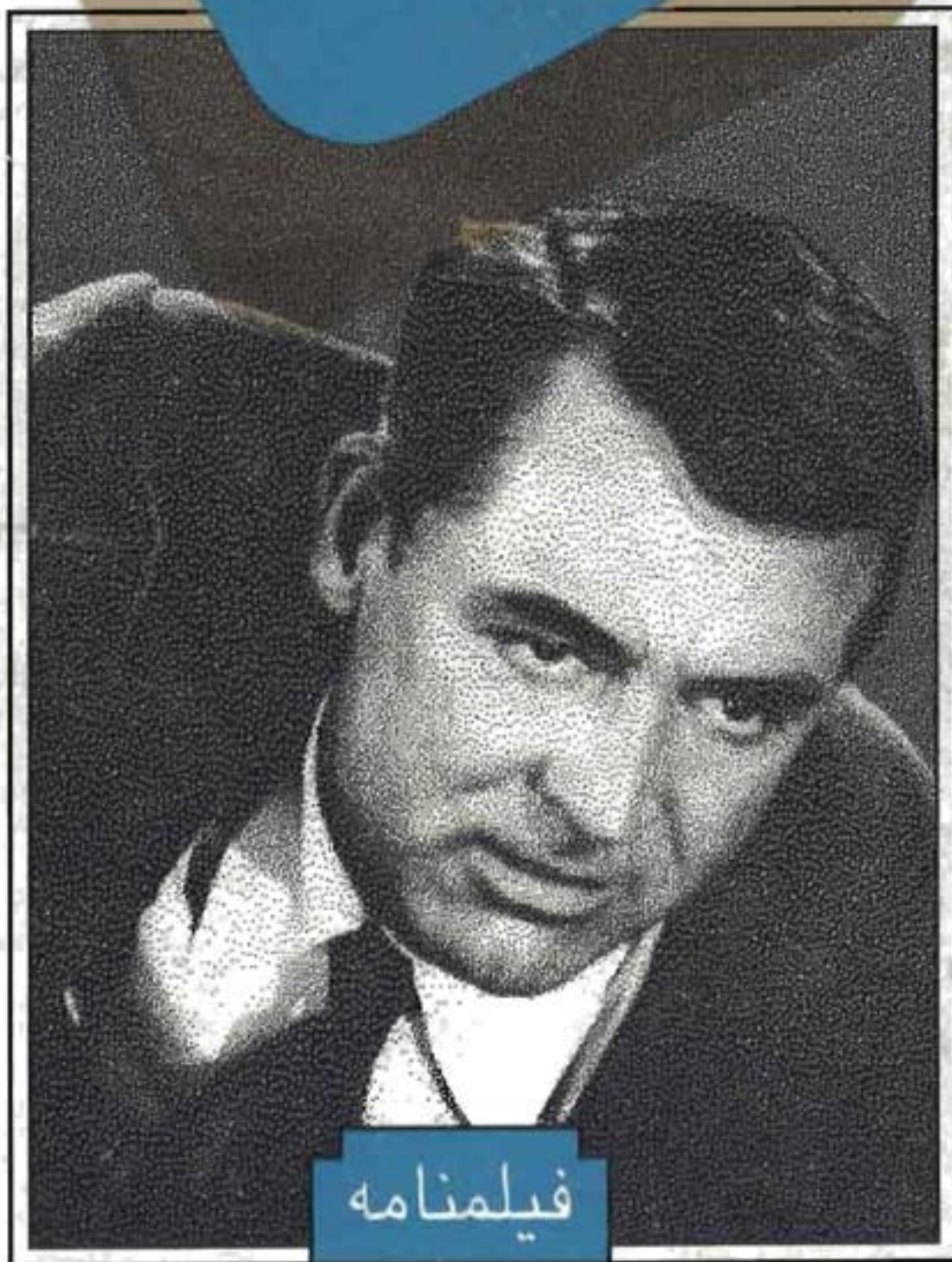


NORTH BY NORTHWEST

شمال از شمال غربی

• ارنست لن • ترجمه عباس اکبری



فیلمنامه

ساز

بسم الله الرحمن الرحيم



شمال از شمال غربی

نوشته: ارنست لمن

ترجمه: عباس اکبری

چاپ اول: ۱۳۷۵

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات برگ

لینوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات سوره

حق چاپ محفوظ است

شناسنامه فیلم

مترو گلدن مایر	محصول
Metro - Golden-Mayer	
آلفرد هیچکاک	تهیه کننده و کارگردان
Alfred Hitchcock	
ارنست لمان	فیلمنامه
Ernest Leman	
برنارد هرمن	موسیقی
Bernard Herman	
رابرت برکس	مدیر فیلمبرداری
Robert Burks, A.S.C.	
رابرت بویل	برنامه ریز
Robert Boyle	
ویلیام ا. هورنینگ و مریل پای	کارگردانان هنری
William A. Horning And Merrill Pye	
ا. آرنولد گیلسپی و لی لوبلانک	جلوه های ویژه
A. Arnold Gillespie and Lee Leblanc	
هنری گریس و فرانک مک کلوی	طراح صحنه
Henry Grace and frank Mcklevey	
ساول باس	طراح عناوین
Saul Bass	
جورج توماسینی	تدوین
George Tommasini, A.C.E	
چارلز ک. هگدن	مشاور رنگ
Charles K. Hagedon	
فرانکلین میلتن	مسئول ضبط
Franklin Milton	
سیدنی گیلاروف	آرایشگر
Sydney Guilaroff	
ویلیام تاتل	گرم
William Tuttle	

Robert saunders	رابرت ساندرز	دستیار کارگردان
Herbert coleman	هربرت کلمن	تهیه کننده دوم
	۱۲۲۵۶ فوت	طول فیلم
	۱۳۶ دقیقه	زمان فیلم
	شهر نیویورک، لانگ آیلند؛ شیکاگو؛ و بناهای یادبود ملی کوه راشمور در داکوتای جنوبی.	مکان واقعی فیلمبرداری
	۱۹۵۹	سال پخش

بازیگران

Cary Grant	کری گرانت	راجر تورنهیل
Eva Marie Saint	اوا مری سنت	ایو کندال
James Mason	جیمز میسون	فیلیپ واندام
Jessie Royce Landis	جسی رویس لندی	کلارا تورنهیل
Leo G. carroll	لئو جی. کارول	پرفسور
Philip ober	فیلیپ ابر	لستر تاونزند
Josephine Hutchinson	جوزفین هاچینسن	زن خوش تیپ
Martin Landau	مارتین لنداو	لئونارد
Adam Williams	آدام ویلیامز	والرین
Edward Platt	ادوارد پلات	ویکتور لارابی
	رابرت الن استین	لیجت

Robert Ellenstein	Licht	
Les	لس ترمین	حراج کننده
Tremayne		
	فیلیپ کولیج	دکتر کراس
Philip coolidge	Dr.Cross	
	ادوارد بینز	سروان خانکت
Edward Binns	Captain Junket	
	پت مک وی، کن لیج	دو پلیس شیکاگو
Pat Mcvey, Kenn Lynch		
	جان برادینو	گروهبان امیل کلینگر
John Beradino	Sergeant Emile klinger	
	نورا مارلو	کلنت، آنا
Nora Marlowe	Anna	
	دورین لانگ	مگی
Doreen Lang	Maggie	
	الکساندر لاک وود	قاضی انسن، بی. فلین
Alexander Lockwood	Judge Anson B. Flynn	
	استنلی آدامز	ستوان هاردینگ
Stanley Adams	Lieutenant Harding	
Larry Dobkin	لاری دابکین	چهره کارتونی
	هاروی استیفنز	دلال بورس
Harvey Stephens		
	والتر کوی	خبرنگار
Walter Coy		
	مچ کندی	زن خانه دار
Madge Kennedy		
	تامی فارل	متصدی آسانسور
Tommy Farrell		
	هری سیمور	سر گارسون
Harry Seymour		
	فرانک ویلکاکس	ولنر
Frank Wilcox	Weltner	
	رابرت شین	لاری وید

Robert Shayne	Larry Wade	فنینگ نلسون
Carleton Young	Fanning Nelson	کارلتون یانگ
Paul Genge	Lieutenant Hagerman	پل جنج
Robert B. Williams		راندن ده گشت
Maudie Prickett	E Isie	خدمتکار، الزی
James Mc Callion		جیمز مک کالیون
Buynes Barron		مستخدم
Doris Singh		راندن تاکسی
Sally Fraser, Susan Whitney, Maura Mc Giveney		دختر سرخپوست
Ned Glass		دختران مهماندار
Howard Negley		بلیط فروش
Jesslyn Fax		کنترل چی
Jack Daly		زن
Malcolm Atterbury		مهماندار
Olan Soule		مرد کنار جاده
Helen Spring		دستیار حراج کننده
Patricia Cuts		زن شرکت کننده در حراج
		ترشرو

دیل وان سیکل

کماندو

Dale Van Sickel

فرانک مارلو

راننده تاکسی در داکوتا

Frank Marlowe

هری استرنگ

دستیار کنترل چپی

Harry Strang

سارا برنر

تلفنچی

Sara Berner

آلفرد هیچکاک

مردی که به اتوبوس نمی رسد

توضیح

علامت کروشه [] بخشهایی از فیلمنامه اصلی را نشان می دهد که فیلمبرداری نشده است .
زیرنویسها افزوده های مهم فیلم را مشخص می کند . اشاره ای به تغییرات جزئی تری که در طرح و
شخصیت پردازی بی تأثیر بوده ، نشده است .

طلوع تصویر (پیش از عنوان بندی):

خارجی، نیویورک - روز

نمای دیدنی زیبایی از قسمت میانی منهن در آخرین لحظات یک بعدازظهر پاییزی.

[راوی: آیا عجیب نیست که در شهری با هفت میلیون نفر جمعیت، هرگز کسی به جای دیگری اشتباه گرفته نشود... و با وجود هفت میلیون جفت پای که در گذرگاهها و کوچه های باریک شهر در حرکتند، هرگز پای در جا پای غلطی قرار نگیرد؟ (مکث) در واقع، عجیب است.]

عنوان بندی و موسیقی بر این نما شروع می شود.

برش به:

چند صحنه خیابانی

روی این صحنه ها عنوان فیلم می آید. این صحنه ها باید ریتم خیابان مدیسن و خیابان پنجم دهه پنجاه را القاء کنند. خیابانها پر است از مردمی که بسیار با سلیقه لباس پوشیده اند. درهای چرخان ساختمان اداری فولادی - شیشه ای مدرن و براق، مدام سیل نیویورکیهای بسیار بشاش را که با عجله به سوی تاکسی و اتوبوس و کافه ها می روند بیرون می ریزد. دو زن عجول بر سر یک تاکسی بگومگو دارند. درهای اتوبوسی مملو از جمعیت درست قبل از سوار شدن آخرین مسافر بسته می شود و مسافر خشمگین را جا می گذارد! [پسرکی روزنامه فروش جلوی ورودی متروی ایندپندت: «جنجال در خاور میانه! روزنامه عصر! ببینید تو خاور میانه چه خبره!»]

داخلی، سراسری ساختمان تجاری - خیابان مدیسن

چهار آسانسور کار می کنند. متصدی آسانسور مدام زمزمه می کند و چیزهایی می گوید. در آسانسور بسته می شود و حرکت می کند. آسانسور دیگری به طبقه همکف می رسد. آخرین عناوین فیلم ناپدید می شوند. در آسانسور باز می شود. جمعیت با عجله بیرون می ریزند و پیش از آن که مسافرین کنار بروند صدای فردی به گوش می رسد که هنوز آشکار نشده است: راجر تورنهل، آدم بلندبالا و لاغری که سر و وضع مرتبی دارد. او کارهایی را به منشیش مگی، زن مسن و زشتی که قلم و کاغذ به دست همراه او پایین آمده است گوشزد می کند. از آسانسور خارج می شوند و سرسرا را طی می کنند تا به در خروجی برسند. مگی تقریباً باید بدود تا با قدمهای بلند و عجولانه تورنهل همگام شود.

۱. در تیراژ وقتی «کارگردان: آلفرد هیچکاک» صفحه نقش می بندد، آلفرد هیچکاک را می بینیم که به سوی اتوبوس می دود که پیش از سوار کردن او راه می افتد.

تورنهییل (در حال دیکته کردن): ... حتی اگر تو این نظرو پذیری که ترندکس بالاست، خود به خود یعنی منحنی صعودی فروش، که در ضمن من قبول ندارم ... (به متصدی آسانسور) شب بخیر ادی.

متصدی آسانسور: شب بخیر، آقای تورنهییل.

تورنهییل: به خانم سلام برسون.

متصدی آسانسور (با ترش رویی): با هم قهریم.

تورنهییل (به مگی): در حالی که از سرسرامی گذرند: توصیه من هنوز همان توصیه قبلی است. خط فاصله. در یک مدت کم تا می توانیم تبلیغ می کنیم که جلو بیفتیم. (به دکه می رسند و تورنهییل روزنامه می خرد) و می گذاریم که رقبا همان بالا جا خوش کنند، در حالیکه ما در راه بانک برایشان گریه می کنیم. (به حرکت ادامه می دهند) چرا هفته آینده یک روز برای ناهار در کلنی دورهم نباشیم؟ منتظر خبرت هستم، سام. فکرهای خوب و فوق العاده ... (حالا به خروجی رسیده اند) بهتره تا پلازا بامن بیایی.

مگی (با ناله ای خفیف): [پیاده؟]

تورنهییل: قند خونت رو مصرف کن راه بیا.

تورنهییل کمک می کند تا مگی از در بگذرد و خود به دنبالش وارد پیاده رو می شود.

خارجی، خیابان - نمای تراولینگ

به سمت غرب می روند. تورنهییل در راه به روزنامه می نگرد.

تورنهییل: بعدی؟

مگی (یادداشت هایش را چک می کند): گریچن سینسون.

تورنهییل (ادا در می آورد): این چیزها رو براش بفرست. یک بسته شکلات بلوم. ده دلاری، از همان که خودت می دونی ... پیچیده تو کاغذ طلایی! خوشش سیاد چون فکر می کند داره دلار می خوره. بگو: «عزیزم روزها، ساعت ها و دقیقه ها را شماره می کنم تا-»

مگی (قطع می کند): دفعه قبل هم همین چیزها رو نوشتی.

تورنهییل: جدی؟ پس فقط بگو: «عزیزم، چیزی برای دندانهای شیرینت ... و شیرینیهای دیگرت.» (مگی نگاهی به او می کند و تورنهییل می رمد) می دونم. می دونم.

مگی: میشه سوار تاکسی بشیم آقای تورنهییل؟

تورنهییل: به خاطر این چند متر؟

مگی: شما دیرتون شده منم خسته م.

تورنهییل: بازم بهت می گم مگی، تو خوب غذا نمی خوری. (به طرف خیابان می رود و سعی

۲. در فیلم، به جای این:

مگی: من که کت پوشیدم.

می‌کند تاکسی بگیرد) تاکسی! ... تاکسی!

به جایی نمی‌رسد. و درست در همین لحظه، یک تاکسی جلو مردی که در پی تاکسی بوده می‌ایستد. تورنهیل سرعت جلو می‌دود و در آن را باز می‌کند.

تورنهیل (به مرد): این خانم حالش خوب نیست. اشکالی نداره؟

مرد (کمی گیج): چرا... منظورم اینه که —

تورنهیل (تند): خیلی متشکرم.

سریع مگی را سوار می‌کند و خودش سوار می‌شود و در تاکسی را بشدت به هم می‌زند.

مرد (هنوز گیج): خواهش می‌کنم. اصلاً...

تاکسی دور می‌شود.

داخلی، تاکسی — (نمایش از پشت)

تورنهیل (به راننده): اول، هتل پلازا، درست.

مگی (به عقب نگاه می‌کند): بیچاره.

تورنهیل: [آدم بیچاره هیچی نیست. ولی من تبدیلش کردم به یه آدم نیکوکار.]^۳

مگی: فهمید دروغ می‌گی.

تورنهیل (دوباره روزنامه را باز می‌کند): مگی تو دنیای تبلیغات چیزی به اسم دروغ نداریم.

فقط اغراق مقتضی داریم. وزن من کمی زیاد نشده؟

مگی: چی؟

تورنهیل: احساس سنگینی می‌کنم. فردا صبح یادداشتی بگذار رو میزم: «به فکر لاغری

باش».

مگی: (در حال نوشتن): به فکر لاغری باش.

تورنهیل (به راننده): برو سر خیابون پنجاه و نه.

راننده: باشه.

تورنهیل (به مگی، درحالی که همچنان به خواندن روزنامه ادامه می‌دهد): تا به دفتر برگشتی

به مادرم زنگ بزن بگو بلیط تناتر امشب یادش نره. شام ساعت هفت در توئی وان. توبار اوک

دو تا مارتینی می‌خورم. بنابراین لازم نیست او دردسر بو کردن دهن منو به خودش بده.

مگی: اون این کارو نمی‌کنه.

تورنهیل: مٹ کارآگاه‌ها.

تاکسی سر خیابان پنجاه و نه جلو هتل پلازا می‌ایستد.

مگی (از روی یادداشتها می‌خواند): اولین کارتون ساعت ده و نیم فردا در «بیگلو» ست. ظهر

۳. در فیلم

تورنهیل: اوه، خیلی خب بابا. من خوشحالشم کردم. یادداشت من احساس می‌کنم به آدم واقعاً نیکوکاره.

حمام آفتاب . بعد ناهار با فالكون و زنش —
تورنهييل (مقداری پول به او می دهد): آره . آره . قرار كجا بود؟
مگی : پیش لاری و آرنولد . ساعت يك .
تورنهييل روزنامه را روی صندلی می اندازد و پیاده می شود .
مگی : بعد جازرو می كنید؟

خارجی ، هتل پلازا

تورنهييل (بیرون تاکسی): نه . (به راننده) این خانم رو ببر به اونجایی که تعلق داره .
راننده : بسیار خب .
تورنهييل (به مگی): [یادت نره فوراً به مادرم تلفن کنی .]
مگی : خیر یادم نمی ره . شب بخیر آقای تورنهييل .
تورنهييل در تاکسی را می بندد و تاکسی دور می شود . ناگهان چیزی به یاد می آورد ،
بشکنی می زند ، و به تاکسی اشاره می کند .
تورنهييل : صبر کن ! نمی تونی بهش زنگ بزنی ! اون توی —
قطع می کند . تاکسی دور شده است . تورنهييل لحظه ای می ماند و به آن می نگرد . بعد از
پله ها بالا می رود و وارد هتل می شود .

داخلی ، سرسرای هتل پلازا

تورنهييل در حالی که به طرف «بار اوك» می رود به ساعت مچیش نگاه می کند .

داخلی ، بار اوك

تورنهييل در آستانه ورودی بار توقف می کند و بی قرار به اطراف می نگرد . سرگارسون به
طرف او می آید .
سرگارسون : شب بخیر آقای تورنهييل .
تورنهييل : سلام ویکتور . من دنبال هرمن ولتنر و دو نفر دیگه می گردهم —
سرگارسون (اشاره می کند): بله . اونجا هستن .
تورنهييل : اوه بله .

تورنهييل به گوشه دور محوطه ، به طرف میزی می رود که ولتنر با لباس ریاست مآب
همراه آقای نلسون و آقای وید که هر دو ظاهراً دهاتی اند - و دو راقع هم هستند - نشسته
است .

۴ . در فیلم ، تورنهييل کرایه راننده را می دهد و در عین حال می گوید : باید کافی باشه . (به مگی) یادت نره ، فوراً به مادرم
زنگ بزن .

ولتتر (از جابر می خیزد): راجر .

تورنهییل (دست می دهد): هرمن . معذرت می خوام دیر کردم .

ولتتر (معرفی می کند): آقای راجر تورنهییل . فنینگ نلسون —

نلسون دست پیاله گوش می کند تا بشنود .

تورنهییل (با دست دیگرش دست می دهد): خوشبختم .

ولتتر: ولاری وید .

تورنهییل (دست می دهد): خوشبختم .

وید (مشروبش را نشان می دهد): آقای تورنهییل یه خورده زودتر شروع کردیم .

تورنهییل: نمی خواستم دیر کنم .

می نشیند ، و عصبی اطراف را می باید .

ولتتر: همین الان داشتم به لاری و فنینگ می گفتم که تو ممکنه دیر شروع کنی ، ولی هیچ

کس نمی تونه ازت بیره . (متوجه بی قراری تورنهییل می شود) چی شده راجر؟ چرا بی قراری؟

طی گفتگوی زیر ، پادویی وارد محوطه می شود و بین میزها حرکت می کند و صدا

می زند: «آقای کاپلان رو پیچ می کنن!» دو نفر ظاهراً کم جرأت در آستانه ورودی

ایستاده اند و حرکت پادو را زیر نظر دارند (و اگر نظری به پسزمینه بیاندازیم آنها را

می بینیم .)

تورنهییل: اتفاق مسخره ای افتاد . به منشیم گفتم به مادرم تلفن کنه ، ولی یادم آمد که نمی تونه

به موقع بهش دسترسی پیدا کنه .

ولتتر: چرا نمی تونه؟

تورنهییل: چون داره تو آپارتمان یکی از دوستان صمیمیش بریج بازی می کنه ...

ولتتر: منشیت؟

تورنهییل: نه ، مادرم . و آپارتمانش یکی از آن آپارتمانهای نوسازه — هنوز رنگش خشک نشده

و تلفن هم نداره .

[نلسون (دست به گوش): موضوع چیه؟

تورنهییل با تعجب او را نگاه می کند .]

پادو (نزدیک می شود): آقای جورج کاپلان پیچ شدن!

تورنهییل (نجااکنان): فکر می کنم شاید اگر یه تلگرام براش بفرستم ...

پادو (نزدیکتر): آقای جورج کاپلان!

تورنهییل (به پسرک علامت می دهد): پسر — [ممکنه بیای اینجا .]

برش به :

زاویه بسته - دو مرد که در آستانه در ایستاده اند، با علاقه خاصی واکنش نشان می دهند، و به یکدیگر می نگرند.^۵ سپس به خارج تصویر می نگرند و می بینند و متوجه می شوند که :

دیدگاه - از ورودی

پادو به تورنهییل می رسد که میزش خارج از میدان شنیداری آستانه در است.

زاویه بسته - میز

تورنهییل یک مداد و یک پاکت نامه بزرگ از جیب بغلش در می آورد و پادو را مخاطب قرار می دهد:

تورنهییل : گوش کن، من باید همین الآن یک تلگراف بزنم... اگر برات بنویسم می تونی بفرستیش؟

پادو : من اجازه ندارم این کارو بکنم قربان، ولی اگه دنبالم بیاین -

تورنهییل (به کسانی که سر میز هستند) : یه لحظه با اجازه...

وید : خواهش می کنم.

[نلسون (برای بهتر شنیدن، دست پیاله گوش می کند) : موضوع چیه؟

تورنهییل نگاه سریعی به او می کند.

تورنهییل : (در حالی که برمی خیزد به ولتر) : هرمن، تا شما یه مارتینی دابل بندازین بالا... ولتر : باشه.

تورنهییل با پادو دور می شود.

نلسون (رو به وید) : کجا می ره؟

وید : جایی که مادرش بازی می کنه تلفن نداره.

نلسون (لحظه ای به او خیره می ماند) : چرا نداره؟

حالا وید نگاهی به او می کند.]

بیرون بار اُوک

تورنهییل و پادو از سالن خارج می شوند.

پادو (اشاره می کند) : اونجا قربان.

تورنهییل (انعام می دهد) : متشکرم.

پادو : منم متشکرم قربان.^۶

تورنهییل به طرف دفتر و سترن یونیون می رود و پادو در جهت دیگری راه می افتد. ناگهان

۵. در فیلم یکی از آنها - لیجت - می گوید: «کابلان»

۶. در فیلم پادو اضافه می کند: «صبر کن - این دیگه چیه؟»

دو مرد به سرعت درست از پشت سر تورنهیل وارد نما می شوند. یکی از آنها که اکنون زخم زیر چشم رشتش را می بیند، دستی به شانه تورنهیل می زند. تورنهیل می ماند. ر
بی می گرداند.

تورنهیل: بله؟

مرد یک (بالهجه ای تقریباً خارجی): ماشین بیرون منتظره. بی سرو صدا راه بیفت.

تورنهیل: راجع به چی حرف می زنین؟

مرد دو (دست تورنهیل را می گیرد): بریم.

تورنهیل: کجا بریم؟ شما کی هستین؟

مرد یک: دو نفر مأمور مسلح. اسلحه رفیقم به طرف قلبت نشون گیری شده. بنابراین تیرش
خطا نمی ره، خواهش می کنم راه بیفت.

تورنهیل (سعی می کند خود را خلاص کند): موضوع چیه - شوخی می کنین؟

مرد دو: آره. الآن شوخی می کنیم. (دست از جیب در می آورد و لوله اسلحه را به پهلوی
تورنهیل می فشارد) خنده ش بمونه تو ماشین.^۷

تورنهیل لحظه ای به او خیره می ماند.

تورنهیل: خیلی مسخره است.

مرد با سر به در اشاره می کند و تورنهیل در میان آن دو راه می افتد.

خارجی - خیابان

تورنهیل از هتل خارج می شود و قدم به پیاده رو می گذارد. زیر بازوی او را گرفته اند و
به طور نامشخصی او را از میان عابرین که متوجه آنها نیستند به سوی اتومبیل پارک شده،
می برند. در عقب را باز می کنند. تورنهیل را روی صندلی عقب هل می دهند و خود
سوار می شوند. مرد سوم که پشت فرمان نشسته است، فوراً ماشین را روشن می کند و
به حرکت در می آید.

داخلی، اتومبیل - (نمایش از پشت)

اتومبیل به سمت شرق حرکت می کند و تورنهیل به چهره های سنگی آندو که در طرفین
او نشسته اند می نگرد. تورنهیل بی قرار است اما نمی خواهد بروز دهد.

تورنهیل: به من نمی گین کجا می ریم تا برام سورپریز باشه، ها؟

هر دو نفر مستقیم به جلو خیره هستند و چیزی نمی گویند.

تورنهیل: می دونین، من چند نفرو تو بار اوك منتظر گذاشتم و... شاید خیال کنن من خیلی
بی معرفتم [که اینجوری ولشون کردم.] [منتظر می ماند - جرابی نیست] منظورم اینه که اگر

۷. در فیلم، مرد یک - والرین - می گوید: «راه بیفت.»

اجازه بدین از به دارو خانه می تویم تلفی کنیم و سر اشون توضیح بدم که ... (گاهی پیر به آنها می ایدارد) حب ... در دیده شده م (حوائی نیست) همین خوره، مگند؟
(به عکس شماره ۱ نگاه کنید.)

حوائی نمی شنود. منوچه دستگیره در می شود. اتومبیل پشت چراغ قرمز ایستاده است. ناگهان تورنهییل به طرف در حرکت می کند و می کوشد آن را باز کند. دو مرد آرام و جوان در آن را زیر نظر دارند. ظاهر آن در قفل است و تکان نمی خورد. تورنهییل سر جایش می نشیند و نجات زنده به در اشاره می کند.
تورنهییل: قفل.

دیزالوبه:

خارجی، ملک گلن کو - گرگ و میش
اتومبیل به درگاه ملک محلی نزدیک می شود. روی در دراز، تابلو «تاوان خورنده» به چشم می خورد. اتومبیل وارد قسمت ماشین روی می شود.

داخلی، اتومبیل

تورنهییل، میان دو مرد، سر بر می گرداند و از سر شانه به دروازه ای که دور می شود، می نگرد. بر می گردد و به یکی از آنها می نگرد.

تورنهییل: تاوان زد کیه؟

جوائی نمی شنود. پیر سایه مرد دوم می نگرد. سکوتی سنگین تر.

تورنهییل: اوه، جانی؟ جالبه.

بعد به جلو می نگرد.

دیدگاه متحرک

خیابانی متحنی سه پلیده. از پشت درختان ساختمان آجر قرمز پیداست.

داخلی، اتومبیل

تورنهییل کماکان به بیرون می نگرد.

خارجی، خانه

عمارتی باشکوه اما آشکارا قدیمی و متعلق به اوایل قرن بیستم. اتومبیل مربع از خم خیابان آشکار می شود و جلو عمارت می ایست. تورنهییل و دو مرد پیاده می شوند. یکی از آن دو نفر (همان که زخم زیر چشم دارد. والبرین) تورنهییل را به بالای پلکان و جلوی در ورودی می برد. مرد دیگر (لیجت) دنبال آنها بالا می رود و منتظر می ماند تا در باز شود و سپس راهی که به پشت خانه می رود را در پیش می گیرد. پس از لحظه ای زن

مواخاکستری و عیشی که لباس کلفت‌ها را به تن دارد، در را باز می‌کند. والرین، تورنهییل را به داخل می‌فرستد.

داخلی، خانه

آن طرف سائن انتظار بیعی شکل، راه پله‌ای دیده می‌شود که به بالکن و چند اتاق ختم می‌شود. بالای بالکن، پنجره‌ای است با شیشه‌های لکه‌دار. یک جور لکه‌های دانه‌دانه روی آن.

والرین (به کلفت): کجاست؟

کلفت: بالای‌اس می‌پوشه.

والرین: بگو من اومدم.

کلفت: مهمون‌ها منتظرن.

والرین (بی حوصله): مهم نیست. بگو «کابلان».

زن به شنیدن این کلمه به تورنهییل می‌نگرد.

تورنهییل: خب... دسر چی داریم؟

والرین (به کلفت): کسی تو کتابخونه است؟

کلفت: نه.

والرین (به تورنهییل، بالحنی تند): از این طرف

تورنهییل را به طرف در کتابخانه می‌برد و کلفت به طبقه بالا می‌رود.

داخلی، کتابخانه

کتابها از کف تا سقف اتاق چیده شده است. پنجره‌ها به چمنزار پشت خانه باز می‌شود. از دور سرو صدای آلاهی آیلند شنیده می‌شود. والرین در را باز می‌کند و به تورنهییل اشاره می‌کند که وارد شود.

والرین (دست روی گلیله): همین جا منتظر باش.

تورنهییل (با اشاره به قفسه کتابها): عجله نکن، فرصت زمان خوندن دارم.

والرین در به روی او می‌بندد. بلافاصله، تورنهییل به طرف در می‌رود که باز می‌کند. تا دستش به دستگیره می‌رسد، صدای قفل شدن آن را از بیرون می‌شنود. ولی به هر حال امتحان می‌کند، بعد بر می‌گردد، نظری به اطراف می‌اندازد، به طرف میز تحریر می‌رود، و چند مجله می‌بیند: قیاد و استریم... نیویورک... فورچون و... درنمای لاین، او و ما آدرس روی آنها را می‌بینیم: «آقای لستر شاونرند، بیوود، گلن کوه نیویورک». «تورنهییل به طرف پنجره می‌رود و به بیرون نگاه می‌کند.

باغچه پستی - دیدگاه تورنهیل

مردی به تنهایی در آخرین رمق نور عصر «کراکت» بازی می کند. نامش لئونارد است. بعدها او را بهتر می شناسیم و احتمالاً از او بیزار خواهیم شد. حدوداً سی ساله است، اما بسیار جوان تر می نماید، زیرا چهره بچگانه ملیحی دارد؛ چشمهای درشت، و مویی که روی پیشانی اش ریخته است. رفتار زنانه ای دارد. لیچت آدم دزد دیگر - با عجله به طرف او می رود. با پانتومیم مختصری خبر را به لئونارد می دهد و سرانجام هر دو سریع به طرف خانه حرکت می کنند.

داخلی، کتابخانه

تورنهیل با توجه به ماجرای پشت خانه اکنون بی پناه، سعی می کند پنجره بسته را بگشاید و فرار کند. پنجره قفل است. گیره را می اندازد، پنجره را بالا می برد، درشرف بالا کشیدن خود است که با شنیدن صدای باز شدن در، آن را رها می کند و به طرف صدا برمی گردد. مردی^۸ وارد اتاق می شود. حدوداً چهل ساله با رفتاری استادانه و جذاب است و کمی خبیث می نماید.

مرد (خوشخو): عصر بخیر...

[دست دراز می کند... تورنهیل با تردید دست می دهد.

تورنهیل: خیلی طول نکشید.

مرد (به او دقیق می شود): خوب - این طوری...

تورنهیل: متشکرم. همین کافیه.]

مرد (هنوز به او نگاه می کند): ... انتظار دیگری داشتم - کمی بلندتر و، کمی شیکتر از بقیه اید...

تورنهیل (به کنایه): خیلی خوشحالم که راضی هستین آقای تاونزند.

مرد (واکنش نشان می دهد و لبخند می زند): ... ولی متأسفانه خیلی ساده اید.

تورنهیل: [بیخشید که ساده ام، ولی] این کارها برای چیه؟ برای چی منو آوردین اینجا؟

مرد (سربسته): نمایش؟ ... باید نمایش بازی کنیم؟

تورنهیل: این آدم دزدی مسخره اصلاً برای من جالب نیست؛ و باید بگم امشب برای تئاتر

بلیط گرفته ام و منتظر نمایش دیگه ای بودم و اصلاً سر در نمی آرم که این کارها برای چیه.

مرد: با تخصصی که شما تو بازی کردن دارین، می تونیم همینجا رو تبدیل به صحنه تئاتر کنیم

(مردی که کراکت بازی می کرد، وارد می شود.) آه - لئونارد. مهمون محترم مون رو دیدی؟

لئونارد (خیره به تورنهیل): خیلی خوش تپه. مگه نه؟

تورنهیل با نارضایتی نگاهی به او می اندازد.

مرد: آقای کاپلان، منشی من از ورش شما خیلی خوشش می آید. یک روش قاطی پاتی ولی به هر حال گمراه کننده -

تورنهییل (قطع می کند): صبر کنین. به من گفتین «کاپلان»؟

مرد: آره، می درنم که شما مرد هزار اسمید، ولی حالا خیلی مایلیم از اسم فعلیتون استفاده کنم.

تورنهییل: اسم فعلی؟ به من می گن تورنهییل - راجر تورنهییل - و هیچ وقت هم اسم دیگه ای نداشتم.

مرد: البته ...

لئونارد لبخند می زند.

تورنهییل (با تبسم): از قرار معلوم رفقای شما بسته اشتباهی رو برداشتن. منو گرفتن و انداختن تو ماشین، و بزور آوردن اینجا.

مرد (خسته از این ها): بنشینید آقای کاپلان، [ممکنه؟]

تورنهییل (لبخند بر چهره اش می ماسد): گفتم که من کاپلان نیستم [من راجر تورنهییل ام. صاحب بنگاه تبلیغاتی ویدلی و زاپ. و اگر شما اقایون به تبلیغات و این جور چیزها علاقه ای داشته باشین، می تونیم این جلسه رو به مهمانی مقدماتی این جور کارها تبدیل کنیم.]
در می زنند. در باز می شود و زن خوش سیمای، حدوداً چهل ساله ای وارد می شود.

زن: ببخشید -

مرد (مؤدب): بله؟

زن: مهمونها رسیدن.

مرد: پذیرایی کن. چند دقیقه دیگه می آم.

[تورنهییل (رو به او با طعنه): خانم تاو نزنند برای من زحمت نکشین. شام نمی مونم.

زن دستپاچه نگاهی به مردها می اندازد، بعد شتابان می رود. او در را پشت سر می بندد.

مرد (به تورنهییل): حالا - می شه به کارمون برسیم؟

تورنهییل: در خدمتم.

مرد: خیلی ساده، می خوام بهتون بگم از برنامه های ما تا چه حد اطلاع دارین و - البته - چطور به این اطلاعات دست پیدا کردین. طبیعتاً، توقع ندارم مفت و مجانی به من بگین.

تورنهییل (با حرکت طعنه آمیز سر): البته که نه.

مرد: برداشت بد نکنین. در واقع توقع ندارم با پیشنهاد من زود تسلیم بشین، ولی حداقل کاری که می تونم بکنم اینه که به شما مزده بدم امشب زنده می مونین -

[تورنهییل (اخم می کند): امشب زنده می مونم ... ؟]

مرد: آقای کاپلان چرا با جواب مثبت منو از حیرت در نمی آرین؟

تورنهایل: من که بهترتون گفتم.

لئونارد (حرفش را قطع می کند): ما می دونیم کجا می خواستید برید...

تورنهایل (رو به او): می خواستم برم تئاتر «ویتر گاردن نیویورک» و دیگه بهتره راه بیفتم.^۹

و به طرف درمی رود، آن را باز می کند، والترین راهش را سد می کند. تورنهایل برمی گردد.

تورنهایل: آقای تاووزلد... واقعاً شباه می کنین...

لئونارد از کنارش رد می شود و در را دوباره می بندد. مرد، در حالی که به طرف میز تحریر می رود، می گوید:

مرد: مثل این که این جوری به نتیجه نمی رسم آقای کاپلان.

تورنهایل: من کاپلان نیستم!

مرد: امیدوار بودم تجدید نظر کنین.

لئونارد: ما حتی رابط شمارو در پیتزبورگ می شناسیم. بعد از خودکشی جیسون.

تورنهایل (با عصبانیت): کدام رابط؟ من هیچ وقت پیتزبورگ نرفتم.

مرد در کنار میز تحریر است و در حالی که به یک ورق کاغذ می نگرد سریع حرف می زند.

مرد: در شانزدهم ژوئن، در هتل «شرورین پیتزبورگ» به اسم آقای کاپلان اهل «برکلی

کالیفرنیا» اتاق گرفتم. یک هفته بعد با عنوان آقای کاپلان پیتزبورگی تو هتل «فرانکلین

فیلادلفیا» اتاق رزرو کردین. در یازدهم آگوست در هتل «استاتر بوستون» اقامت داشتین. در

بیست و نهم آگوست، جورج کاپلان بوستونی در هتل «وایتبر دیترویت» اتاق رزرو کرده. و

در حال حاضر، در اتاق شماره هفتصد و نود و شش هتل «پلازای نیویورک» به اسم آقای

کاپلان دیترویتی اقامت دارین.

تورنهایل (پر معنی): دیگه چی؟

مرد: تا دو روز دیگه، باید برید به «آمناسو در ایست» شیکاگو.

تورنهایل: جدی؟

مرد: - و بعد هتل «شرایتون جانسون» در «راپیدسیتی داکوتا»ی جنوبی.

تورنهایل (سروش را تکان می دهد): من نیستم.

مرد: - بنابراین می بینید که دیگه معنی نداره باز هم ما رو گول بزنین. متقابلاً ما هم شما رو

گول نمی زنیم آقای کاپلان.

تورنهایل چند لحظه درمانده و ناامید به او خیره می شود.

تورنهایل: خیال نمی کنم فایده ای داشته باشه که یه کیف پر از کارت شناسایی، مثلاً گواهینامه

۹. در فیلم،

تورنهایل: معنی این موخرفات چیه؟

۱۰. در فیلم، تورنهایل با این جمله شروع می کند: «من هم می تونم کجا می خواستم برم.»

دانند گی و این جور چیزها بهتون نشون بدم؟

لئونارد (سرش را تکان می دهد): خوب شمارو با این چیزها مجهز کردن.

مرد (سریع): داره دیر می شه. می خواهید با مامورکاری کنید یا نه؟ می فقط به جواب ساده آرد یا نه می خوام.

تورنیهیل (کاملاً خشمگین): [حیلی خب]. به جواب ساده «نه». به این دلیل ساده که نمی دوتم راجع به چی دارین حرف می زنین.

مرد (رو به منشی): به مشروب بده به آقای کاپلان.

لئونارد (رو به تورنیهیل): سفر بخیر آقا.

مرد به طرف در می رود، بازش می کنه کمی آنرا باز نگاه می دارد. والرین و لیجت وارد می شوند. مرد خارج می شود و در را پشت سر می بندد. لئونارد در گنجینه را باز می کنه. بطریهای مشروب دیده می شود. رومی کنده تورنیهیل.

لئونارد: اسکاج؟ ری؟ بورین؟ و دکا؟

تورنیهیل: هیچی. فقط می خوام برگردم شهر.

لئونارد: ترنیش رو می دیم ...

تورنیهیل به چهره سنگی والرین و لیجت نگاه می کنه و به تدریج به موضوع پی می بره.

لئونارد: ولی اول، مشروب.

لئونارد دست به گنجینه می بره یک بطری بزرگ ویسکی برمی دارد و آنرا بالا می گیرد.

لئونارد: بورین.

بطری به دست به طرف تورنیهیل حرکت می کنه.

تورنیهیل: شما بخورین. من امروز به اندازه کافی خوردم.

لئونارد (آرام): بهتره خودتون بخورین. والا مجبور می شیم به حلقهتون بریزیم.

چشم تورنیهیل گشاده می شود. به بطری اشاره می کنه.

لئونارد: تماش رو؟

لئونارد: نه آقای کاپلان. این فقط به پنجمنش می شه. [

تورنیهیل حرکتی ناگهانی انجام می دهد. سعی می کنه از آنها بگذرد و به در برسه، اما والرین و لیجت او را می گیرند و دستش را از پشت سر محکم تاب می دهند. در همین حال، دورین پیش می رود و به نمای نزدیک تورنیهیل می رسد که به خارج تصویر خیره است. صدای باز شدن سر بطری را می شنویم. بعد دست لئونارد وارد نما می شود و گیلانی خالی را نگاه می دارد.

صدای لئونارد (خارج تصویر): به سلامتی.

اکنون بطری وارد نما می شود و جلو چهره مبهوت تورنیهیل گیلانی پر می شود. (به عکس شماره ۲ نگاه کنید.)

دیزالوبه :

خارجی ، جاده کوهستانی - شب

[دو اتومبیل در جاده ای پر پیچ و خم و دارای پرتگاه در حرکتند . اتومبیل جلویی بنزی رویار با رنگی روشن است . اتومبیل بعدی همان لیموزین است که تورنهییل را از هتل پلازا به گلن کو آورد . صدای تورنهییل از اتومبیل جلویی که مستانه آوازی را می خواند به گوش می رسد : «به جاتو رو پیدا می کنم ... پشت سرت قایم می شم ...» هر دو اتومبیل جایی به لای تپه توقف می کنند . راننده لیموزین سریع پیاده می شود . او لیچت است . سریع کنار مرسدس بنز می آید .

زاویه بسته - مرسدس بنز

راننده مرسدس بنز - والرین - همزمان با رسیدن لیچت از اتومبیل پیاده می شود . تورنهییل که مستانه به نجوا آواز می خRAND ، در اتومبیل نشسته است .
تورنهییل (با ادا و اصول) : شب بخیر آقای تاوتزنند ... شب بخیر خانم تاوتزنند ... دوری تون واسه م خیلی سخته ... (می خواند) «بوربن شما رو دوست دارم ...»
لیچت و والرین در طی این گفته ، یکی دو جمله سریع به زبان خارجی رد و بدل کرده اند . والرین سریع به لبه پرتگاه می رود و می نگرد :

دیدگاه

[جاده پرپیچ و خم سرانشیب دارای پرتگاه .]

زاویه بسته - مرسدس بنز

والرین بر می گردد و با کمک لیچت تورنهییل را خیلی سریع پشت فرمان می کشند . سپس در حالی که لیچت به سوی لیموزین می دود ، والرین در مرسدس بنز کنار تورنهییل می نشیند ، دست دراز می کند و امتارت می زند .
تورنهییل (نجوا کنان) : فکر منو نکنین رفقا . [از اینجا دیگه] با اتوبوس می رم .

داخلی ، مرسدس بنز

والرین ترمز دستی را می خواباند ، تورنهییل را به عقب هل می دهد ، فرمان را می گیرد و پای چپ را روی پدال گاز می گذارد . با حرکت اتومبیل والرین ابرو در هم می کشد و به جلو خیره می شود .

دیدگاه

اتومبیل به پرتگاه نزدیک می شود .

داخلی ، مرسدس بنز

والرین در طرف خودش را باز می کند و آماده پریدن می شود . در همین لحظه است که تورنهییل چشم باز می کند و کمی به خود می آید و می فهمد چه اتفاقی دارد می افتد .
[می چرخد ، دستهایش را روی والرین می گذارد و تکان شدیدی به او می دهد و با صدایی گرفته می گوید :

تورنهییل : تو هم با اتوبوس برو .

والرین از اتومبیل بیرون می افتد .]^{۱۱} تورنهییل فرمان را می چسبد و سریع می چرخاند .

خارجی ، مرسدس بنز

چرخها درست از لبه پرتگاه می گذرند .

تورنهییل پشت فرمان

به جلو می نگرد و فقط کمی از خطری که او را تهدید کرده است حس می کند . یک بار دیگر فرمان را می چرخاند .

نمای درشت - مرسدس بنز

چرخ عقب روی لبه پرتگاه است و لحظه ای در هوا تاب می خورد .^{۱۲} آن گاه چرخ دیگر روی پستی و بلندی لبه گیر می کند ، اتومبیل از جا کنده می شود و حرکت می کند .

[نمای درشت - تورنهییل پشت فرمان

برمی گردد نگاه می کند و می بیند که :

دیدگاه

والرین در تلاش است سوار لیموزین که راه افتاده ، بشود .]

خارجی ، مرسدس بنز

سرعت می گیرد و در حالی که به چپ و راست می رود از جاده پرپیچ و خم پایین می رود .

۱۱ . در فیلم ، والرین از اتومبیل در حال حرکت بیرون می پرد و تورنهییل را به صدایی می چسباند .

۱۲ . در فیلم ، تورنهییل متوجه خطر می شود و شاه بالا می اندازد .

سکانس تعقیب و گریز

مرسدس بنز در مقایسه با لیموزین راحت تر می تواند پیچهای تیز را پشت سر بگذارد . از طرفی ، تورنهییل مستقر از آن است که بداند نباید به این سرعت رانندگی کند . در نتیجه ، سریع به پایین تپه می رسد و در جاده ای که پیش رو دارد حرکت می کند . طبیعی است تصویر جاده و اتومبیل بعدی را از زاویه های گوناگون و با توجه به دید هذیبانی تورنهییل ببینیم . اگر تورنهییل کند برآند گشته خواهد شد و اگر به همین صورت نیز رانندگی کند ، خواهد مرد . در واقع انتخاب بسیار ظریفی است . حالا با سرعت هشتاد مایل در شاهراه رانندگی می کند و بین ماشینهای دیگر ویراز می دهد ، به سمت خلاق می رود و تنوی دل رانندگانی را که از مقابل می آیند خالی می کند . اما در عوض فاصله اش از لیموزین زیاد می شود .

اتومبیل پلیس - دو پلیس روی صندلی جلو

اتومبیل گشت با سرعت معمولی در حرکت است . ناگهان اتومبیل تورنهییل از راه می رسد و با سرعت می گذرد . پلیس ها فوراً عکس العمل نشان می دهند و سر در پی او می گذارند .

داخلی ، لیموزین

والرین و لیجت متوجه اتومبیل پلیس می شوند که درست جلوی آنها به طرف تورنهییل سرعت می گیرد . والرین به لیجت اشاره می کند که سرعت را کم کند . لیجت این کار را انجام می دهد و آماده دور زدن می شود .^{۱۳}

مرسدس بنز

تورنهییل عایوسانه می کوشد واضح ببیند ؛ پا روی کف ماشین و دست روی فرمان دارد . چند بار در شرف تصادف است و صدای بوقها به گوش می رسد . در آینه ، چراغهای چراغان اتومبیل پلیس را می بیند و متوجه نمی شود که دیگر لیموزینی در کنار نیست . چراغهای چراغان نزدیکتر می شوند . ناگهان پیرمردی دوچرخه سوار را پیش رو می بیند که سرو کله اش از راهی فرعی پیدا می شود . محکم روی ترمز می کوبد ، صدای جیغ تایرها بلند می شود و اتومبیل توقف می کند . دوچرخه سوار بی خبر از ماجرا عرض

۱۳ . فرقیلم ، المری که کنار اتومبیل ایستاده با دیدن تورنهییل که با سرعت می گذرد ، سوار می شود . والرین و لیجت پس از تصادف اتومبیل پلیس با اتومبیل تورنهییل دور می زنند و برمی گردند .

زاویه جانبی

اتومبیل تورنهییل توقف می کند . اتومبیل پلیس در حالی که سر و صدای ترمزش به گوش می رسد به اتومبیل تورنهییل می گوید . صدای برخورد در حالی به گوش می رسد که کاپوت ماشین پلیس مانند تکه ای حلبی می شود . لحظه ای سکوت . و بعد سر و صدای ترمزهای دیگری به گوش می رسد و سومین اتومبیل به اتومبیل پلیس می خورد و آن را میچاله می کند . تورنهییل مستانه بر بیرون می آورد و نگاه می کند که بیستد این سر و صداها چیست . دو پلیس پس از تلاش موفق می شوند در را باز کنند و پیاده شوند . در همین حال ، راننده سوم دیده می شود که از اتومبیل خود پیاده می شود و حیران به جلو خیره می ماند .

دیزالوبه :

داخلی ، کلانتری گلن کو - شب

ستوان هگرمین پشت میز است . سمت راست او بیسیمی است که از آن صدای ماسورین گشت به گوش می رسد . از بیرون سر و صدایی می آید و بعد گروهیان کلینگر - یکی از همان دو پلیس - تورنهییل را که روی پایش بلند نیست به داخل می آورد .

تورنهییل (غلیظ) : خیلی ممنون رفقا .

کلینگر : ستوان - این مرد در حال مستی رانندگی می کرد .

ستوان (در حالی که به تورنهییل که روی پابند نیست می بگرد) : جدی؟

تورنهییل (به ستوان) : می خواستن منو بکشن ... این بارو به حرف من گوش نمی ده ... تو به خونه بزرگ ... می خواستن منو بکشن .

کلینگر (میان حرف تورنهییل) : خیلی خب ... فعلاً برو تو ...

تورنهییل (که با او می رود) : نمی خوام برم تو . یکی پلیس رو خبر کنه .

گروهیان در حالی که زیر بغل تورنهییل را گرفته او را به اتاق بازجویی می برد .^{۱۴}

داخلی ، اتاق بازجویی

که در این آخرین ساعات شب اتفاقی سرد و لای روح است .

کلینگر (صندلی را نشان می دهد) : بشین .

تورنهییل : نمی خوام بشینم . حال من خیلی خوبه . (روی صندلی می افتد) پدرشونو در می آریم .

۱۴ . در فیلم :

کلینگر : یا حالا یا نه

تورنهییل : آوه . باشه .

به زور اسلحه ... آدم دزدی می کنن . اسلحه ... بوربن ... ماشین مسابقه ... به من حمله می کنن . می گیرمشون . پدرشونو در می آریم .

کلینگر : خواب درست و حسابی حالت رو جا می آره . یه سلول ترو تمیز منتظرت هست .

تورنهییل : سلول نمی خوام من پلیس می خوام .

مامور دیگر گشت ، راننده ، وارد می شود .

راننده : ماشینش هم دزدیه .

کلینگر : آهان .

راننده : متعلق به خانم باسبون ساکن خیابون توئینگ .

تورنهییل (برمی خیزد و روی پیا بند نیست) : باید تلفن کنم . تلفن کجاست ؟

کلینگر : به تلفن ، حق داری بکنی . اینجااست . (تورنهییل را کنار تلفن می برد) بهتره وکیلت رو خبر کنی .

تورنهییل (به کلینگر) : باترفیلد هشت - یک - صفر - نه - هشت .

کلینگر : خیال کردی من چه کاره م - تلفنچی ؟

تورنهییل (سربه تاید تکان می دهد) : آره . باترفیلد هشت - یک - صفر - نه - هشت .

کلینگر بایی میلی شماره می گیرد . بعد از چند لحظه .

کلینگر (به تلفن) : گوشی لطفاً ... بیا .

گوشی را به تورنهییل می دهد .

تورنهییل (به تلفن) : الو ، مادر ؟ منم پسر ت ، راجر تورنهییل . (گوش می دهد) صبر کن .

(به کلینگر) من کجام ؟

کلینگر : کلانتری گلن کو .

تورنهییل (به تلفن) : کلانتری گلن کو ... (گوش می دهد) این چه حرفیه می زنی مادر ؟ [بازهم] مشروب نخوردم . ولی دو نفر یه بطر حلقم کردن - (گوش می دهد) سرش را به چپ و راست تکان می دهد) نه . . مزه بهم ندادن ... (طی تلفن تورنهییل ، دکتر کراس وارد می شود . کلینگر دخالت می کند و حرف تورنهییل را قطع می کند^{۱۵} .) گوشی ... مادر (به کلینگر) هنوز تمام نشده .

کلینگر : چرا تموم شده . یا لا دیگه . راه بیفت .

تورنهییل (به تلفن) : دیگه باید قطع کنم مادر . بهتره همین الان وکیل رو خبر کنی بیاد سنو از اینجا دربیاره .

کلینگر : بهش بگو فردا صبح .

تورنهییل : (به تلفن) : می گه «فردا صبح» (گوش می دهد) نحی دونم . بذار بپرسم .

(به کلینگر) می خواد بدوننه کی این حرفو زد .

۱۵ . در فیلم ، کلینگر می گوید : «سه دیگه . بیا بریم .»

کلینگر : گروهان امیل کلینگر .

تورنهایل : (به تلفن) : گروهان امیل - (با نگاه دیگری به گروهان) امیل ؟ (درتلفن) گروهان امیل کلینگر . (گوش می دهد) نه . من هم باور نمی کنم . (گوش می دهد) . نگران نباش . حالم خوبه مادر . شب بخیر . (قطع می کند) مادرم بود .

کلینگر او را به سوی میزی می برد که دکتر کراس ، دکتر جوان خوش برخورد ، با وسایل پزشکی منتظر است .

کلینگر (به دکتر کراس) : اینه ، دکتر .

کراس نگاهی به تورنهایل می اندازد و به صندلی اشاره می کند . تورنهایل روی صندلی ولو می شود . کلینگر و راننده به پسزمینه می روند و ساکت نگاه می کنند . کراس فرم مخصوص و خودنویشش را درمی آورد و سریع و سرسری اقدام به پر کردن آن می کند .

دکتر کراس : اسم ؟

تورنهایل : راجر تورنهایل . [به نظرم به جایی همدیگر و دیدیم .

دکتر کراس : آدرس ؟

تورنهایل : هشتاد و چهار ، ساتن پلیس . دکتر ، گوش می دی چی می گم -

دکتر کراس : شما سوار ماشین موردنظر بودین ؟

تورنهایل : بله .

دکتر کراس : کجا می رفتین ؟

تورنهایل : هیچ جا . می خواستم از دست اونهایی دربرم که می خواستن منو بکشن . خیلی سعی کردم به اینها بگم که -

دکتر کراس : از کجا شروع کردین ؟

تورنهایل : به خونه بزرگ . نمی دونم کجا . خونه بزرگ . اون وقت این یاروها -

دکتر کراس (قطع می کند) : لطفاً بلند شین آقای تورنهایل ...

تورنهایل (با تلاش سرپا می شود) : چشم .

دکتر کراس (چند سکه روی زمین می اندازد) : ... این سکه ها رو جمع کنین .

تورنهایل (دقیقاً به سکه ها می نگرد) : کدوم سکه ها ؟

دکتر کراس (به خط سفید روی زمین اشاره می کند) : مهم نیست . حالا روی این خط راه برید .

تورنهایل (در حالی که ناموفق سعی می کند خط را دنبال کند) : اول خیال کردم به خاطر پول می خوان منو گروگان بگیرن . بردنم تو اون خونه . الان اسمش یادم نمی آد . فکر می کنم کاپلان بود . آره ، جورج کاپلان -

ناگهان روی زمین می افتد و حرفش قطع می شود . بعد ، در حالی که می کوشد دوباره بلند شود :

دکتر کراس: مرضی قند ندارین؟
 تورنهییل: من به این چیزها دست نمی‌زنم.
 دکتر کراس: پس انسولین نمی‌زنین.
 تورنهییل: من به این چیزها دست نمی‌زنم.
 دکتر کراس: دهن‌تون رو خوشبو کردین؟
 تورنهییل: من به این دست چیزها نمی‌زنم. []
 دکتر کراس: زبان درازین و بگین «آه».
 تورنهییل: خودتو بکش کنار... آه... آه...
 دکتر کراس: مشروب خوردین؟
 تورنهییل: دکتر- دارم خفه می‌شوم.
 دکتر کراس: چه مشروبی خوردین؟
 [تورنهییل: بورین. منو ابداختن و به باروی دیگه-
 دکتر کراس: فکر می‌کنین چقدر خوردین؟
 تورنهییل (دستهایش را حدود یک فوت باز می‌کند): تقریباً اینقد.]^{۱۶}
 تورنهییل شروع به حرکت به سوی یک میز بلند می‌کند در حالی که:
 دکتر کراس: آقای تورنهییل- نظر من اینه که شما کاملاً مستید... (در حالی که تورنهییل روی
 میز دراز می‌کشد)^{۱۷} و مجبورم برای گرفتن خونتون مجوز شما را بگیرم.
 تورنهییل (با نجوایی خواب‌آلود): چه کار بدی.
 دکتر کراس (از روی لرم سریع می‌خواند): «شما می‌توانید از آزمایش خون امتناع کنید،
 ولی در این صورت، گواهی‌نامه شما گرفته خواهد شد. اگر بخواهید می‌توانید خودتان دکتری
 معرفی کنید تا [این آزمایش شیمیایی را انجام دهد.]» (سر برمی‌دارد) می‌فهمید آقای تورنهییل؟
 (جوای نمی‌آید) آقای تورنهییل؟ گروه‌بان کلینگر جلو می‌آید و انگشت بر لب می‌گذارد.
 کلینگر: هیس...
 با مهربانی به تورنهییل می‌نگرد. اکنون تورنهییل را می‌بینیم که مانند کودکی به خواب رفته
 است و تبسمی بر لب دارد.]^{۱۸}

۱۶. در فیلم:

تورنهییل: خوب بورین. ببین، دو نفر و یکی دیگه.

دکتر کراس: فکر می‌کنین چقدر خوردین؟

تورنهییل: چی گفتین؟

دکتر کراس: فکر می‌کنین چقدر خوردین؟

۱۷. در فیلم، تورنهییل حرفه او را قطع می‌کند: «آه»، شکی نیست.

۱۸. در فیلم، تورنهییل از میز تحریر «الا» می‌رود و می‌خواند.

دیرالویه :

داخلی ، دادگاه (اتاق بازجویی) - صبح روز بعد

قاضی : سون بی . قلبی ، به سردی به تورنهییل می نگرد که بین وکیل اش و ویکتور لارابی و گروهیان کلینگر ایستاده و از این که شب قبل را در زندان به سر برده ناراحت است .
پشت سرشان مادر تورنهییل ، کلارا تورنهییل ، نشسته است ؛ زنی که از بس برنج بازی کرده مثل این بی دل به نظر می رسد . علی گفتگوی زیر ، تورنهییل رو بر می گرداند و با خوشرویی لبخند می زند . مادر جواب لبخندش را نمی دهد .

لارابی (با لحن تقریباً ناخوشایندی حرف می زند) : - در اینجا بوده که آقای تورنهییل موفق می شه از دست جانی های احتمالی فرار کنه . و وقتی تعقیبش می کنند ، طبعاً مجبور بوده در آن اه ... شرایط بهترین را انتخابش را بکنند . [اما بدبخشنه این ، اه ... شرایط کمی از حد توانش بیشتر بوده و خب الان ما اینجایم .

تورنهییل (نیمه بلند) : ولی اونا کجا هستن ؟

قاضی نگاه تنیدی به تورنهییل می کنه و بعد رو می کنه به لارابی .

قاضی : جناب وکیل ، شما چند وقته موکل خودتونو می شناسین ؟

لارابی : هفت سال عالیحجاب .

قاضی : به نظر شما مرد منطقی ای هست ؟

لارابی : کاملاً .

در پسزمینه ، خاتم تورنهییل آه توهمین آمیخته می کشد که به گوش می رسد . تورنهییل سریع رو به او می کنه و به نجوا و با خشم می گوید :

تورنهییل : مادر !

قاضی : شما اعتبار این ... داستان رو تأیید می کنین ؟

تورنهییل (خود را کنترل می کنه) : اعتبار !

لارابی : خب ... بله ، عالیحجاب . یعنی اگه موکل من می گه این اتفاق افتاده ، منم مطمئنم که باید ... (شاله می اندازد) افتاده باشه .^{۱۹}

قاضی : امروزم . (رو به کلینگر) گروهیان - این پرونده به قسمت کارآگاهها محول بشه تا در موردش تحقیق کنن . پیشنهاد می کنم تماس بگیرین و بگید فوراً بیان اینجا .
کلینگر (راه می افتد) : بله عالیحجاب .

قاضی : پرونده رو برای حل و فصل نهایی به ساعت هفت و نیم فردا شب محول می کنم ، و انتظار دارم که شما و موکلتون در دادگاه حاضر باشید . در این مدت ، کارآگاهها تعیین خواهند کرد که این داستان منبای درستی داره یا نه .

تورنهییل (آزده): مبنای درست؟ به نظرم آگه نعلش منم می آوردن اینجا، شما باز هم باورتون نمی شد که -!

لارابی (حرفش را قطع می کند): خیلی خب راجر، صبر داشته باش!
تورنهییل: ببخشید عالیجناب، به نظر شما این دامستان رو خودم سرهم کردم؟
قاضی: آقای تورنهییل، چیزی که ما دنبالش هستیم همینه.

دیزالوبه:

[خارجی، جاده گلن کو - روز

اتومبیل کارآگاهان، یک اتومبیل دو در میاهرنگ، در جاده ملک خصوصی گلن کو در حرکت است.

داخلی، اتومبیل

دو کارگاه جلو نشسته اند - ستوان هاردینگ و سروان جانکت. در صندلی عقب، تورنهییل به نجوا با مادرش جر و بحث می کند، در حالی که ویکتور لارابی خاموش است و گوش می دهد.

تورنهییل: ... چون هر مشروبی رو که زیادی بخورم، مادر عزیز، فقط برمی گردد به سرمشق بدی که از جد بلاواسطه م به ارث برده م. باید یادآوری کنم که به شیرمادر عادت نکردم.
خانم تورنهییل: بعضی وقتها به این فکر می افتم که چرا باید گستاخی تورو تحمل کنم.
تورنهییل: مجبور نبودی این کارو بکنی. البته آگه می توانستی یادگیری تو بریج تقلب کنی. (نگاهی به لارابی) به تمام دوست دخترهایش سن پول می دم. برای باختهایش -
لارابی: بسه دیگه راجر...

خانم تورنهییل: «راجر» نه. یادتون رفته. اسمش جورج. (با دهان بسته می خندد) جورج کابلان.

سروان جانکت (روبرمی گرداند): اینجا ملک خصوصی ناوونزنده. آشناست؟
تورنهییل (به بیرون نگاه می کند): آره. خودش.

نمای تراولینگ - اتومبیل

از دروازه باز می گذرد، وارد ملک خصوصی می شود و در طول خیابان خمیده پیش می رود. سرانجام، جلو در ورودی ساختمان اصلی نگه می دارد.

خارجی، ساختمان اصلی

همه از اتومبیل پیاده می شوند. کارآگاهان به سوی در اصلی می روند و زنگ را به صدا

درمی آررند. همان کلفت، «آنا»، در را باز می کند ر به نظر نمی رسد از دیدن گررهی که جلو روی او ایستاده اند جا خورده باشد.

کلفت (باخوشرویی): بله؟

تورنهییل: منو یادت می آد؟

کلفت: بله قربان.

تورنهییل (راضی، اما خشن): خوبه.

سروان جانکت: آقای تاونزند تشریف دارن؟

کلفت: نخیر. متأسفم قربان. رفتند بیرون.

سروان جانکت: خانم تاونزند چی؟

کلفت (بعد از مکث): بگم کی اومده؟

سروان جانکت: از اداره پلیس.

کلفت (خونسرد): خواهش می کنم بفرمایین.

و در را بیشتر باز می کند.

داخلی، خانه

همه وارد می شوند.

کلفت: از این طرف خواهش می کنم.

آنها را به کتابخانه راهنمایی می کند. در را برایشان باز می کند و وارد می شوند.

داخلی، کتابخانه

تورنهییل: این همون اتاقه.

کلفت: الان خانم رو خبر می کنم.

سروان جانکت: بله، این کارو بکن.

کلفت خارج می شود. تورنهییل به مبل اشاره می کند.

تورنهییل: این همون کاناپه است. (به طرف کاناپه می رود) پیراز «بورین» اش کردن.

لکه هاش معلومه. بهتون نشون می دم.^{۲۰}

پشتی مبل را بررسی می کند، خیط می شود و چهره در هم می کشد، پشتی را

برمی گرداند، و بیشتر چهره در هم می کشد. (به عکس شماره ۳ نگاه کنید) به دیگران

نگاه می کند. همه به او زل زده اند. برمی گردد، اطراف را می پاید، متوجه گنجه

مشروب می شود.

تورنهییل: مشروبها اینجااست! اسکاچ، جین، ودکا - ا

۲۰. در فیلم اضافه می کند: «باید تمیزش کرده باشن».

خانم تورنهییل : و بوربن .

تورنهییل پیش می رود و گنجی را باز می کند . پر از کتاب است . هیچ مشروبى در کار نیست . فقط کتاب !

خانم تورنهییل : معنی مشروب فهمیدیم .

و بلافاصله زن خوش تیپ شب گذشته وارد می شود ، از سر و رویش محبت می ریزد و سریع حرف می زند و در عین حال به سوی تورنهییل می رود .

زن : راجر ! عزیزم ! (تورنهییل ، متحیر ، خودش را جمع و جور می کند) خیلی دلوپست شدیم ! سالم به خونه رسیدی ؟ (او را در آغوش می گیرد) البته که رسیدی . بذار نگاهت کنم . به کمی چشات گود افتاده [دور گونه هات هم خط افتاده .] ولی مهم نیست . مگه ما این طور نشدیم ؟ راستش مهمونی مهملى بود ، تو هم چیزی رو از دست ندادی . [ولی لستر خیلی از دست خودش کفرى شد که گذاشت تنها برى خونه . (به خانم تورنهییل) بذارید ببینم . شما باید مادر راجر باشین . از دیدنتون خوشحالم . راجر از شما خیلی تعریف کرده . (به لارابى) و شما باید پلیس باشین . از ظاهرتون پیدااست .

لارابى : نخیر ، من وکیل آقای تورنهییل ام .]

تورنهییل : ولی بار کنین من تا دیشب این زن رو ندیده بودم !

زن باملاحظه به «شوخی خنده دار» تورنهییل می خندد . کارآگاهان دخالت می کنند .

سروان جانکت : خانم تاونزند - من سروان جانکت از کارآگاهان حومه ناسائو هستم . ایشون هم ستوان هاردینگ .

زن : خوشوقتم .

[ستوان هاردینگ : من هم همین طور !]

زن (به تورنهییل) : [اوه عزیزم .] نکنه تو در دسر بیفتی راجر ... ؟

خانم تورنهییل : تو در دسر افتاده .

سروان جانکت : خانم تاونزند - آقای تورنهییل دیشب در حال مستی رانندگی می کردن و دستگیر شدن . در ضمن با اتومبیل دزدی -

زن : اتومبیل دزدی !

(به عکس شماره ۴ نگاه کنید .)

سروان جانکت : متعلق به خانمی به نام بابسون ساکن خیابان توئینگ -

زن : راجر ، تو که گفتی می خواى با تاکسى برى . مگه مرسدس لورا رو قرض نگرفتی ؟

تورنهییل (مایوس) : نه . مرسدس ... لورا رو ... قرض نگرفتم .

سروان جانکت : آقای تورنهییل به ما گفتن که دیشب برخلاف میلشون به این خونه آورده شدن و چند تا از دوستان شوهر شما به زور مشروب به خوردشون دادن بعد تو جاده ولشون

کردن . چیزی در این مورد می دونین ؟

رن نگاهی همدردانه به تورنهییل می اندازد و بعد به کارآگاهها رومی کند.

زن: خب می دونین جناب سروان - وقتی راجر بایه تاکسی برای شام اومد اینجا، بفهمی نفهمی مست بود -

تورنهییل: دروغ می گه!

زن: و متأسفانه اینجا بدتر شد، و بالاخره به ما گفت که باید برگرده خونه استراحت کنه. من فهمیدم که باید شام روز دتر بکشم. [من می تونم به شما اطمینان بدم که در غیر این صورت ماجرای ماشین خانم بابسون به هیچ وجه اتفاق نمی افتاد.]

تورنهییل (با تحسینی کنایی): عجب هنرپیشه ای!

[زن: طفلک ...]

سروان جانکت: خانم تاونزند - اسم جورج کاپلان هیچ مفهومی برای شما داره؟
زن: جورج کاپلان؟ نه.

سروان جانکت: فکرمی کردم.

کارآگاه سوجه در است و قصد رفتن دارد.

تورنهییل (اکنون نااسید): شوهرش چی؟ از اون باید سؤال کنین؟

سروان جانکت (به زن): جای خاصی هست که بشه پیدا شون کرد؟

زن: البته - سازمان ملل.

[سروان جانکت (تحت تأثیر): سازمان ... ملل ...]

زن: امروز بعد از ظهر در مجمع عمومی سخنرانی می کنه.

کارآگاه در حالی که به تورنهییل می نگرد دهانش را جمع می کند.

تورنهییل (دفاعی): خیلی خب - که امروز بعد از ظهر در مجمع عمومی سخنرانی می کنه.

سروان جانکت (به زن): مزاحمت ما رو می بخشین.

زن: خواهش می کنم. چه مزاحمتی.

گروه را به طرف در هدایت می کند.

تورنهییل: یه دقیقه صبر کنین ...

بقیه به حال می روند.

هال

در حالی که مادر، تورنهییل را به عجله از کتابخانه بیرون می کشد و به هال می آورد،

تورنهییل می شنود که:

صدای زن: جناب سروان، می خواین شوهرم رو ببینین؟

سروان جانکت: نخیر خانم تاونزند - لازم نیست.

تورنهییل : منظور تون اینه که هیچ کار دیگه ای نمی خواین بکنین؟
خانم تورنهییل (روبرمی گزداند و با نگاهی او را در جا خشک می کند): راجر ... (آرام سر
تکان می دهد) دو دلار و رد کن بیاد.
تورنهییل نگاهی به او می کند بعد همراه او و دیگران از در اصلی خارج می شود.

خارجی ، ساختمان اصلی

در حالی که گروه اصلی از پلکان پایین می روند و سوار ماشین می شوند، زن دم در ناظر
می ماند. حتی یک بار هم دستش را به علامت خدا حافظی برای تورنهییل تکان می دهد.
تورنهییل در حالی نیست که بخواهد به او جواب دهد و خدا حافظی کند.^{۲۲} در باغچه
نزدیک در، باغبانی خم شده است و روی گلهای کار می کند. او پشت به ما دارد و
بر نمی گردد تا به گروهی که خانه را ترک می کنند بنگرد. اما حالا که اتومبیل حرکت
کرده، راست می شود، به رفتن آنها می نگرد و بعد به طرف دوربین می چرخد. در پشت
چهره و لباس کتیش والرین قابل شناسایی است.

دیزالویه :

خارجی ، هتل پلازا - نیویورک - چند ساعت بعد

ناکسی جلو هتل توقف می کند. تورنهییل و مادرش پیاده می شوند، عرض پیاده رو را
طی می کنند و به سوی ورودی می روند.
خانم تورنهییل : سردر نمی آرم. چرا منو باخودت آوردی؟
تورنهییل (طعنه می زند) : چون از سر تا پات تشخیص می باره.
خانم تورنهییل : راجر این قدر وقیح نباش.
وارد هتل می شرنند.

داخلی ، سرسرا

تورنهییل به طرف تلفنهای داخلی می رود، می گوید:
تورنهییل : خیلی خب همین جا معلوم می شه. (گوشی را برمی دارد) شما مسافری به اسم
جورج کاپلان دارین؟ (مکت - سپس هیجانزده) درسته... اتفاق هفتصد و نود و شش. ممکنه
خواهش کنم وصل کنین؟ (به مادر) حقیقت داره. همین جاست...
خانم تورنهییل (بی حوصله) : عالیه.
تورنهییل : ... و او تنها کسی به که می تونه این معمای کوچولو رو حل کنه. (به تلفن) چی؟
... اوه. بله. می فهمم. یادداشتی چیزی نداشته کی برمی گرده؟ ... راستی؟ خیلی خب.

۲۲. در فیلم، زن همراه با تکان دادن دست می گوید: «خدا حافظ.»

متشکرم. (گوشی را می گذارد) مسخره است. تو دو روز گذشته هیچ تلفنی رو جواب نداده. [۲۲]

خانم تورنهییل: شاید تو حموم گیر کرده.

اما تورنهییل متفکرانه به طرف محل پذیرش، جایی که مردم کلید، نامه و ... خود را می گیرند، خیره است.

تورنهییل: مادر-دلم می خواد بری اونجا، و با همون نگاه معصومت که توش استادی، کلید اتاق هفتصد نود و شش رو بگیری بیای.

خانم تورنهییل: مسخره نشو. من از این کارها نمی کنم.

تورنهییل (یک دسته اسکناس از جیب در می آورد): ده دلار؟

خانم تورنهییل: به خاطر تمام پولهای دنیا هم این کارو نمی کنم.

تورنهییل: پنجاه تا؟

خانم تورنهییل (پول را می گیرد): خیلی بی چشم و رو شدی.

خانم تورنهییل به طرف پیشخوان پذیرش مسافر هتل می رود و تورنهییل ناظر می ماند.

دیزالوبه:

داخلی، راهرو هتل

تورنهییل و مادرش به طرف اتاق شماره ۷۹۶ حرکت می کنند.

خانم تورنهییل: اتومبیل دزدی ... رانندگی در حال مستی ... درگیری با پلیس ...

دروغگوی به قاضی ... و حالا هم، دستبرد به خونه مردم ...

تورنهییل: دستبرد به خونه مردم نه. دستبرد به هتل. این فرق داره.

خانم تورنهییل (با صدای خفه): آره. از پنج تا ده سال.

به شماره ۷۹۶ می رسند. تورنهییل کلید را از مادر می گیرد و با نگرانی اطراف را

می پاید. بعد کلید را در قفل می کند. در همین لحظه، خدمتکار هتل از اتاق دیگری

خارج می شود و به دیدن تورنهییل فریاد می زند:

خدمتکار: به کمی صبر کنین خواهش می کنم!

تورنهییل کلید را از قفل در بیرون می آورد، روبه او می کند و با نگرانی منتظر می ماند تا

۲۳. در فیلم:

تورنهییل: ایناها رسیدیم عزیزم. (در حالی که با پول او را تطمیع می کند): خیلی خب، الان معلوم می شه.

تلفن (صدای خارج): تلفنچی. بفرمایین.

تورنهییل (به تلفن): الو، تلفنچی. مسافری به اسم جورج کابلان دارین؟ درسته. هستن. اتاق هفتصد و نود و شش.

ممکنه وصل کنین؟ (به خانم تورنهییل) حالا می بینن.

خانم تورنهییل: می بینم. و امیدوارم این مسخره بازی رو روشن کنه. تمام روز وقت منو تلف کردی.

تورنهییل: ساکت. هیس. ساکت. بس کن. (به تلفن) اوه، که این طور، نگفته کی برمی گرده؟ واسی؟ اوه،

متشکرم. (گوشی را می گذارد) خیلی عجیبه. دو روزه به هیچ تلفنی جواب نداده.

خدمتکار به او برسند.

خدمتکار: صبر می‌کنین ملافه‌ها رو عوض کنم، آقا؟

تورنهییل (راحت): خب... بله... ولی نه همین الان...

خدمتکار: فقط پرسیدم آقا. چون از ظاهر رختخواب پیداست کسی توش نخوابیده و درست نمی‌دونستم باید عوض کنم یا نه؟

تورنهییل: به خاطر توجه‌ات خیلی متشکرم.

خدمتکار (متبسم): خواهش می‌کنم آقا.^{۲۴}

خدمتکار به انتهای راهرو می‌رود. تورنهییل سریع کلید را در قفل می‌کند، در را

می‌گشاید و مادر را به داخل هدایت می‌کند.

داخلی، اتاق هتل

تورنهییل: دیدی؟ خیال کرد من کاپلانم. به نظرم مثل کاپلان هستم.

نگاهی به دور و بر اتاق می‌اندازد. تختخواب دو نفره مرتب است، اما به نظر می‌رسد که

بقیه اتاق مورد استفاده قرار گرفته است. یک چمدان باز کف اتاق است و درون آن چند

دست پیراهن و جوراب دیده می‌شود. روی صندلی روزنامه سه روز پیش که کاملاً

خوانده شده دیده می‌شود. روزنامه نیویورک است. چیزهای مختلفی روی میز است:

ریش تراش برقی، یک جفت برنس که روی آن دو حرف «جی. ک.» حک شده، یک

پاینت نصفه از باشگاه کانادا و چند یادداشت از جمله «به ویلسون زنگ بزن»، «خشک

شویی جمعه»، «تلگراف به سفیر برای تاکید رزرو»، «مهدی پاکستانی» و همچنین عکس

چند نفره بریده از روزنامه‌ای که فاقد زیرنویس است، اما صورت یکی از افراد بامداد

قرمز مشخص شده است. فرد مشخص شده مردی است که در گلن کو دیده ایم.

تورنهییل: هوووم. بین کی اینجاست.

خانم تورنهییل (بانگاهی به اطراف): کجا؟ کی؟

تورنهییل: همون یارو که امروز بعد از ظهر تو مجمع عمومی سخنرانی داره.

عکس را می‌گذارد.

خانم تورنهییل: راجر - به نظرم باید بریم.

تورنهییل، در حالی که به طرف میز عسلی می‌رود و دکمه‌ای را که روی آن نوشته:

«خدمتکار» فشار می‌دهد، می‌گوید:

تورنهییل: نترس مادر.

خانم تورنهییل: نمی‌ترسم. به بازی بریج نمی‌رسم.

تورنهییل: بهتر. کمتر می‌بازی.

۲۴. در فیلم، تورنهییل می‌گوید: «بیا».

به طرف حمام می رود و وارد می شود.

حمام

وسایل حمام روی دستشویی، در جعبه شیشه ای بالای آن و در جعبه کمکهای اولیه است. تورنهییل شانه را برمی دارد، آن را بررسی می کند و سر جایش می گذارد و برمی گردد به:

اتاق خواب

تورنهییل: توجه، توجه. سر آقای کاپلان شوره زده.

خانم تورنهییل: پس بهتره بریم.

در همین لحظه، زنگ در به صدا درمی آید.

خانم تورنهییل: ^{۲۵}دیگه دیر شده.

تورنهییل به سوی در می رود و آن را باز می کند. خدمتکار است.

خدمتکار: منو صدا کردین؟

تورنهییل: به دقیقه بیا تو. (خدمتکار وارد می شود) اسمت چیه؟

خدمتکار: الزی آقا.

تورنهییل: الزی - تو می دونی من کی ام؟

خدمتکار: (خندان): معلومه. شما آقای کاپلان هستین.

تورنهییل: ما کی... اولین بار تو کی منو دیدی الزی؟

خدمتکار: جلو در، توی راهرو، چند دقیقه پیش - یادتون نیست؟

تورنهییل: یعنی این اولین باره که چشمت به من افتاده؟

خدمتکار: تقصیر من چیه که شما نمی آیین اینجا، آقای کاپلان؟

تورنهییل: از کجا فهمیدی من آقای کاپلانم؟

خدمتکار (گیج): هان؟

تورنهییل: از کجا فهمیدی من آقای کاپلانم؟

خدمتکار (خندان): خب معلومه که هستین. این اتاق هفتصد و نود و شیشه، مگه نه؟ -

خب - شما همون آقای هستین که اتاقش هفتصد و نود و شیشه، مگه نه؟

تورنهییل: خیلی خب الزی.

خدمتکار: دیگه کاری ندارین آقا؟

تورنهییل: فعلاً نه.

با برگشتن خدمتکار، بار دیگر زنگ در به صدا درمی آید. خدمتکار در را باز می کند و از

۲۵. در فیلم، تورنهییل این جمله را می گوید.

کنار مستخدم که دم در ایستاده و کت و شلواری به دست دارد می گذرد.

مستخدم: لباستون.

تورنهییل: بیا تو.

مستخدم (در حال ورود): بذارمش تو کمد آقای کاپلان؟

تورنهییل: لطفاً.

تورنهییل نگاهی به مادرش می اندازد، مستخدم در کمد را باز می کند و لباس را آویزان می کند.

[مستخدم: خب. (تورنهییل انعامی به وی می دهد.) متشکرم. آقای کاپلان.]

تورنهییل: بینم - این لباسو کی بهت دادم؟

مستخدم: دیشب. حدود ساعت شش.

تورنهییل: خودم بهت دادم؟

مستخدم (تبسم می کند): خودتون؟ نه آقای کاپلان. شما تلفن کردین و نشونی لباس رو

دادین و گفتین تو کمد آویزونه. مثل همیشه. اشکالی پیش اومده؟

تورنهییل^{۲۶}: نه، نه. فقط کنجکاوی.

مستخدم (در حال رفتن): بسیار خب. از زیارتون خوشحال شدم، آقای کاپلان.

خارج می شود. تورنهییل به طرف کمد می رود و درش را باز می کند.

تورنهییل: کم کم دارم به این فکر می افتم که تو این هتل هیچ کس کاپلان رو ندیده.^{۲۷}

خانم تورنهییل: لابد به لباسهات وصله نامریی زده.

چند دست لباس در کمد است. تورنهییل یکی را برمی دارد، روی صندلی می اندازد،

کتش را در می آورد، آن را روی رختخواب می اندازد، بعد کت اتو شده را از چوب

رختی برمی دارد و می پوشد. دستهایش را از هم باز می کند. آستین های کت حدود

هشت اینچ کوتاه است.

خانم تورنهییل (او را برانداز می کند)^{۲۸}: اصلاً فکر نمی کنم این ربطی به تو داشته باشد.

تورنهییل شلواری را از چوب رختی در می آورد و آن را پیش رو می گیرد. به نحو مضحکی

کوتاه است.

[تورنهییل: نگاهش کن. منو با به مرد پنج فوتی عوضی گرفتن.

خانم تورنهییل: همیشه بهت گفتم راست وایسا.]^{۲۹}

در همین لحظه تلفن زنگ می زند. تورنهییل با تردید به آن می نگرد. تلفن مجدداً زنگ

۲۶. در فیلم، تورنهییل به او انعام می دهد و می گوید: «بیا. متشکرم.» مستخدم جواب می دهد: «اوه، متشکرم. از دیدنتون خوشحال شدم آقای کاپلان.»

۲۷. در فیلم، تورنهییل این گفته را با جمله زیر شروع می کند: «اووم. مسخره ست.»

۲۸. در فیلم می گوید: «اووره - بذار بینم.»

می زند.

تورنهایل : جواب بدم؟

خانم تورنهایل : معلومه که نه.

تورنهایل می رود و گوشی را برمی دارد.

تورنهایل : الو؟^{۲۹}

صدای والرین (از تلفن) : خوب شد شمارو پیدا کردم آقای کاپلان.

تورنهایل : شما؟

صدای والرین : همین دیشب در خدمت بودم، انوقت منو نمی شناسین؟ خیلی بهم برخورد.

تورنهایل : آره - حالا فهمیدم کی هستین. ولی من آقای کاپلان نیستم.

صدای والرین : البته که نیستین. تلفنشو جواب می دین و تو اتاقش هستین و بازم آقای

کاپلان نیستین. به هر حال خیلی خوشحالیم پیداتون کردیم.

و قطع می کند.

تورنهایل : الو؟ (چند بار روی تلفن می زند) الو!^{۳۰}

صدای تلفنچی : بله؟

تورنهایل : تلفنچی، من آقای تور - آقای کاپلان ساکن اتاق هفتصد و نود و ششم. تلفنی که

الان شد، از بیرون هتل بود یا از داخل؟

صدای تلفنچی : گوشی قربان. الان عرض می کنم.

تورنهایل : عجله کن!

خانم تورنهایل : کی بود؟

تورنهایل : یکی از همونایی که دیشب می خواست منو بکشه.

خانم تورنهایل : اوه - بازم برگشتیم به اون، آره؟

تورنهایل : (به تلفن می زند) : الو - تلفنچی!

صدای تلفنچی : آقای کاپلان ...

تورنهایل : بله ...

صدای تلفنچی : تلفن از نوی هتل بود قربان.

تورنهایل : از نوی ... (گوشی را می گذارد و با ناامیدی به اطراف می نگرد.) ... سرسرای

هتل. لابد همین الان تو راهن. یالا. باید از اینجا بریم.

۲۹. در فیلم:

خانم تورنهایل : آه - حالا خیلی بهتره.

تورنهایل : خب، معلومه منو بایه مرد کوتاه تر عوضی گرفتن.

۳۰. تورنهایل کنش را در می آورد و به مادر می دهد و می گوید: «بیا - بگیرش.»

۳۱. در فیلم، می گوید: «صبر کن -» و پس از قطع تلفن اضافه می کند: «الو، تلفنچی، تلفنچی.»

شتابان کت می پوشد. بریده روزنامه را برمی دارد و در جیب می گذارد.
خانم تورنهییل (که اصلاً هیجان زده نیست): من دلم می خواد [یکی از] این قاتل ها رو
بینم.

تورنهییل دست او را می گیرد و با عجله به طرف در می برد.

راهرو

تورنهییل به محض خروج از اتاق اطراف را می نگرد، کسی را نمی بیند و سریع به سوی نزدیکترین آسانسور می رود. دکمه «پایین» را فشار می دهد، و مضطرب انتظار می کشد. ناگهان هر دو آسانسور در یک آن از راه می رسند، یکی از بالا، دیگری از پایین. درست در لحظه ای که تورنهییل و مادر سوار آسانسور خود می شوند، والرین و لیچت از آسانسور دیگر خارج شده و به موقع شکار خود را می بینند و پیش از آن که در بسته شود، پشت سر تورنهییل وارد آسانسور می شوند.

داخلی، آسانسور

شش نفر در آسانسور حضور دارند که همگی تر و تمیز و مرتب هستند: یک جتلمن مسن و همسرش، دو زن پنجاه و چند ساله، و یک زوج. والرین و لیچت درست در لحظه ای کنار تورنهییل و مادرش قرار می گیرند که آسانسور حرکت می کند. تورنهییل به مادرش اشاره می کند تا به او نشان دهد که اینها همان کسانی هستند که دنبال او می گردند. مادر به آنها نگاه می کند و می بیند که ظاهری آرام و بی آزار دارند. به تورنهییل می نگرد و تبسمی می کند که یعنی حرفش را باور نکرده است. اما تورنهییل اخم می کند و مصرّ سر تکان می دهد. مادر دوباره به آنها می نگرد و لبخند می زند.

خانم تورنهییل: آقایون، شما که نمی خواین پسر منو بکشین، می خواین؟

آن دو بدون حالت خاصی نگاهش می کنند. دیگران به تعجب سر می گردانند. والرین تبسم می کند، به لیچت رو می کند، لیچت منظور او را می فهمد و لبخند می زند. والرین به بقیه می نگرد و می خندد. آنها نیز به خنده می افتند. چند ثانیه، خانم تورنهییل تحت تأثیر حرف خودش قرار می گیرد. بعد او نیز به خنده می افتد. اکنون خنده ها اوج می گیرد و کل مسافری به خنده می افتند. حتی متصدی آسانسور هم می خندد. تورنهییل وسط همه با نگاه خیره ایستاده است. آسانسور توقف می کند.

(به عکس شماره ۵ نگاه کنید.)

متصدی آسانسور: طبقه همکف. حواستون باشه.^{۳۲}

حالت چهره تورنهییل فوراً به حالت چهره فردی حسابگر تغییر می کند. صدای در

۳۲. در فیلم، متصدی آسانسور این سطر را خارج از تصویر می گوید.

آسانسور را می‌شنویم که باز می‌شود و نور خارج از آسانسور صورت او را روشن می‌کند. والرین و لیچت اقدام به خروج می‌کنند.
[تورنهییل (مزدبانه به آنها): ببخشید. آگه اشکال نداره، اول خانمها.]^{۳۳}

داخلی، سرسرای هتل

دوربین رو به آسانسور دارد. تورنهییل پشت می‌کند و عقب عقب از آسانسور خارج می‌شود، در حالی که به خانمها تعارف می‌کند که بیرون بیایند.^{۳۴} خانمها، در حین بازکردن راه و بیرون آمدن از آسانسور، والرین و لیچت را به عقب آسانسور می‌فرستند. وقتی تورنهییل پیش می‌آید، دوربین نیز با او عقب می‌کشد. ولی از او سریعتر حرکت می‌کند. حالا دیگر تورنهییل به اندازه‌ای از تعقیب کنندگانش فاصله گرفته که می‌تواند به سوی دوربین بچرخد. بنابراین، می‌چرخد و به طرف دری که به خیابان پنجاه و نه باز می‌شود می‌دود. دوربین با او پن می‌کند.

زاویه ای دیگر - داخلی، سرسرای هتل

تورنهییل اکنون به طرف دوربین می‌دود. پشت سرش، والرین و لیچت را می‌بینیم که از میان زنان راه باز می‌کنند. درست جلو آنها، خانم تورنهییل فریاد می‌زند:
خانم تورنهییل: راجر - شب برای شام می‌آی خونه؟
تورنهییل بسرعت از نما خارج می‌شود.

داخلی، هتل پلازا

زن و مردی منتظر یک تاکسی هستند. تاکسی برای آنها توقف می‌کند. به محض این که دربان هتل در تاکسی را برایشان باز می‌کند، تورنهییل به شتاب از هتل بیرون می‌آید، پله‌ها را طی می‌کند، از کنار مردم متعجب می‌گذرد و توی تاکسی می‌پرد. در را می‌بندد و تاکسی راه می‌افتد.

داخلی، تاکسی

راننده: کجا برم؟

تورنهییل: نمی‌دونم. فقط برو.

راننده شانه بالا می‌اندازد. تورنهییل برمی‌گردد و از شیشه عقب نگاه می‌کند. از سر شانه

۳۳. در فیلم:

تورنهییل: اوه نه، آقایون خواهش می‌کنم. اول خانمها. خانمها بفرمایین. (خارج تصویر): درسته.

۳۴. در فیلم، تورنهییل تکرار می‌کند که: «بفرمایین».

او والرین و لیجت را می بینیم که پیاده رو را با عجله طی می کنند و از کنار همان زوج متعجب و دربان می گذرند و سوار تاکسی دیگری می شوند که پارک کرده است. تورنهیل برمی گردد. چون فهمیده که هنوز تحت تعقیب است، موقعیت را می سنجد، بعد دست به جیب می کند، بریده روزنامه ای را که در هتل پیدا کرده بود در می آورد و متفکر به آن می نگرد و بعد به راننده تاکسی نگاه می کند.

تورنهیل: برو سازمان ملل.

راننده: چشم.

تورنهیل: ساختمان مجمع عمومی.

راننده: چشم.

تورنهیل: به عده دنبال من. می تونی به کاریش بکشی؟

راننده: آره که می تونم.

تورنهیل: برو بریم.

تاکسی سرعت می گیرد و پیش می رود.

دیزالوبه:

خارجی، اداره مرکزی سازمان ملل - روز

از فاصله دور و درنمای روبه پایین، ضلع جنوبی ساختمان مجمع عمومی را در پسزمینه می بینیم و پشت آن ساختمان اداری شیشه ای که سی و نه طبقه است به چشم می خورد، در پسزمینه آسمانخراش بروکلین و ایست ریور دیده می شود. در منتهی علیه سمت راست، یک تاکسی دیده می شود که کنار می گیرد و نزدیک ورودی اصلی ساختمان مجمع عمومی پارک می کند.

زاویه بسته - ورودی

تورنهیل از تاکسی پیاده می شود و قدم به ساختمان می گذارد.

داخلی، سرسرای ساختمان مجمع

تورنهیل به طرف میز اطلاعات می رود. دو دختر پشت میز اطلاعات هستند. یکی از آنها سرخپوستی زیباست و به تورنهیل لبخند می زند.

دختر: می تونم کمکتون کنم قربان؟

تورنهیل: البته. کجا می تونم آقای لسترنائونز رو پیدا کنم؟

دختر (یادداشت می کند): آقای تاونزند از یونیو. قرار ملاقات داشتن قربان؟

تورنهیل: من ... آ ... بله ... آ ... منتظر مند.

دختر: اسمتون قربان؟
 تورنهیل (مردد): اسمم؟
 دختر: بله لطفاً.
 تورنهیل: کاپلان. جورج کاپلان.
 دختر: خواهش می‌کنم به لحظه صبر کنید.
 گوشی را برمی‌دارد و شماره می‌گیرد. تورنهیل هیجانزده نگاهی به ورودی می‌کند.

خارجی، خیابان نزدیک به ورودی اصلی

تاکی دیگری دیده می‌شود که پارک می‌کند. والرین پیاده می‌شود، به داخل تاکی به لیفت اشاره می‌کند و با حرکت دست و سر به او می‌گوید که تاکی را آن طرف خیابان نگه دارد.^{۳۵} با حرکت تاکی، والرین از پله‌ها بالا می‌رود و به طرف ورودی اصلی ساختمان مجمع عمومی حرکت می‌کند.

داخلی، سرسرا

اکنون تورنهیل یادداشتی از دختر پشت میز اطلاعات می‌گیرد، درحالی که دختر می‌گوید:

دختر: ... اینو بدین به یکی از مسئولین استراحتگاه عمومی. برای شما پیج می‌کنن.
 تورنهیل: خیلی متشکرم.
 دختر: خواهش می‌کنم، آقای کاپلان.
 تورنهیل حرکت می‌کند.

خارجی، ورودی اصلی

الرین از حیاط می‌گذرد و از در اصلی وارد می‌شود.

داخلی، سرسرا

الرین وارد می‌شود و اطراف را می‌پاید. بعد به سوی میز اطلاعات می‌رود.

داخلی، استراحتگاه عمومی

تورنهیل در حال نزدیک شدن به استراحتگاه است. با او وارد می‌شویم، و سالن بزرگی با سقف بلند و پنجره‌هایی در دیوار شمالی می‌بینیم که به ایست ریور باز می‌شود.

۳۵. در فیلم:

الرین: نبش خیابان چهل و هفتم منتظرم باش.

استراحتگاه از نمایندگان ملت‌های مختلف - از نژادهای گوناگون با لباسهای متنوع - پر است. آنها روی صندلی‌های چرمی و کاناپه‌ها نشسته‌اند و چای می‌نوشند، یا گروه‌های کوچکی تشکیل داده‌اند و صحبت می‌کنند و کوکتل به دست دارند. بقیه کنار بار که در سمت شرقی سالن است جمع شده‌اند. همه جا پر از سرو صدا به زبانهای مختلف است. صدای مداوم سیستم پیج عمومی در میان این صداها به گوش می‌رسد. سه منشی زیبا که پشت میکروفن‌ها نشسته‌اند مشغول پیج کردن هستند:

[«خانم ناکس از سیلان ... لطفاً به دبیرخانه سازمان ملل ... آقای مهدی نماینده پاکستان، لطفاً با استراحتگاه عمومی تماس بگیرید ... آقای گرگ از ساختمان اداری، لطفاً با دفتر تماس بگیرید ... آقای برنتی از دفتر سوئیس ... آقای برنتی از دفتر سوئیس ...»]

تورن‌هیل نزدیکی از منشی‌ها (دختر بیست شش ساله آمریکایی) می‌رود و یادداشت را به او می‌دهد.

تورن‌هیل: لطفاً آقای لسترتاوتز ندو پیج کنید.

منشی (با نگاه به یادداشت): بله آقای کاپلان.

میکروفن را می‌گیرد. صدایش را از بلندگو می‌شنویم.

منشی: آقای تاوتز ندو از یونیپو ... آقای تاوتز ندو از یونیپو ... لطفاً به اطلاعات استراحتگاه عمومی مراجعه کنید.^{۳۶}

تورن‌هیل که ایستاده به اطراف سالن پرجمعیت نگاه می‌کند و منتظر تاوتز ندو است. در پس‌زمینه ورود وال‌رین را می‌بینیم. به دیدن تورن‌هیل می‌ایستد. فعالیت مداوم جلومیز اطلاعات در جریان است. چند آدم با ملیتهای متفاوت از بین جمعیت خارج می‌شوند و به سوی پیشخوان می‌آیند. تورن‌هیل هیچ توجهی به آنها ندارد، زیرا هیچ کدام شخصی که می‌خواهد نیست. سرانجام یکی از افراد پیج شده - جتلمنی حدوداً شصت ساله - روی پیشخوان خم شود و با منشی صحبت می‌کند. منشی خیره به تورن‌هیل است.^{۳۷}

منشی: آقای کاپلان ...

تورن‌هیل (رو برمی‌گرداند): بله؟

منشی: می‌خواستین آقای تاوتز ندو ببینین؟

[تورن‌هیل: بله.]

منشی (با اشاره): ایشون آقای تاوتز ندو هستن.

تورن‌هیل به مرد غریبه می‌نگرد و گیج پلک می‌زند.

تاوتز ندو: خوشوقتم، آقای کاپلان.

۳۶. در فیلم، منشی پیامش را تکرار می‌کند.

۳۷. در فیلم، تاوتز ندو می‌گوید: «منو پیج کردین؟»

و دستش را دراز می کند .

تورنهییل : نخیر ، ایشون آقای تاونزنند نیستن .

تاونزنند (تبسم کنان) : چرا هستم .

دوباره دست دراز می کند . تورنهییل ناخواسته دست می دهد .

تورنهییل : حتماً ... اشتباه ... شده . لستر تاونزنند؟

تاونزنند (خوشحال) : بله . (در حالی که به سوی پنجره می رود) چه کاری از دستم برمی آید؟

تورنهییل (هنوز کمی گیج حرف می زند) : شما همون تاونزنندی هستین که خونه ش تو گلن کو است؟

تاونزنند : درسته . همسایه ایم؟

تورنهییل : خونه بزرگ آجر قرمزی که خیابونش سه بانده است؟

تاونزنند (تبسم می کند) : بله درسته .

همانطور که در سالن قدم می زنند از کنار خبرنگار عکاسی می گذرند که از یک گروه آفریقایی عکس می گیرد .

تورنهییل : آقای تاونزنند ، شما دیشب تو خونه بودین؟

تاونزنند : یعنی خونه گلن کو؟

تورنهییل : بله .

تاونزنند : نه . یه ماهه که تو آپارتمان شهر زندگی می کنم . همیشه وقتی جلسه داریم همین کارو می کنم .

تورنهییل : خانم تاونزنند چی؟

تاونزنند (تو هم می رود) : زنم سالهاست مرده . (تورنهییل به او خیره می ماند) آقای کاپلان ، این حرفها چیه؟

تورنهییل : پس اونهایی که تو خونه شما زندگی می کنن کی هستن؟

تاونزنند : کی ها؟ کسی تو اون خونه زندگی نمی کنه . فقط یه باغبون و زنش اونجا هستن .

خیلی خب آقای کاپلان - گمونم حالا دیگه باید بگین کی هستین و چی می خواین .

تورنهییل عکس بریده روزنامه را از جیب درمی آورد و می خواهد به تاونزنند نشان دهد .

تورنهییل : شما این مردو می شناسین؟

تاونزنند به عکس نگاه می کند . بعد ناگهان به نفس نفس می افتد ، هوا را چنگ می زند و

ناله خفیفی سرمی دهد . چشمانش گشاد می شود و یک ور می شود به طرف تورنهییل که

خود به خود دستش را دور او می اندازد تا کمکش کند .

[تورنهییل : نگاه کنین . چی شده؟]^{۳۸}

تاونزنند ناله می کند . چشمانش درکاسه می چرخد . دست راست تورنهییل دسته کاردی

۳۸ . در فیلم تورنهییل می گوید : «نگاه کنین!»

که به پشت تاونزند نشسته می گیرد و بیرون می کشد. تاونزند روی زمین می افتد و می میرد. تورنهییل، کارد خونین به دست همانجا می ایستد و وحشتزده به او زل می زند. همه چیز چنان سریع اتفاق می افتد که کسی نحوه کشته شدن تاونزند را نمی بیند. (به عکس شماره ۶ نگاه کنید.) والرین دیده می شود که به شتاب می گریزد. صدای فریاد زنی به گوش می رسد: «نگاه کنین!» و بعد فریاد مردی که: «چی شده؟» تورنهییل به پشت سر می نگرد، عده ای وحشتزده و خشمگین دور او جمع می شوند. زنی به او اشاره می کند و متهمش می کند: «اون کشتش! من دیدمش!» گروه، آرام و تهدید آمیز به او نزدیک می شوند. صدای دیگری به گوش می رسد که: «مواظب باشین! کارد دسته!» تورنهییل گیج و مبهوت آرام آرام عقب می کشد.

تورنهییل: [صبرکنین] ... گوش بدین ... من هیچ کاری نکردم ...

صداهای: [یکی به کاری بکنه! ... من دیدمش! ...] [پلیس رو خبرکنین! ...] [بگیریدش! ...]

تورنهییل (ترسیده): جلوی این! برید عقب!

فلاش زده می شود. خبرنگار فوراً عکسی از تورنهییل که از جسد دور می شود و هنوز کارد را به تهدید در دست دارد، می گیرد. در چهره تورنهییل وحشت موج می زند. کارد را می اندازد و پیش از آن که ناظرین حیران قادر به انجام کاری باشند می گریزد.^{۳۹}

دیزالوبه:

داخلی، اتاق کنفرانس - مرکز سازمان اطلاعات - واشنگتن دی. سی -
گرگ و میش غروب

نمای نزدیک از صفحه اول روزنامه عصر واشنگتن که عکس تورنهییل را به عنوان «قاتل» نشان می دهد. بالای عکس عنوان درشت: «جنایت دیپلماتیک در سازمان ملل؛ جنایتکار تحت تعقیب پلیس.» دیده می شود. روی این نما صدای مردانه ای به گوش می رسد که با صدای بلند بخشی از گزارش روزنامه را می خواند و همزمان عقب می کشیم تا یک گروه پنج نفره متشکل از چهار مرد و یک زن را ببینیم که دور یک میز کنفرانس نشسته اند. به محض این که دوربین از نمای روزنامه فاصله می گیرد و حرکت صعودیش را آغاز می کند به طور گذرا اسناد دولتی را که روی آنها کلمه «خیلی محرمانه» حک شده می بینیم.

صدای مرد (که می خواند): «فعلاً مشخص شده که عکس متعلق به راجر تورنهییل است که در منهن بنگاه تبلیغاتی دارد. این امر نشان می دهد که نام جورج کاپلان که در ساختمان مجمع عمومی به یک منشی داده بود قلابی است. براساس حدسیات و کشفیات به نظر می رسد انگیزه احتمالی جنایت این باشد که صبح امروز، تورنهییل در کلانتری گلن کو لانگ

۳۹. در فیلم، دوربین بازوی سرازیر تورنهییل را که به طرف اتومبیل می دود و سوار می شود نشان می دهد.

آیلند به اتهام دزدی اتومبیل و رانندگی در حال مستی ظاهر شده و در دفاع از خود اظهار کرده که قربانی جنایت، آقای تاوئزند، دیشب قصد کشتن او را داشته است...»
مرد روزنامه را روی میز می‌گذارد و به بقیه نگاه می‌کند. سن آنها سی و پنج تا پنجاه است؛ در ظاهر یک مأمور اطلاعات چیز خاصی نیست که او را فرضاً از یک استاد دانشگاه یا دلال بورس یا یک خبرنگار یا زن خانه دار متمایز نماید. این نوع آدمها نیز تقریباً مانند دیگران هستند. برای مثال مردی که گزارش روزنامه را می‌خواند به چهره‌های کارتونی نقاشی‌های «نشنال مگزین» می‌ماند.

چهره کارتونی: برادر...

[دلال بورس: حالا چی؟]

خانه دار: کی این تورنهیل رو می‌شناسه؟

چهره کارتونی: من نمی‌شناسم.

دلال بورس: تا حالا چیزی ازش نشنیده‌ام. [۴۰]

خانه دار: پرفسور؟

پرفسور به علامت نفی سرش را تکان می‌دهد.

خبرنگار: معلومه این بیچاره رو به جای کاپلان گرفته‌ن.

چهره کارتونی: چطور ممکنه اشتباهی به جای کاپلان گرفته باشنش، در حالی که اصلاً کاپلانی وجود ندارد؟

خبرنگار: از من پرسین این اتفاق چطوری افتاده، من فقط می‌دونم که افتاده. افراد واندام دستگیرش کردن و توی خونه تاوئزند سعی کردن کارشو تموم کنن.

دلال بورس (سر تکان می‌دهد): تاوئزند بیچاره هم با کارد به قتل می‌رسه.

خبرنگار (شانه بالا می‌اندازد، به زبان فرانسه): این جنگه.

چهره کارتونی (سر تکان می‌دهد): خیلی غم‌انگیزه. ولی... پس چرا من احساس می‌کنم خنده داره؟

خانه دار: [فکرشو نکن. چکار باید بکنیم؟]

چهره کارتونی: منظورت چیه؟

خانه دار: برای آقای تورنهیل.

[دلال بورس: سؤال خویه.]

نامطمئن به یکدیگر می‌نگرند. سرانجام خونسردترین آنها، پرفسور، به آرامی به حرف می‌آید و کلمات را با دقت بسیار ادا می‌کند.

پرفسور: ما هیچ کاری... نمی‌کنیم.

خانه دار: هیچ کاری نمی‌کنیم؟

۴۰. در فیلم، خبرنگار این دو سطر را می‌گوید.

پرفسور (برمی خیزد): درسته ... هیچ کاری نمی کنیم. (با ادا و اصول) البته، می تونستیم برای ضربه خربی که زدیم به خودمون تبریک بگیریم ... (نگاه خیره و گیج آنها را با اعلام صریح نکته مسرت بخشی جواب می دهد) این طعمه ما که وجود خارجی نداره، منظورم جورج کاپلانه - که برای انحراف نظر جاسوسان از مأمور خودمون درستش کردیم - حالا دیگه خوشبختانه یک طعمه زنده است.

خانه دار: بله پرفسور. ولی به نظر شما این طعمه چقدر زنده می مونه؟
پرفسور: این مشکل اونه.

دلال بورس: منظور خانم فاینلی، اینه که -

پرفسور (با شگفتی): می دونم منظورش چیه.

دلال بورس: - ما نمی دونیم دست رو دست بذاریم و منتظر بنشینیم ببینیم کی اول اونو می کشه - و اندام و شرکاش یا پلیس.

[پرفسور (با تحکم): ما هیچ کاری نمی تونیم براش بکنیم، مگر این که جون مأمور خودمون رو به خطر بندازیم!]^{۴۱}

خانه دار: به کم بی رحمی نیست؟

برخورد صبورانه پرفسور محو می شود.

پرفسور: نه خانم عزیز، بی رحمی نیست. ما این مرد معدوم رو اختراع نکردیم، رفتار و اعمال خاصی برایش جور نکردیم، چمدون و وسایلش رو از این هتل به اون هتل جابه جا نکردیم که تفریح کنیم. ما جورج کاپلان رو ساختیم و کاری کردیم که و اندام باورش بشه که این وجود مرموز مأمور سری ماست و سرسختانه به دنبال مأموریت خودش. برای این کار هم دلیل مهمی داشتیم.

[خبرنگار: بله.

دلال بورس: کسی انکار نمی کنه.]^{۴۲}

پرفسور (با احساس): بسیار خب. اگر کوچکترین حرکتی از ما سر بزنه دال بر این که مأموری به نام جورج کاپلان وجود خارجی نداره ... سر نخ می به و اندام دادیم که داره به دنبال به شبج می گرده نه مأمور ما ... آن وقت مأمور ما که بیخ گوش و اندام کار می کنه فوراً مظنون و شناخته می شه و بی درنگ به قتل می رسه. درست مثل دو مأمور قبلی.

مسکوت ناراحت کننده ای حاکم می شود و حقیقت تلخی را که پرفسور گفته،

درمی یابند.

خانه دار (به نرمی و غمگانه): خدا حافظ آقای تورنهییل ... هر جا که هستی.

۴۱. در فیلم:

پرفسور: چطور می تونیم نجاتش بدیم، و جون مأمورمون رو به خطر نندازیم؟

۴۲. در فیلم، این دو سطر را دلال بورس ادا می کند.

دیزالوبه:

داخلی، ایستگاه سانترال گراند - شهر نیویورک - گرگ و میش غروب
با فیلمبرداری از جایی مرتفع، سالن اصلی شلوغ ترمینال را نشان می‌دهیم. مأمورین
پلیس دیده می‌شوند که از سمت خیابان چهل و دوم وارد ایستگاه می‌شوند. دو ستوان
اونیفورم پوش و دو کارآگاه شخصی پوش^{۴۳} به اطراف نگاه می‌کنند، مشورت می‌کنند،
بعد پخش می‌شوند. دوربین به آرامی به باجه تلفن پن می‌کند. تورنهییل را می‌بینیم که
تلفن می‌کند.

داخلی، باجه تلفن

تورنهییل (عصبانی): ولی مادر، به پلازا زنگ زدم. کاپلان تصفیه حساب کرده به «امپس‌دور
ایست» شیکاگو رفته. برای همین هم من - (بی حوصله گوش می‌دهد) نمی‌تونم برم پیش
پلیس. [فعلاً نمی‌تونم]. روزنامه‌ها رو که دیدی. اثر انگشتم روی کارده. من به راننده
مسئم، به اتومبیل دزد، و برای انتقام به نفرو به قتل رسوندم. دیگه شانس ندارم. مگر این که
جورج کاپلان رو پیدا کنم. اون می‌دونه این مسخره بازیها چیه. (دوباره گوش می‌دهد) نه،
قطار امتره. (گوش می‌دهد) چون اگه منو بشناسن، تو هواپیما نمی‌تونم مخفی بشم.
منظورت اینه که از هواپیما بپرم پایین؟ (سرش را تکان می‌دهد، به طعنه و از روی خشم)
خیلی ممنون مادر.

صدای بلند گذاشتن گوشی تلفن توسط خانم تورنهییل به گوش می‌رسد. تورنهییل
لحظه‌ای به گوشی خیره می‌ماند، بعد آن را می‌گذارد و از باجه بیرون می‌زند.^{۴۴}

داخلی، ترمینال

تورنهییل به محض خروج از باجه بامردی رو در رو می‌شود که احتمال می‌رود کارآگاه
باشد. آن دو برای یک لحظه پرهیجان به یکدیگر خیره می‌مانند، سپس مرد از کنار او
می‌گذرد و وارد باجه می‌شود. تورنهییل با احتیاط اطراف را می‌پاید، بعد در سالن
حرکت می‌کند و به طرف باجه فروش بلیط می‌رود. دوربین با او حرکت می‌کند.
نزدیک باجه اطلاعات مردی ایستاده و صفحه میانی روزنامه نیویورک پست را می‌خواند.
تورنهییل تیتز صفحه اول آن را می‌بیند: «جستجو برای پیدا کردن قاتل سازمان ملل ادامه
دارد.» با دیدن این عنوان به فکر می‌افتد که عینکی دودی از جیب درآورد و بزند.

۴۳. در فیلم، صدایی از بلندگو به گوش می‌رسد که می‌گوید: «قطار شماره بیست و پنج شرکت «تونتیت سنچری»...
ساعت شش صبح عازم شیکاگو، در سکوی شماره».

۴۴. در فیلم می‌گوید: «خدا حافظ» و گوشی را می‌گذارد.

همان طور که در طول سالن پیش می رود این کار را انجام می دهد و پشت باجه فروش بلیط می ایستد. بلیط فروش به طرف او می آید و به عینک دودی او خیره می شود.

[بلیط فروش: بله؟]

تورنهییل: به کوبه با تختخواب [یا هر چه داری] برای قطار توئنتیث سنچری.

بلیط فروش (آرام): پنج دقیقه دیگه راه می افته.

تورنهییل (بی حوصله): می دونم. زودباش.

بلیط فروش: فکر می کنم تموم شده.

تورنهییل: تموم شده؟

متصدی فروش: بله. ولی می تونین با درجه سه برین.

تورنهییل: نه، من ... من نمی تونم. قطار بعدی کی حرکت می کنه؟

بلیط فروش: تا ساعت ده چیزی نداریم. (به اونگاه می کنه) عجله دارین... بله؟

تورنهییل (تند): تلفن کنین ببین می شه کاری کرد؟

بلیط فروش (هنوز خیره): چشمتون چیزی شده؟

تورنهییل: بله. به سؤال حساسه. می شه زنگ بزنین؟

بلیط فروش (همچنان خیره به او): بله. حتماً... حتماً...

زاویه معکوس - باجه فروش

پشت سر بلیط فروش هستیم و پنجره بازی که رو به تورنهییل باز می شود را می بینیم.

آنچه می بینیم (و تورنهییل نمی تواند ببیند) این است: بلیط فروش به عکس کارد به دست

تورنهییل نگاه می کند که بی تردید کمی اصلی اداره پلیس است. دوباره به تورنهییل نگاه

می کند.

بلیط فروش: همیجا باشین.

و از پنجره دور می شود و دورین با او حرکت می کند. بلیط فروش خارج از میدان دید

تورنهییل در انتهای باجه، گوشی را برمی دارد، سه شماره می گیرد و منتظر می شود،

سپس -

بلیط فروش (خیلی آرام به تلفن): جلو باجه پونزده است. ^{۲۵} زودباشین.

گوشی را می گذارد، مضطرب آب دهان قورت می دهد، خودش را جمع و جور

می کند، به سوی پنجره حرکت می کند، بلیطی برمی دارد، به سوی پنجره می رود، در

حالی که می گوید:

بلیط فروش: شانس آوردین آقا.

۲۵. در فیلم:

بلندگو (خارج تصویر): لطفاً توجه کنید! نش-

می ماند و می نگرد. هیچ کس پشت پنجره نیست. از پنجره به بیرون خم می شود و جستجو می کند. اثری از تورنهیل نیست.

نمای دور - ترمینال

تورنهیل خود را به نقطه امنی در آن سوی سالن کشانده است. در پسزمینه بلیط فروش را می بینیم که سرش را از پنجره تو می کشد. در پیشزمینه تورنهیل ایستاده به او می نگرد و پشت جمعیت در حال رفت و آمد پنهان است. اکنون دو مرد - ستوانهای پلیس - را می بیند که با عجله به سوی باجه فروش بلیط می دوند، با متصدی فروش صحبت می کنند، بعد برمی گردند و اطراف را می پایند.

زاویه ای دیگر

تورنهیل برمی گردد و سریع به سوی ورودی سکو می رود. دوربین او را همراهی می کند. نوشته بالای خط ۲۹ را می بیند: شرکت توثیث سنچری. وقتی می خواهد از در بگذرد نگهبان نگهبان می دارد.

نگهبان: بلیط؟

تورنهیل: [من ... آ ...] فقط می خوام یکی از دوستانم بدرقه کنم.

رد می شود. نگهبان او را می گیرد.

نگهبان: متأسفم. قبل از رفتن باید اسم دوستون رو بگید.

تورنهیل برمی گردد و نگاه می کند و پلیسها را می بیند که در سالن به طرف او می آیند. بنابراین، خود را از چنگ نگهبان رها می کند، او را کنار می زند، از ورودی می گذرد، از جلو پیشخوانی که مسئولین در حال مشخص کردن جای مسافری هستند، عبور می کند.

سکو

صدای نگهبان (خارج تصویر): صبر کن! برگرد!

تورنهیل بر نمی گردد. دوربین با وی حرکت می کند. در پسزمینه، پلیسها به نگهبان می رسند و با او صحبت می کنند. به محض این که تورنهیل به آخرین واگن قطار ایستاده می رسد، رو برمی گرداند و می نگرد. پلیسها پشت سرش می آیند. [این سو و آن سوی سکو، نگهبانها صدا می کنند: «همه سوار شن!»] تورنهیل سریع سوار قطار می شود.

داخلی، قطار

تورنهیل به عجله از یک واگن می گذرد، از پنجره به بیرون می نگرد، [عینک دودیش را

برمی دارد، [و پلیسها را می بیند که از سکو به طرف واگن بعدی می دوند. برمی گردد. مسافر دیگری که دختری است زیبا و شیک تقریباً بیست و شش ساله نزدیک می شود. دختر خود را به یک طرف می کشد. اما تورنهییل نیز خود را به همان سمت می کشد. تورنهییل به سمت دیگری می کشد. و دختر نیز همین کار را می کند.

دختر: معذرت می خوام.

تورنهییل: تقصیر منه.

هر دو به وسط می آیند. اما همزمان. دوباره عذرخواهی می کنند.

تورنهییل: معذرت می خوام.

دختر: تقصیر منه.

در همین بین پلیسها سوار قطار شده اند. تورنهییل و دختر به جایی نرسیده اند و فقط راه یکدیگر را سد می کنند. پلیسها از انتهای واگن وارد میدان دید می شوند. چون لحظه ای حواسشان متوجه مأمور قطار شده که بیرون می رود، تورنهییل را نمی بینند. اما دختر آنها را می بیند. و با توجه به اونیسورم آنها وضعیت تورنهییل را حس می کند. (به عکس شماره ۷ نگذ کنید.) تورنهییل منظور نگاهش را می فهمد، خود را به کوپه ای که پر از اسباب و اثاثیه است اما هنوز مسافری در آن نیست می کشاند و در را می بندد. پلیسها دوان دوان وارد راهرو می شوند.

دختر (اشاره می کند): از این طرف رفت. به نظرم پیاده شد.

آنها به جهتی که دختر اشاره کرده می دوند. در واقع به مسیر خود ادامه می دهند.^{۴۶} تورنهییل در کوپه را باز می کند بیرون می آید و متوجه می شود که خطر رفع شده است.

تورنهییل: [خیلی] ممنون.

دختر: خواهش می کنم.

تورنهییل (عاجزانه): فرصت بلیط خریدن نداشتم.

دختر: اوه.

و دور می شود. تورنهییل به او می نگرد. منظره بسیار جذابی است. قطار حرکت می کند. تورنهییل از پنجره به بیرون نگاه می کند.

سکو

پلیسها سکو را جستجو می کنند. برمی گردند و سستاصل به قطاری که دور می شود، می نگرند.

۴۶. در فیلم:

نگهبان (خارج تصویر): همه ... سوارش!

دیزالوبه :

خارجی ، سانترال تراکس نیویورک - شب

قطار توثیت سنچری در جایی در طول هادسن ریور از خم راه می گذرد با سرعت به سوی دوربین می آید و از کنار آن رد می شود.

داخلی ، واگن پذیرایی

کنترل چی قطار و دستیارش جمع کردن بلیط و برر می واگن درجه یک را به پایان می برند. در طول واگن حرکت می کنند و مسافرینی را که نشسته اند و روزنامه و مجله می خوانند از نظر می گذرانند. اکثر کسانی را که قبلاً بلیطشان را گرفته اند، می شناسد، اما به یکی از مسافرین، خانم مسنی، شک می کنند.

کنترل چی: بلیط شما رو گرفتیم خانم؟

زن: آه بله، یک ساعت پیش بهتون دادم.

کنترل چی: و توبه شما...؟

زن: اتاق اف. تو واگن هیجده - صفر - یک.

کنترل چی (که به لیست خود نگاه می کند): متشکرم.

کنترل چی و دستیارش به حرکت خود ادامه می دهند تا به دری می رسند که روی آن نوشته «دستشویی» به چشم می خورد. دستیار دستگیره را امتحان می کند. متوجه می شود که در باز است. در را آرام می گشاید و داخل دستشویی را بررسی می کند. از اینکه دستشویی خالی است راضی به نظر می رسد. در را می بندد و هر دو حرکت می کنند. [

پس از لحظه ای، در دستشویی باز می شود. تورنهییل بیرون را می پاید، بعد خارج می شود و در جهتی مخالف جهت آن دو به راه می افتد. از کنار میزی می گذرد، روزنامه عصر را می بیند که روی میز افتاده و در صفحه زل عکس خودش را می بیند. می ایستد، با احتیاط روزنامه را برمی گرداند و به طرف واگن رستوران پیش می رود.

داخلی ، واگن رستوران

به محض ورود تورنهییل، مهماندار به او نزدیک می شود.

مهماندار: عصر بخیر قربان. یک نفرید؟

تورنهییل: بله. لطفاً

مهماندار او را راهنمایی می کند. واگن نسبتاً شلوغ است. همان دختر آنجاست و به تنهایی پشت یک میز دو نفره نشسته و دسر و قهوه می خورد. مهماندار، بدون یک کلمه حرف، تورنهییل را به میز او راهنمایی می کند و صندلی را برایش می کشد. دختر سر برمی دارد و به تورنهییل می نگرد و لبخند زودگذری می زند. تورنهییل به لبخند او

جواب می دهد و می نشیند.

مهماندار: قبل از شام کوکتل میل می کنید؟

[تورنهییل: گیسون چگونه؟]^{۲۷}

مهماندار: الساعة.

و دور می شود. تورنهییل صورت غذا را بررسی دارد و آن را بررسی می کند. دختر او را برانداز می کند. تورنهییل به او می نگرد و نگاهش را می گیرد. دختر سریع نگاهش را پایین می اندازد. تورنهییل دوباره به صورت غذا می نگرد و بعد مجدداً به او نگاه می کند. دختر سر برمی دارد، نگاه تورنهییل را می گیرد. تورنهییل به بیرون می نگرد. اکنون دختر نیز به بیرون نگاه می کند. بعد همزمان به یکدیگر می نگرند و روبه هم می مانند. لبخند می زنند.

تورنهییل: خوب - باز هم همدیگر رو دیدیم.

دختر: آره.

تورنهییل (در حالی که به صورت غذا نگاه می کند): چیزی توصیه می کنی؟

دختر: ماهی قزل آلا. یه خورده «کوچولو» هست ولی خیلی خوبه.

تورنهییل: تموم شد.

[سفارش را یادداشت می کند.]^{۲۸} مهماندار برایش گیسون می آورد، سفارش غذا را

می گیرد و می رود. تورنهییل نگاهی به اطراف واگن می اندازد و چند نفر را متوجه خود

می بیند (یا خیال می کند که می بیند). وقتی دوباره به دختر می نگرد، متوجه می شود که

به دقت او را زیر نظر دارد.

تورنهییل: آره می دونم. یه کم به نظر [ت] آشنا می آم.

دختر: آره.

تورنهییل: خیال می کنی قبلاً یه جایی منو دیدی.

دختر: آره.

تورنهییل: مسخره است، [هر جا می رم] همین تأثیر و روی دیگران می دارم. یه اشکالی تو

صورتتم هست که -

دختر: صورت خوبی.

تورنهییل: واقعاً نظرت اینه؟^{۲۹}

۲۷. در فیلم:

تورنهییل: بله حواش می کنم. به گیسون.

۲۸. در فیلم:

مهماندار: جی می خورین؟

تورنهییل: ماهی قزل آلا ... بیار. متشکرم.

مهماندار (خارج از تصویر): بله، قربان.

دختر: اگه نظرم این نبود هیچ وقت نمی گفتم.
 تورنهیل: اوه- تو از اوناشی.
 دختر: کدوماش؟
 تورنهیل: رو واست ها.
 دختر: راستشو بخوای نه.
 تورنهیل: خوبه. چون از زنهای رو راست می ترسم.
 دختر: چرا؟
 [تورنهیل: پیششون احساس امنیت نمی کنم.]^{۴۹}
 دختر: حتماً باهاشون رو راست نیستی.
 تورنهیل: کاملاً درسته.
 دختر: درست مثل اون ماجرای بلیط خریدنت ...
 تورنهیل (با ظرافت و استادی این حرف را نادیده می گیرد): منظورم اینه که وقتی با یه دختر خوشگل آشنا می شم باید وانمود کنم که اصلاً دوستش ندارم.
 دختر: چی باعث می شه پنهان کنی؟
 تورنهیل: خب دیگه، شاید براش جالب نباشه.
 دختر (تحریک آمیز): شاید هم برعکس.
 تورنهیل: فکر شو بکن که چقدر شانس آوردم اینجا نشسته م.
 دختر: ربطی به شانس نداره.
 تورنهیل: تقدیر؟
 دختر: پنج دلار دادم به مهماندار که وقتی اومدی، تو رو اینجا بشونه.
 تورنهیل برای چند لحظه به او می نگرد.
 تورنهیل: یه جور پیشنهاده؟^{۵۰}
 دختر نیز چند لحظه به او نگاه می کند.
 دختر: من هیچ وقت گرسنه عاشق نمی شم.
 تورنهیل: ولی تو که غذا خوردی.
 دختر: تو که نخوردی.
 چشم در چشم هم می دوزند. مهماندار شام می آورد و آن را روی میز می چیند. تورنهیل شروع به خوردن می کند.

۴۹. در فیلم، تورنهیل عینک دودش را برمی دارد.

۵۰. در فیلم:

تورنهیل: نمی دونم. یه جوری متونو معدوریت میذارن.

۵۱. در فیلم کلمه «تغزل» آمده است.

تورنهییل : فکر نمی کنی وقتشه به هم معرفی بشیم؟

دختر : من ایو کندهال ام . بیست و شش ساله و مجرد . حالا همه چیرو می دونی .

[تورنهییل : غیر از این که مردهارو تو قطار به تور می زنی ، چکار می کنی؟]^{۵۲}

ایو : طراح صنعتی هستم .

تورنهییل : منم جک فیلیپس ام . مدیر فروش شاخه غربی کینکز بی الکترونیک .

ایو (راحت) : نه نیستی . تو راجر تورنهییل خیابان «مدیسون» ی و به جرم قتل تحت تعقیبی و

عکست ، تو صفحه اول تمام روزنامه های امریکا چاپ شده . خودتو خیلی دست کم گرفتی .

تورنهییل : زرشک!

ایو : نگران نباش . لوت نمی دم .

تورنهییل : از کجا معلوم؟

ایو : بهت که گفتم - صورت جالبی به .

تورنهییل : تنها دلیلش همینه؟

ایو (شانه می اندازد) : شب بلندی هم در پیشه ...

تورنهییل (سر به تأیید تکان می دهد) : درسته .

ایو : کتابی هم که شروع کردم چنگی به دل نمی زنه ...

تورنهییل : آهان .

ایو : می دونی چی می گم؟

[تورنهییل : اوه - دقیقا.]^{۵۳}

ایو سیگاری بین دولبش قرار می دهد و در حین این که تورنهییل کبریتی از جیب

درمی آورد ، به چشمهای تورنهییل زل می زند . متوجه جلد کبریت می شود ، آن را از

تورنهییل می گیرد و بررسیش می کند . (آن را در نمای لایبی خواهیم دید .) روی هر دو

طرف جلد ، سه حرف درشت ROT نوشته شده است .

تورنهییل (به توضیح) : آرم تجاریمه - ROT .

ایو : راجر اُ . تورنهییل . اُ وسط چیه؟

تورنهییل : هیچی .

تورنهییل کبریتی می کشد تا سیگار او را روشن کند . (در همین بین ، سرعت قطار به علت

نزدیک شدن به ایستگاه کم شده است .) ایو دست تورنهییل را می گیرد و شعله آتش را به

سیگارش نزدیک می کند . دستهای ایو با صمیمیتی کارناپذیر روی دست تورنهییل

۵۲ . در فیلم :

تورنهییل : بگو ببینم ، غیر از این که تو قطار اوم رو به دام بندازی ، چه کار می کنی؟

۵۳ . در فیلم ،

تورنهییل . اوه ، بذار فکر کنم . آره ، دقیقاً میدونم چی می گی .

می ماند. تورنهییل آن را کاملاً مطبوع می یابد.
تورنهییل: آگه کوبه داشتم تو رو به اونجا دعوت می کردم.
ایو: صندلی چطور؟

تورنهییل: هیچی - حتی بلیط. از نیویورک که حرکت کردیم دارم بامأمور قطار قایم
موشک بازی می کنم.

ایو: چقدر تأسف انگیزه.

[تورنهییل: جایی برای خواب ندارم.]^{۵۴}

ایو: من به کوبه دونفره دارم.

تورنهییل: بی انصافی نیست؟

ایو: کوبه ئی، وانگن سی ونه - اُ - یک.

تورنهییل: عجب شماره ای.

ایو: راحت تو ذهن می مونه.

تورنهییل: سی ونه - اُ - یک.

ایو: دیدی گفتم؟

تورنهییل: ساك ندارم.

ایو (از پنجره بیرون را می نگرد): که چی؟

تورنهییل: خیال نمی کنم به پیژامه اضافی داشته باشی، داری؟

ایو مستقیم به چشم او می نگرد.

ایو: نباید داشته باشم؟

بعد پول را در بشقاب تورنهییل می گذارد و بر می خیزد. در حالی که تورنهییل کمی

جاخورده و به او می نگرد، قطار توقف می کند.

ایو: در ضمن، آگه جای تو بودم دسر سفارش نمی دادم.

تورنهییل (دستی به شکمش می زند): پیام دریافت شد.

ایو: منظورم دقیقاً این نبود. توقف قطار طبق برنامه قبلی نیست. وقتی به ایستگاه رسیدیم،

دیدم که دو نفر از ماشین پلیس پیاده شدن. لبخند هم نمی زدن.

و دور می شود. تورنهییل از پنجره به بیرون می نگرد. دو کارآگاه دیده می شوند که با

عجله در طول سکو حرکت می کنند تا سوار قطار شوند. تورنهییل مقداری پول روی میز

می گذارد، بلند می شود و در جیبی که ایو زفته پیراهن زنانه پش می رود. دورترین سریع

پن می کند به سمت دیگر واگن رستوران، و دو کارآگاه را که در حال ورود به رستوران و

جستجوی اطراف هستند، در قاب می گیرد. مهماندار به سوی آنها می آید. قطار حرکت

خود را آغاز می کند.

دیزالوبه:

داخلی، کوپه ایو - کمی بعد

ایو کنار پنجره نشسته است، کتابی روی زانو دارد و ظاهراً تنها است. تورنهییل دیده نمی شود. گاهی در طی صحنه، دوربین به ما نشان می دهد که صدای خفه تورنهییل از پشت در بسته تختخواب بالایی - جایی که پنهان شده - به گوش می رسد. ایو به کتابش نگاه می کند و حرف می زند.

صدای تورنهییل: به نظرم بهتره بری بیرون به پلیس ها بگی عجله کن.

ایو: حوصله خوب چیزیه.

صدای تورنهییل: همین طور نفس کشیدن.

ایو: تکنون نخور.

صدای تورنهییل: روغن زیتون داری؟

ایو: روغن زیتون؟

صدای تورنهییل: اگه قراره ساردین بشم بهتره روغن زیتون هم بریزی روم.

زنگ در به صدا در می آید. ایو نشسته می ماند. و با صدای بلند می گوید:

ایو: بفرمایین.

در باز می شود. [مهماندار در راهرو دیده می شود. به ایو نگاه می کند و با حالتی

عذرخواهانه حرف می زند.

مهماندار: معذرت می خوام که مزاحم شدم. می خوان با شما حرف بزنم.

صدای مرد (خارج تصویر): خیلی خب. ممنون.

مهماندار می رود، [دوکار آگاه وارد می شوند.

[کار آگاه اول: اسمتون لطفاً؟

ایو: ایو کندال. شما کی هستین؟

کار آگاه اول (کارت شناسایی اش را نشان می دهد): پلیس ایالتی.

ایو: چیزی شده؟^{۵۵}

در این بین کار آگاه دوم در کمد و دستشویی را باز می کند و تمام سوراخ سینه های کوپه را

بررسی می کند.

کار آگاه اول: تو واگن رستوران، سرمیزتون به مرد نشسته بود.

۵۵. در فیلم گفتگوها متفاوت است.

ایو (خارج تصویر): شما کی هستین؟

کار آگاه اول: پلیس ایالتی. (خارج تصویر): اسمتون لطفاً؟

ایو: ایو کندال. چیزی شده؟

ایو: بله.

کارآگاه اول: دوست شماست؟

ایو: اولین بار بود می دیدمش.

کارآگاه اول: همین مرده؟

عکسی به او می دهد. ایو آن را می گیرد و نگاه می کند.

ایو: فکر می کنم خودشه. عکس خیلی واضح نیست.

کارآگاه اول: چون تلگرافیه. همین الان از پلیس نیویورک دریافت کردیم؟

ایو: پلیس؟

کارآگاه اول: به جرم قتل تحت تعقیبه.

ایو (از جابری می خیزد): خدای بزرگ. نه.

[کارآگاه اول: فکر کردیم شاید اینجا پیش شما باشه.

ایو: پیش من؟ من که بهتون گفتم، حتی این مرد و نمی شناسم.]

کارآگاه اول: مهماندار می گفت هر دو با هم واگن رستوران رو ترك كردین.

ایو: ممکنه اتفاقی دریک زمان از اونجا رفته باشیم، ولی نه با همدیگه.

کارآگاه اول: راجع به چی حرف می زدین؟

ایو: راجع به چی؟

کارآگاه اول: بله. مهماندار می گفت با این یارو تورنهیل خیلی گرم گرفته بودین.

ایو: پس اسمش تورنهیل، بله؟

کارآگاه اول: به شما نگفت؟

ایو: به من هیچی نگفت. چیزهایی که ما راجع بهش حرف زدیم ... غذاهای مختلف ... سفر

با قطار و سفر با هواپیما ... و از این جور چیزها بود ... باید بگم خیلی هم بی آزار به نظر

می رسید، چون به هر حال فراریه. کی رو کشته؟

کارآگاه اول: نگفت کجا می ره. نه؟

ایو: نه. به نظرم شیکاگو. لابد وقتی شما سوار شدین اون پیاده شده. نشده؟

کارآگاه اول (کمی عصبی): خیلی خب. اگه بر حسب اتفاق دوباره اونو دیدین خانم ... ا-

ایو: کنдал.

کارآگاه اول: ... لطفاً مارو در جریان بذارین.

ایو: من می خوام فوراً بخوابم. و درو قفل می کنم، بنابر این شک دارم امشب اون یا کس

دیگه ای رو ببینم.

کارآگاه اول: خیلی خب، ولی اگه پیش آمد- ماتو اولین واگن قطار هستیم.

ایو: به، چه خوب. خیالم راحت تره.

دو کارآگاه با بدخلقی اتاق را ترك می کنند.

ایو: شب بخیر.

در را می بندد، سریع به طرف کیف دستیش می رود و در عین حال می گوید:

ایو: هنوز نفس می کشی؟

صدای تورنهییل (ملتمسانه و با ضعف): عجله کن، وگرنه باید کپسول هوا برام بیاری.

ایو (داخل کیف را می گردد): دارم دنبال در باز کنی می گردم که از پیشخدمت قطار کس رفتم.

وسیله کلیدمانندی را که پیشخدمتهای قطار برای باز کردن تخت خواب واگن به کار

می برند در می آورد. آن را در قفل فرو می کند، می چرخاند و تخت بالایی با سرو صدا

باز می شود و تورنهییل در معرض دید قرار می گیرد.

ایو: بازم سلام.

تورنهییل می نشیند، نفس عمیقی می کشد، عینک دودیش را از جیب در می آورد و دماغ به

آن نگاه می کند. از وسط دو نیم شده است.^{۵۶} دو تکه عینک را روی تخت می اندازد،

بعد به ایو می نگرد و با بهتی دوستانه لبخند می زند.

[ایو (طی حرکات فوق): همه چیز معلوم شد.]

تورنهییل: چرا این قدر به من خوبی می کنی؟

ایو به او زل می زند و تبسم می کند.

ایو: باید پیام بالا بهت بگم چرا؟

خارجی، نمای دور قطار

که سریع وارد تاریکی می شود.

[نمای نزدیک - لوکوموتیو دیزل]

که بوقش چهار بار به صدا در می آید.]

دیزالوبه:

داخلی، کوپه ایو - زمانی بعد

حالا تخت بالایی بسته است. ایو و تورنهییل نزدیک یکدیگر و در تاریکی ایستاده اند و با

یکدیگر پیچ پیچ می کنند. بیشتر می شنویم و کمتر می بینیم، زیرا با نور چراغهای بیرونی

مشخص می شوند. پشت ایو به دیوار و نزدیک به کلید چراغ است. تورنهییل درست

روبروی او ایستاده است. دستهای ایو روی شانه تورنهییل است، نه آزاد و نه محکم.

ایو: می دونی چیه، داشتم فکر می کردم - صلاح نیست تو شیکاگو دنبال این یارو جورج

کاپلانی که می گفتی بگردی. به محض این که سروکله ات پیدا بشه پلیس دستگیرت می کنه ...

۵۶. در فیلم او جواب سلام را می دهد: «سلام» و بعد به عینک شکسته واکنش نشان می دهد و می افزاید: «اوه - م م م ...»

تورنهییل (با اشاره به صورت ایو): این هم صورت خوبیه ها
ایو: فکر نمی کنی بهتر باشه در هتل توی اتاق من بمونی تا آقای کاپلان رو پیداکنم، بیارم
پشت.

تورنهییل: نمی تونم اجازه بدم خودتو قاطی کنی. خیلی خطرناکه.
ایو: من دیگه دختر بزرگیم.

تورنهییل (او را نوازش می کند) به موقع هم ست.

ایو (با هیجان) روبه افزایش پاسح می دهد: مسخره است. تو می دونی، نه؟
تورنهییل: آره.

ایو: منظورم اینه که تو بد وضعی همدیگه رو دیدیم.

تورنهییل: درسته.

ایو: از کجا بفهمم تو قاتل نیستی؟

تورنهییل: نمی فهمی.

ایو: شاید نقشه کشیدی اشب همین جا منو بکشی.

تورنهییل: بکشم؟

ایو (زمنزه): آره ... باید راجع به تو بیشتر بدونم.

[تورنهییل: بقیه اش مهم نیست.]^{۵۷}

ایو: فقط می دونم یه تبلیغاتچی هستی.^{۵۸} از لباس شیک خوشت می آد ... از غذاخوشت
می آد.

تورنهییل: از زنها خوشم می آد.

ایو: و استاد کلماتی. هرکاری یخوای می تونی با اونها بکنی ... چیزی به مردم بفروشی که
لازم ندارن ... و کاری کنی، زنهایی که تو رو نمی شناسن عاشقت بشن ...

تورنهییل: کم کم دارم به این فکر می افتم که کسی قدرمو نمی دونه.

زنگ در به صدا درمی آید، از هم جدا می شوند و به در نگاه می کنند.^{۵۹} تورنهییل سریع

وارد دستشویی می شود. (به عکس شماره ۸ نگاه کنید.) تورنهییل در را می بندد، و ایو

چراغ های بالا را روشن می کند، به سوی در می رود، قفل را باز می کند و در را

۵۷. در فیلم:

تورنهییل: آوه، دیگه چی می خوای بدونی؟

۵۸. در فیلم تورنهییل حرف او را می برد:

تورنهییل: درسته. آوه، فطار به خورده می تعادله.

ایو: آوه، کی نیست؟

تورنهییل: دیگه چی می دونی؟

۵۹. در فیلم:

تورنهییل: ببین کیه.

می گشاید . پیشخدمت قطار ایستاده است .

[ایو (برای تورنهییل) : اوه - پیشخدمت . گمونم اومدی تختخواب رو درست کنی .]^{۶۰}
پیشخدمت (در حال ورود) : بله خانم .

[ایو (کلید را نشان می دهد) :^{۶۱} این مال تونه؟ رو زمین پیدایش کردم .]

پیشخدمت : آ، بله خانم . همه جارو دنبالش گشتم .

در حالی که پیشخدمت کمد تختخواب پایینی را باز می کند و تخت را آماده می کند ، ایو
کیفش را برمی دارد و طوری که تورنهییل بشنود می گوید :

ایو : من بیرون منتظرم .^{۶۲}

در حالی که کیف دستیش را باز می کند به راهرو می رود .

داخلی ، دستشویی

تورنهییل در آینه به صورتش نگاه می کند و چانه اش را لمس می کند . دنبال وسایل آرایش
ایو می گردد و یک تیغ خودتراش کوچک زنانه و یک فرچه کوچک ریش تراشی می یابد .
تیغ را برمی دارد و پس از نگاهی به آن در آینه خودش را نگاه می کند که حالت چهره اش
یخ و سرد و بی حال می نماید . با شنیدن صدای ایو و پیشخدمت نیم چرخ می زند .

صدای ایو : متشکرم .

صدای پیشخدمت : سن متشکرم خانم . فعلاً شب بخیر .

صدای ایو : شب بخیر .

بعد صدای بسته شدن در کوپه را می شنود و صدای قفل شدن آن را و سرانجام ضربه ای
که به در دستشویی می خورد .

صدای ایو : بیا بیرون . هر جا هستی بیا بیرون .

تورنهییل در را باز می کند و قدم بیرون می گذارد .

داخلی ، کوپه

ایو (به توضیح) : پیشخدمت ...

تورنهییل (متوجه تختخواب آماده می شود) : [آهان ...]^{۶۳} (چراغ ها را خاموش می کند)

۶۰ . در فیلم :

ایو : اوه پیشخدمت . دستشویی اشکالی نداره .

۶۱ . در فیلم :

ایو : اوه ، بین ، این رو روی زمین پیدا کردم . مال تونه؟

۶۲ . در فیلم ، پیشخدمت جواب می دهد : متشکرم .

۶۳ . در فیلم ، تورنهییل می گوید : «آره می بینم .»

خب، کجا بودیم؟
ایو (پیش می آید): این جا؟
تورنهییل (اورا می گیرد): آه.
یکدیگر را می بوسند.

(به عکس شماره ۹ نگاه کنید.)

[تورنهییل (به زمرمه): می بینم تخت رو آماده کرده.]
ایو: آره...
تورنهییل: فقط به تخت.
ایو: آره...
تورنهییل: به نظرم علامت خوبیه. نیست؟
ایو (آه می کشد): عالیه.
تورنهییل: می دونی یعنی چی؟
ایو (رویایی): او هووم.
تورنهییل (به نرمی): بهم بگو.
ایو: یعنی... تو... (به او نگاه می کند) قراره رو زمین بخوابی...
تورنهییل نگاهی به او می اندازد.

[تورنهییل: بیا. نشان خوبیت رو پس بگیر.]

از روی شانه تورنهییل ایو را می بینیم که حالت چهره اش لحظه ای نشان از هوشیاری وی می دهد و چشمانش متفکرانه به سوی در می چرخد.

داخلی، قطار - واگنی دیگر

با فیلمبرداری از انتهای راهرو، می بینیم که پیشخدمت از ما دور می شود. در دست راستش تکه کاغذ تا شده سفیدی دیده می شود.

زاویه بسته - نمای جانبی از پیشخدمت

اکنون دوربین با او تراولینگ می کند. وقتی جلوی در کوپه ای می ایستد، دوربین قدری پیش تر می رود و همزمان پیشخدمت رنگ در را به صدا در می آورد. حالا دوربین رو به روی پیشخدمت است. در باز می شود. ما مسافر را سی بینیم.
پیشخدمت (تکه کاغذ تا شده را دراز می کند): پیغامی از خانم کوپه سی و نه - صفر - یک.
دست مردی بیرون می آید و یادداشت را می گیرد. پیشخدمت می چرخد و دور می شود.

۶۴. در فیلم

تورنهییل: اوه بله، لطف کرده تحت رو آماده کرده.

داخلی، کوپه

دست همان مرد یادداشت تا شده را باز می کند و یادداشت قاب را پر می کند: «فردا صبح با او چپی کار کنم؟ (امضاء) ایو.»

نمای کامل کوپه

لئونارد، همان منشی «گلن کو» دیده می شود که در را می بندد، رو برمی گرداند و یادداشت را به رئیسش فلیپ واندام یعنی همان که تورنهایل به اشتباه لسترتاوتونزند «گلن کو» فرض کرده بود، می دهد. روی این نما، صدای سوت قطار شنیده می شود که چهار بار به صدا درمی آید.

غروب تصویر

سکوی ایستگاه قطار - داخلی ، ایستگاه خیابان لاسال - شیکاگو - صبح

قطار توئیٹ سنچری به پایان خط رسیده است . دوربین متحرک مسافرین را که پیاده می شوند می گیرد و چمدانها را که پیشخدمتهای قطار پایین می گذارند ، نشان می دهد و «کلاه قرمزها»یی که روی سکو در آمد و شد هستند را در بر می گیرد . برخی از آنها سوار قطار می شوند و بعضی دیگر چمدان به دست پیاده می شوند . اکنون دوربین همان دو کارآگاه را که شب قبل سوار قطار شده بودند نشان می دهد . آنها با پلیسهای بدون اونیفورم که برای جستجوی قطار آمده اند ، صحبت می کنند . از هم جدا می شوند و مسافرینی را که دور می شوند ، زیر نظر می گیرند .

زاویه ای دیگر

ایو پیاده می شود . به دنبالش «کلاه قرمز»ی می آید که چمدانهایش را حمل می کند . در حالی که با آنها در طول سکوی طویل به سوی ایستگاه دالی بک می کنیم ، می بینیم که این کلاه قرمز کسی نیست جز تورنهییل .

نمای نزدیک - دو کارآگاه که ایو را می بینند .

دیدگاه - کارآگاهان

ایو نزدیک می شود ، و پشت سرش «کلاه قرمز» پیش می آید .

نمای متحرک - تورنهییل و ایو

ایو متوجه کارآگاهها می شود . پا سست می کند تا تورنهییل به او برسد .

(به عکس شماره ۱۰ نگاه کنید .)

ایو (خفه) : تو برو . من بهت می رسم .

تورنهییل : بله خانم .

دو کارآگاه سر راهش قرار می گیرند . ایو می ایستد . تورنهییل ادامه می دهد .

کارآگاه اول : چیزی ندارید بگید خانم کندال ؟

ایو (با اشتیاق) : اوه چرا . دیشب خوب خوابیدم .

کارآگاه اول (سرش را بی اعتنا تکان می دهد) : منظورم اینه که مردی که ما دنبالش هستیم

ندیدین ؟

ایو : آقای تورنی کافت .

کارآگاه اول : تورنهیل .

ایو : اوه ... نه ... خیلی متأسفم . (تبسم می کند) ولی براتون آرزوی موفقیت می کنم .
و حرکت می کند . دو کارآگاه می مانند و با اخم رفتن او را می نگرند .

نمای متحرك - با ایو و تورنهیل

ایو به «کلاه قرمز» می رسد و شانه به شانه او که چمدانها را به زور حمل می کند، حرکت می کند .

ایو : اوضاع چگونه؟

تورنهیل (خسته) : هر آن ممکنه نقش زمین بشم .

ایو : حالا زوده . اول باید از دست اونها دربریم . نگاه کن .

دیدگاه متحرك - از دید ایو و تورنهیل

پلیسها صف کشیده اند و همه کسانی را که می گذرند زیر نظر دارند .

نمای متحرك - ایو و تورنهیل

درست از جلوی چشم پلیسها حرکت می کنند، و طوری حرف می زنند که کسی نتواند لب خوانی کند .

تورنهیل (عرق کرده) : دیگه باربری رو یاد گرفتم ... تو چمدونها چی داری؟

ایو : معلومه - توپ بولینگ .

تورنهیل : لباسهای من تو کدومه؟

ایو : چمدون کوچیکه زیر بغلت .

تورنهیل : باید حسابی پر باشه .

ایو : مطمئنم آقای کاپلان به یه ذره چین و چروک اهمیتی نمی ده .

تورنهیل : اگه هنوز اونجا نباشه چی؟ ساعت چنده؟

ایو : نه ونیم .

تورنهیل : ممکنه تا حالا از هتل رفته باشه .

ایو : به ایستگاه که رسیدیم بهش زنگ می زنم .

تورنهیل : نه . خودم می زنم .

ایو : باربر ... توی باجه تلفن؟ کمی مشکوکه .

[تورنهیل : باشه . می دونی چی بهش بگی؟]

ایو : می خوام فوراً ببینش . خیلی ضروریه . مسأله مرگ و زندگی در پیشه . بدون توضیح .

تورنهیل : خوبه .

ایو: تا من تلفن می کنم تو هم لباس تو عوض کن.
 تورنهیل: پیشنهاد می کنی کجا عوض کنم - تو پنجره مارشال فیلد؟
 ایو: توالت مردانه رو پیشنهاد می کنم.
 تورنهیل (نگاهی به او می کند): می دونستی - (مکث) تو باهوش ترین دختری هستی که تا به حال شبی رو تو قطار باهاش بودم.
 ایو با تبسم ملیحی به او نگاه می کند - تورنهیل نگاه گذرای به او می اندازد.

نمای درشت - ایو

که دوباره مستقیم به جلو می نگرد، حالت چهره اش نشان از تفکری می دهد که رگه ای از نومیدی نیز دارد. سرش رابه آرامی برمی گرداند.

خارجی، سکو

اکنون درنمای متوسط موضوعی که ایو را به فکر انداخته می بینیم: واندام و لئونارد از قطار پیاده می شوند. آنها به طرف دوزین حرکت می کنند.

نمای درشت - ایو

با اندکی اندوه به چشم تورنهیل نگاه می کند.

نمای درشت - تورنهیل (از دید ایو) با چشمانی که مترصد هرگونه نشانی از خطر است.

سکوی پیش رو (از دید تورنهیل) - نمای متحرک
 هیچ پلیسی به چشم نمی خورد.

نمای دو نفره - تورنهیل و ایو

تورنهیل: مثل این که موفق شدیم.

نمای دور - سکو

شلوغی خاصی اطراف پله های واگنی که ایو و تورنهیل از آن پیاده شدند، دیده می شود. بالای پله ها مرد میانسال بی کلاهی با زیرپوش و جوراب و کفش ظاهر می شود. دو

۶۵. در فیلم:

تورنهیل: او، آره. خیلی خوب باشه. - چی می خوای بهش بگی؟ می دونی چی بگی؟

ایو: اهووم.

تورنهیل: چی؟

پلیس اونیفورم پوش او را به پایین پله ها و روی سکو هل می دهند. دو کارآگاه به سرعت پیش می آیند تا از او پرس و جو کنند. ^{۶۶} در این بین، دو پلیس اونیفورم پوش قدم به سکوی ایستگاه می گذارند و محاصره «کلاه قرمز» بدون اونیفورم را کامل می کنند. برای یک لحظه «کلاه قرمز» بیچاره را می بینیم که با ایما و اشاره توضیح می دهد چگونه به این روز افتاده است. بعد ناگهان پلیس و دو کارآگاه سریع از آنجا دور می شوند و به سوی سرسرای اصلی ایستگاه می روند و او را تنها می گذارند.

نمای نزدیک - کلاه قرمز

پلیسها را که دور می شوند می باید، بعد از داخل زیرپوشش چند اسکناس در می آورد و شروع به شمردن می کند.

داخلی، سالن اصلی - نمای سرازیر

جنب و جوشی بیشتر، تعداد زیادی آدم، و چندین و چند «کلاه قرمز». حتی اگر یکی از آنها تورنهییل باشد مشکل بتوان شناسایی اش کرد. حالا چهار نماینده قانون را می بینیم که وارد سالن می شوند. از این طرف به آن طرف می روند و روی «کلاه قرمز»ها را برمی گردانند که به حیرانی بیشتری منجر می شود. یکی از کارآگاهان کلاه باربری را با زور برمی دارد. او عصبانی می شود و کلاهش را سر جایش می گذرد. کارآگاه دیگر کلاه قرمز دیگری را نگه می دارد که پشت به دوربین به عجله دور می شود. از پشت بسیار شبیه تورنهییل است. کارآگاه او را می گیرد، می چرخاند و خود را در مقابل مرد مبهوتی می یابد که دهانش باز مانده و دندانهایش دیده می شود و هیچ شباهتی به تورنهییل ندارد.

داخلی، توالی مردانه

جنب و جوش قابل توجهی به چشم می خورد. جلو دستشویی ها سه مرد ایستاده اند. یکی دستش را می شوید، دیگری تیغ به صورت می کشد، سومی - تورنهییل - در حال کف مالیدن به صورت خود است. چهره اش غرق در کف است. شلوار معمولی خود را پوشیده و کتش آویزان است. کنار پایش چمدان کوچک ایز دیده می شود. لباس «کلاه قرمز» جایی نیست که بشود دید. ناگهان در باز می شود و همان دو کارآگاه وارد می شوند. تورنهییل و دیگران متوجه سر و صدا می شوند و به دو کارآگاه می نگرند که

۶۶. در فیلم:

کارآگاه اول: کجا رفت؟

دستیار: خیلی خوب دیده ... بگو از کدام طرف رفت؟ ... کجا رفت؟ ... کجا؟

کلاه قرمز: نمی دوم. لباس منو گرفت. از اون طرف رفت.

دستیار: بالا.

دنبال گمشده می گردند. به محض این که تورنهیل روبه آینه برمی گردد و کف مالی صورتش را ادامه می دهد، صدای در کشویی را می شنویم که باز می شود و با سر و صدا بسته می شود. مأموریت دو کارآگاه به نتیجه نرسیده خارج می شوند. تورنهیل با سهل انگاری کف مالی را تمام می کند. بعد به پایین می نگرد و تیغی که تا به حال ندیده ایم برمی دارد. همان تیغ کوچک ایو است. شروع به کشیدن آن به چانه می کند. خط باریکی در کف صورتش پیدا می شود. بعد در آینه مرد دیگر را می بیند که تیغ به دست و گیج به او زل زده است.

خارجی، باجه تلفن سالن اصلی

از در شیشه ای باجه، ایو را می بینیم که گوشی به دست به صدای طرف دیگر خط گوش می دهد، روی کاغذ یادداشت می کند و به تأیید یکی دو کلام می گوید. اکنون دوربین روی باجه های تلفن شروع به تراولینگ می کند. اشخاص مختلفی را در باجه ها می بینیم. دوربین جلو باجه دیگری توقف می کند. از در شیشه ای باجه، لئونارد را در حال صحبت می بینیم. به نظر می رسد دستورات خاصی می دهد و یک بار به ساعتش نگاه می کند. پس از مکثی، گوشی را می گذارد.

خارجی، ردیف باجه های تلفن

یک نمای کامل از ردیف باجه های تلفن، ایو را در پیشزمینه، پشت شیشه نشان می دهد که گوشی را می گذارد. در حالی که برمی خیزد، تکه کاغذ را تا می کند و از باجه خارج می شود. همزمان در باجه لئونارد باز می شود و او خارج می شود. (به عکس شماره ۱۱ نگاه کنید.) [لئونارد بودن نگاه به ایو به طرف و اندام که بی حرکت کنار دستگاه فروش روزنامه ایستاده و به مجله ای نگاه می کند می رود. لئونارد چیزی را پیچ کنان به او می گوید و هر دو دور می شوند. حالا ایو می چرخد، اطراف را می پاید و به دیدن تورنهیل واکنش می کند:

نمای دور - دیدگاه

تورنهیل چمدان کوچک ایو در دست، بایی خیالی مصنوعی طول ایستگاه را طی می کند. زیر چشمی نگاهی به سمت ایو می اندزد. به این معنی که «دنبالم بیا».

نمای نیمه دور

ایو پشت سر تورنهیل به راه می افتد.

نمای نزدیک - تورنهیل

پشت ستونی می ایستد. و برمی گرداند و منتظر می ماند. پس از چند لحظه، ایو وارد نما می شود. او راحت تر به نظر می رسد. تورنهیل چمدان ایو و چند اتیکت مخصوص اسباب و اثاثیه های دیگر را به او می دهد.

ایو: چی این قدر معطلت کرد؟

تورنهیل: تیغ کوچک، صورت بزرگ. (محتاط اطراف را می نگرد) کاپلان رو پیدا کردی؟
ایو: آره.

تورنهیل: خوبه. چی گفت؟

ایو: حاضره تورو ببینه. ولی توی هتل تحت هیچ شرایط حاضر نمی شه. بیرون شهر تو رو می بینه.

تورنهیل: کجا؟ کی؟

ایو: همه رو اینجا نوشتم.^{۶۷} (تکه کاغذ را به او می دهد. در حالی که ایو حرف می زند، تورنهیل یادداشت را می خواند.) باید سوار اتوبوس گری هاوند بشی که ساعت دو از شیکاگو به ایندیانا پلیس می ره. به راننده بگو ایستگاه «پریری» آزاد راه چهل و یک پیاده ت کنه...
تورنهیل (در حال خواندن): ایستگاه «پریری»... آزاد راه چهل و یک...
ایو: حدوداً یک ساعت و نیم راهه.

تورنهیل: می توئم سواری کرایه کنم.

ایو: نه سواری نه. آقای کاپلان گفت اتوبوس. می خواد مطمئن بشه تنهایی.

تورنهیل: خیلی خب. وقتی رسیدم چه کار کنم؟

ایو: کنار جاده وایسا و منتظر باش. سه و نیم اونجاست.

تورنهیل: چه جور بشناسمش؟

ایو: تو رو می شناسه. روزنامه های شیکاگو عکس تو رو زدن.

تورنهیل: آره.^{۶۸} (به او می نگرد): چی شده؟

ایو: چی؟

تورنهیل: به نظر می آد... نمی دونم... عصبی هستی.

ایو (برمی گردد): بهتره بری. قبل از این که پلیس کار «کلاه قرمزها» را تموم کنه، از اینجا برو.

تورنهیل: باز هم همدیگه رو می بینیم. مگه نه؟

ایو (در تنگنا): آره... مطمئنم...

تورنهیل (با احساس): هیچ فرصت نشد درست ازت تشکر کنم.

۶۷. در فیلم، تورنهیل می گوید: «ممنون».

۶۸. در فیلم، اضافه می کند: «درسته، متشکرم».

ایو (معذب): خواهش می‌کنم برو.

تورنهییل: ولی کجا پیدات کنم؟

ایو (طنز آمیز): دیگه باید چمدونهامو بگیرم...^{۶۹}

او را می‌گیرد و به طرف خود می‌چرخاند.

تورنهییل: [خواهش می‌کنم] به لحظه صبر کن...

ایو از سرشانه او می‌نگرد.^{۷۰}

ایو: دارن می‌آن.

تورنهییل، که ستون پشت سرمانع دیدش می‌شود، نیم‌نگاهی می‌اندازد و سریع از نما خارج می‌شود. دوربین آرام می‌چرخد و از سرشانه ایو سالن اصلی را نشان می‌دهد. هیچ پلیسی نیست. فقط چند مسافر که بی‌هدف پرسه می‌زنند دیده می‌شوند. ایو به سوی دوربین برمی‌گردد و با حالتی اندوهگین به تورنهییل که رفته می‌نگرد.

دیزالوبه:

نمای هلی کوپتر - خارجی، آزاد راه شماره چهل و یک - بعد از ظهر

بانمای بسته اتوبوسی که با سرعت هفتاد مایل در ساعت به سمت شرق می‌آید شروع می‌کنیم و با زاویه ای سرازیر که آن را در قلاب گرفته همراه می‌شویم. دوربین کم‌کم از اتوبوس دور می‌شود و اوج می‌گیرد، اما کماکان آن را در قلاب حفظ می‌کند. اتوبوس تدریجاً کوچک و کوچکتر می‌شود و مثل یک اسباب بازی روی نوار باریک آزاد راه خلوت که در دشت بسیار گسترده امتداد می‌یابد، دیده می‌شود. اتوبوس در حال نزدیک شدن به چهار راه است. جاده خاکی کوچکی از «هیچ کجا» به آزاد راه می‌خورد و ادامه اش در سمت دیگر آزاد راه به «هیچ کجا» ختم می‌شود. اتوبوس توقف می‌کند. مردی پیاده می‌شود. تورنهییل است. اما برای ما جسم بسیار کوچکی است. اتوبوس حرکت می‌کند و از میدان دید خارج می‌شود. اکنون تورنهییل تنها کنار جاده می‌ایستد: جسمی کوچک در وسط «ناکجا آباد».

روی زمین - با تورنهییل - (صحنه مادر)

نگاهی به اطراف می‌اندازد و محیط را بررسی می‌کند. از این زاویه دشنی صاف و بی‌حاصل است که نسبت به زاویه سرازیر قبلی خلوت تر و بی‌پناه تر به نظر می‌رسد. اینجا و آنجا کرت‌های محصولات پست کشاورزی خط تراز دیگری در سطح زمین ایجاد می‌کنند. خورشید بر حرارت بر زمین می‌تابد. سکوت محض حاکم است.

۶۹. در فیلم، تورنهییل جواب می‌دهد: «او... آن... خیلی خب، اینها زتون موردهای بزرگتره».

۷۰. در فیلم ایو می‌گوید: «خواهش می‌کنم».

تورنهییل نگاهی به ساعتش می اندازد. سه و بیست و پنج دقیقه است.

از فاصله ای دور صدای هام موتور اتومبیلی به گوش می رسد. تورنهییل به غرب می نگرد. با نزدیکتر شدن اتومبیل صدای یکنواخت آن بلند و بلندتر می شود. تورنهییل به لبه آسفالت نزدیکتر می شود. سیاهی اتومبیلی از دور نمودار می شود و با سرعت پیش می آید. یک لحظه شک می کنیم که نکند به تورنهییل بزند. اما ویژکنان از کنارش می گذرد، به عمق می رود، تبدیل به نقطه ای کوچک می شود، صدایش کاهش می یابد، سپس سکوت محض حاکم می شود.

تورنهییل دستمالی از جیب در می آورد و صورتش را پاک می کند. کم کم دارد عرق می کند، هم می تواند ناشی از اضطراب باشد و هم ناشی از گرما. صدای یکنواخت هام مانند دیگری از شرق به گوش می رسد که مدام بلند و بلندتر می شود و چون تورنهییل سر بر می گرداند و می نگرد، نقطه ای کوچک در فاصله دور می بیند که به اتومبیلی که با سرعت حرکت می کند تبدیل می شود. بار دیگر، حدس و گمان روی چهره تورنهییل نقش می بندد و ناراحتی مبهم خطر نامعینی که با سرعت نزدیک می شود آشکار می گردد. و بار دیگر: ویژ- ابری از گرد و غبار- اتومبیلی که دور می شود- صدای یکنواخت هام مانند- و سکوت.

تورنهییل لب به هم می فشرد. دوباره به ساعت نگاه می کند. به وسط آزاد راه می آید، نخست به یک سمت و بعد به سمت دیگر می نگرد. هیچ چیزی دیده نمی شود. گره کراواتش را شل می کند، دکمه یقه اش را باز می کند و به خورشید می نگرد. پشت سرش در فاصله ای دور صدای نزدیک شدن اتومبیلی به گوش می رسد. می چرخد و به غرب می نگرد. تریلی قاره پیمای بزرگی است که با سرعت و غرآن به سوی او می آید. تصمیم می گیرد و از آزاد راه به سمت پر گرد و غبار جاده می رود، در حالی که تریلی به سرعت برق از کنارش می گذرد و ناپدید می شود. صدای رو به خاموشی تریلی جایش را به صدای دیگری می دهد: صدای پت پت یک «فیلور» قدیمی.

تورنهییل به سمت صدایی که نزدیک می شود می نگرد و اتومبیلی قدیمی می بیند که از جاده خاکی به سوی آزاد راه می آید. به آزاد راه که می رسد می ایستد. زن میانسانی پشت فرمان است و مسافرش مردی حدوداً پنجاه ساله و غیرقابل توصیف است. بی تردید باید کشاورز باشد. از اتومبیل پیاده می شود. اتومبیل دور می زند و مسیر آمده را در پیش می گیرد و باز می گردد. تورنهییل کشاورز را که آن سوی جاده می ایستد، زیر نظر دارد. آن مرد بدون دقت خاصی، نگاهی به تورنهییل می اندازد. بعد گویی منتظر است به سمت شرق آزاد راه می نگرد. تورنهییل چشم از مرد بر نمی دارد و در این فکر است که آیا این مرد همان جورج کاپلان است یا نه؟

مرد به طور عادی از آن سوی آزاد راه به تورنهییل می نگرد و چهره اش بی حالت به نظر می رسد.

تورنهییل صورتش را با دستمال پاك می کند و به هیچ وجه چشم از مرد آن سوی جاده برنمی دارد. صدای یکنواخت هواپیمایی که نزدیک می شود، به تدریج روی صحنه می لغزد. با ازدیاد صدا، تورنهییل به بالا و به سمت چپ می نگرد و یک هواپیمای دوبال کوتاه پرواز را که از شمال غربی نزدیک می شود، می بیند. با دقتی روبه افزایش آن را زیر نظر دارد، چرا که مستقیماً به طرف جایی می آید که او و غریبه در دوطرف آزاد راه ایستاده اند. و حالا هواپیما بالای سر آنها در ارتفاع یکصد پایی زمین است. سپس مانند پرنده ای غول آسا، از بالای سر آنها می گذرد و دور می شود.^{۷۱} تورنهییل حرکت هواپیما را دنبال می کند. وقتی هواپیما چند صد یارد از آزاد راه فاصله می گیرد، ارتفاعش را کم می کند و در ارتفاعی تقریباً چند پایی در مسیرهای مستقیمی موازی با آزاد راه شروع به رفت و برگشت می کند و غبار سفیدی از بدنه اش فرو می ریزد. هر کشاورزی این عملیات را سمپاشی محصولات کشاورزی می داند.

تورنهییل به آن طرف آزاد راه می نگرد و متوجه می شود که غریبه با بی توجهی به هواپیما می نگرد. لبهای تورنهییل به هم فشرده می شوند و تصمیمی را نشان می دهند. تورنهییل از آزاد راه می گذرد و به کنار مرد می رسد.

تورنهییل: روز گرمیه.

مرد: من بدترش هم دیدم.

تورنهییل: شما [... آ ...] قراره اینجا کسی رو ببینین؟

مرد (هنوز ناظر هواپیما): منتظر اتوبوسم. یکی دو دقیقه دیگه پیدااش می شه.

تورنهییل: اوه ...

مرد (عادی): بعضی از این خلبانهای سمپاشی خیلی پولدار می شن؛ البته اگه زنده بمونن ...

تورنهییل: پس اسم شما ... کاپلان نیست.

مرد (براندازش می کند): نمی تونم بگم هست، چون که نیست. (به انتهای آزاد راه می نگرد) خب دیگه - اومد، درست سر وقت.

تورنهییل به شرق می نگرد. اتوبوس «گری هاوند» نزدیک می شود. مرد و دوباره به هواپیما نگاه می کند و غر می زند.

مرد: مسخره است.

تورنهییل: چی؟

مرد: هواپیما داره جایی رو سمپاشی می کنه که محصول نداره.

تورنهییل با سوءظنی که بتدریج افزایش می یابد به هواپیما نگاه می کند، در حالی که غریبه به آزاد راه قدم می گذارد و برای اتوبوس دست تکان می دهد. تورنهییل به سمت غریبه

۷۱. در فیلم، هواپیما بالای سر آنها پرواز نمی کند، بلکه نخست به نظر می رسد که در پسزمینه مشغول سمپاشی محصولات کشاورزی است.

می چرخد. گویی می خواهد چیزی به او بگوید. اما خیلی دیر است. مرد سوار اتوبوس می شود، در اتوبوس بسته می شود و اتوبوس راه می افتد. تورنهییل دوباره تنها می ماند. تورنهییل تقریباً بلافاصله صدای هواپیما را می شنود که سرعت گرفته است. سریع رو بر می گرداند و می بیند که هواپیما مسیرهای موازی قبلی را رها کرده و مستقیم به طرف او می آید. با چشم گشاده شده بر جا می ماند. گویی میخکوب شده است. هواپیما در ارتفاع چندپایی می غرد و پیش می آید. دو نفر در کابین هواپیما هستند و با چشموهای از حدقه درآمده خیره نگاه می کنند. تورنهییل به سر آنها داد می کشد. اما صدایش در سرو صدای هواپیما گم می شود. لحظه ای بعد هواپیما بالای سر او خواهد بود و سرش را از تن جدا خواهد کرد. ناچار خود را روی زمین پرت می کند و محکم به زمین می چسبد، درحالی که هواپیما قیژکشان و با سر و صدای بسیار زیاد می گذرد و موهایش را پریشان می کند.

تورنهییل سر پا می شود و هواپیما را می بیند که دور می زند. با وحشت اطراف را می نگرد. یک تیر تلفن می بیند و با سرعت به طرف آن می رود. هواپیما دوباره به طرف او می آید. (به عکس شماره ۱۲ نگاه کنید.) پشت تیر تلفن پناه می گیرد. هواپیما مستقیماً به طرف او می آید و در آخرین لحظه به راست می پیچد. صدای شلیک مسلسل که با صدای موتور ترکیب شده را می شنویم و دو گلوله بالای سر تورنهییل به تیر می خورد.^{۷۲}

تورنهییل به این خطر جدید و اکشن نشان می دهد، و می بیند که هواپیما برای حمله بعدی مجدداً دور می زند. اتومبیلی از غرب آزاد راه نزدیک می شود، تورنهییل سریع خود را به جاده می رساند، سعی می کند اتومبیل را نگه دارد، اما راننده بی اعتنا می گذرد و تورنهییل را بی پناه و در معرض خطر هواپیمایی که می غرد و نزدیک می شود قرار می دهد. به داخل یک شیار خیز می رود و غلت می زند. صدای گلوله باران دیگری به گوش می رسد و گلوله ها درست پشت سر او به زمین می خورد و او را دنبال می کند.

سر پا می شود، اطراف را نگاه می کند، مزرعه ذرتی در حدود پنجاه یاردی آزاد راه دیده می شود. نگاهی به هواپیما که دور می زند، می اندازد و تصمیم می گیرد سریع به سوی مزرعه ذرت برود و در میان ذرت های بلند پنهان شود.

با فیلمبرداری از یک هلی کوپتر در ارتفاع حدوداً یک صد پایی زمین، تورنهییل را در حال فرار به سوی مزرعه ذرت می بینیم که هواپیما او را تعقیب می کند.

با فیلمبرداری از داخل مزرعه ذرت تورنهییل را می بینیم که وارد مزرعه می شود، به

۷۲. در فیلم، او می افتد، و هواپیما دوباره با ارتفاع کمی از بالای سرش می گذرد؛ مسلسلی در کار نیست. چه حالا و چه بعد - فقط هواپیما روی تورنهییل شیرجه می زند.

[در دومین حمله هواپیما به تورنهییل شلیک می شود. م]

سمت راست می‌گریزد، نقش زمین می‌شود، می‌ماند و در عین حال صدای هواپیما را از بالای سر او می‌شنویم که شلیک می‌کند و گلوله‌ها در فاصله کمی از تورنهییل به شاخه‌های ذرت می‌خورد. با احتیاط سر برمی‌دارد، نفس تازه می‌کند، صدای هواپیما را می‌شنود که دور می‌شود و مجدداً دور می‌زند.

با فیلمبرداری از هلی‌کوپتر، هواپیما را می‌بینیم که روی مزرعه ذرت پرواز می‌کند. اثری از تورنهییل دیده نمی‌شود. هواپیما بدون این که شلیک کند از روی مزرعه ذرت می‌گذرد. به جای شلیک مزرعه را سمپاشی می‌کند. گرد سفید سمی در بین شاخه‌های ذرت فرو می‌نشیند.

در مزرعه ذرت، تورنهییل که هنوز دراز کشیده بر اثر گرد سمی که رویش می‌نشیند به سرفه می‌افتد. اشک از چشمانش جاری می‌شود اما جرأت نمی‌کند تکان بخورد، چون صدای هواپیما را می‌شنود که به مزرعه نزدیک می‌شود.

وقتی هواپیما مجدداً بالای سرش ویراژ می‌دهد و روی او سمپاشی می‌کند، از جا می‌پرد، به فضای باز می‌گریزد و تقریباً نیم‌کور نفس نفس می‌زند. از انتهای سمت راست آزاد راه تانکر دیزلی بزرگی را می‌بیند که نزدیک می‌شود. شروع به دویدن به طرف آزاد راه می‌کند تا راه را بر آن ببندد.

با فیلمبرداری از هلی‌کوپتر، تورنهییل را در حال دویدن به طرف آزاد راه می‌بینیم، هواپیما را که آماده‌ی هجوم بعدی می‌شود و تانکر دیزلی را که با سرعت نزدیک می‌شود. با فیلمبرداری از آن سوی آزاد راه، تورنهییل را می‌بینیم که به سوی دوربین می‌دود. هواپیما از پشت سر به او نزدیک می‌شود و تانکر دیزلی از چپ پیش می‌آید. به سرعت به وسط آزاد راه می‌دود و دستش را برای تانکر تکان می‌دهد.

تانکر دیزل غران به سوی تورنهییل می‌آید و صدای بوق شیپوری ممتد آن به گوش می‌رسد.

هواپیما از طرف مزرعه و عمود بر آزاد راه با سرعت و بی‌رحمانه به طرف تورنهییل می‌آید.

تورنهییل تنها و بی‌پناه در وسط آزاد راه می‌ایستد و دستهایش را تکان می‌دهد. هواپیما نزدیکتر می‌شود. نزدیک است تانکر او را زیر بگیرد؛ تانکر خیال توقف ندارد. تورنهییل صدای بوق شیپوری را می‌شنود، که به او هشدار می‌دهد از سر راه کنار برود. هیچ کاری از دست تورنهییل ساخته نیست. هواپیما به او رسیده است. تانکر توقف نمی‌کند. ولی باید توقف کند. تورنهییل خودش را کنار جاده پرت می‌کند، اما درست در مسیر او قرار می‌گیرد. صدای جیغ ترمز و تایرها و غرش موتور هواپیما به گوش می‌رسد و سپس بوم! صدای مهیبی شنیده می‌شود که ناشی از توقف تانکر دیزلی درست در فاصله یک اینچی بدن تورنهییل و برخورد هواپیما - که در وضعیت پیش‌بینی نشده‌ای قرار گرفته و آمادگی مقابله با آن را نداشته - با تانکر پر از بنزین است. هر دو آتش

می گیرند.

در چند لحظه بعدی، همه چیز درهم و برهم است. تورنهیل که آسیب ندیده، از زیر چرخهای کامیون بیرون می خزد. راننده از کامیون پایین می پرد.^{۷۳}

دود سیاهی از هواپیما و سرنشینانش که در حال سوختن هستند به هوا می رود. بدن مشتعل یکی از سرنشینان هواپیما را می شناسیم. اولیچت، یکی از ربایندگان اولیه تورنهیل است. وانتی قدیمی که پشتش یخچال دست دومی دیده می شود و از شرق می آید کنار جاده می ایستد. راننده اش که کشاورز است با عجله پایین می پرد و به طرف معرکه می رود.

[کشاورز: چی شده؟ چی شده؟]

راننده های کامیون دیزل مبهوت تر از آنند که جواب دهند. شعله های آتش و دود همه را عقب می راند. تورنهیل بایی توجهی به سوی وانت خالی می رود. (به عکس شماره ۱۳ نگاه کنید.) اتومبیل دیگری از غرب می آید، می ایستد و راننده اش به طرف مردهای دیگر می دود. آنها خیره و مبهوت آتش هستند. ناگهان از پشت سر، صدای روشن شدن موتور وانت را می شنوند. کشاورز صاحب وانت برمی گردد و با دیدن این که غریبه ای وانتش را می راند، یکه می خورد.

کشاورز: هی! ^{۷۴}

دنبال وانت می دود. اما غریبه - که همان تورنهیل است - پایش را بیشتر روی پدال گاز می فشارد و به سوی شیکاگو سرعت می گیرد.

دیزالوبه:

خارجی، خیابان میشیگان، شیکاگو - شب

وانت بی سرنشین با تک یخچال پشت آن در میان اتومبیل های نو و شیک دیگر پارک شده است و کاملاً متمایز به نظر می رسد. پلیس گشت درش را باز کرده و داخل آن را نگاه می کند.

[خارجی، خیابان شرقی نزدیک هتل امباسادور

اتومبیل پلیس با سرعت کم از جلو ورودی های شرقی و غربی امباسادور، که در دو طرف خیابان و روبروی هم هستند، می گذرد. در اتومبیل دو سروان پلیس به اطراف می نگرند و باچشم منطقه را زیر نظر دارند. دوربین به سوی تورنهیل می چرخد. او

۷۳. در فیلم:

راننده کامیون: فرار کن! نانکر بعدی ممکنه منفجر بشه.

۷۴. در فیلم اضافه می کند: «برگرد! برگرد!»

خود را در ورودی یک مغازه تاریک پنهان کرده است و به اتومبیل پلیس که پیش می رود می نگرد. کاملاً آشفته و شوریده به نظر می رسد. به پیاده رو قدم می گذارد و به طرف ورودی شرقی امباسادر حرکت می کند.]

خارجی، ورودی شرقی هتل امباسادر
تورنهییل به هتل نزدیک می شود و وارد می گردد.

داخلی، سرسرای هتل امباسادر
تورنهییل از سرسرای می گذرد و به طرف پذیرش هتل می رود و منتظر می شود که متصدی پذیرش بیاید.

متصدی پذیرش (با نگاهی از روی بیزاری): بله؟

تورنهییل: ممکنه شماره اتاق کاپلان رو بهم بدین؟

متصدی پذیرش (در فکر): کاپلان... (در حالی که به یک طرف می رود تا پرونده ها را بررسی کند) فکر می کنم تصفیه حساب کرده...

تورنهییل: تصفیه حساب کرده؟

متصدی پذیرش (با کارت برمی گردد): بله... امروز صبح ساعت هفت و ده دقیقه تصفیه حساب کرده.

تورنهییل: هفت و ده دقیقه؟ مطمئنی؟

متصدی پذیرش: بله... آدرس بعدیش رو گذاشته - هتل شرایتون - جانسون، راپیدسیتی، داکوتای جنوبی.

تورنهییل یادداشتی که ایو برای ملاقات کاپلان به او داده بود بیرون آورده است.

تورنهییل (تقریباً باخود): هفت و ده دقیقه؟ پس چطور ممکنه ساعت نه و نیم پیغامی به من - ؟

متصدی پذیرش: چی گفتین؟

تورنهییل: هیچی، هیچی.

چشم تنگ می کند و دندان به هم می سایند و می فهمد. با خشم کاغذ را مچاله و پرت می کند. در همین لحظه سربرمی دارد و ایو را می بیند که از در وارد سرسرای می شود.

ایو او را نمی بیند. به طرف دستگاه فروش روزنامه رفته و روزنامه عصر را می خرد.

تورنهییل عقب می رود و او را زیر نظر می گیرد. ایو نگاه سریعی به صفحه اول روزنامه

می اندازد و با عجله به سوی آسانسور که منتظر است می رود. وارد آسانسور می شود در

بسته می شود و آسانسور بالا می رود. تورنهییل به شماره طبقه ها نگاه می کند تا آسانسور

از حرکت باز می ماند. آن گاه به سوی متصدی پذیرش هتل می چرخد.

تورنهییل: ببخشید دوباره مزاحم می شم.

متصدی پذیرش: آهان.

تورنهییل: خانم ایو کندال منتظر منه. اتاق چهارصد و ... شماره اش یادم رفته. ممکنه؟

متصدی پذیرش به یک سمت می رود، لیست را بررسی می کند، سپس باز می گردد.

متصدی پذیرش: اتاق شماره چهارصد و شصت و سه.

تورنهییل: متشکرم.^{۷۵}

با عجله به سوی آسانسور می رود و متصدی پذیرش به او می نگرَد.

دیزالو سریع به:

راهرو هتل - طبقه چهارم

تورنهییل به در اتاق ۴۶۳ نزدیک می شود و سر و ته راهرو را نگاه می کند که دلیل دیگری

ندارد جز این که به ما نشان دهد که اکنون مظنون، محتاط و نسبت به مسایل مربوط به ایو

مشکوک است. گوشش را به در می چسباند، به همان حال می ماند و چیزی نمی شنود.

زنگ در را می زند و منتظر می شود. در فوراً باز می شود و ایو، تورنهییل را می بیند که

جلوش ایستاده است. چشمش گشاد می شود. مبهوت تراز آن است که بتواند چیزی

بگوید.

تورنهییل (با خوشرویی): سلام.

از کنارش می گذرد و وارد اتاق می شود.

داخلی، اتاق ایو

ایو می چرخد و در حالی که در را پشت سرش می بندد به تورنهییل خیره می شود. اگر

پشت تورنهییل به ایو نبود می توانست احساس دو گانه ای را در چهره اش ببیند: شگفتی و

آرامش خیال توانکاه. اما آرامش خیال چیزی نیست که او بتواند به وضوح ابرازش کند،

زیرا معلوم خواهد کرد که قبلاً چیزی بوده که باید در موردش آرامش خاطر داشت.

درست در لحظه ای که تورنهییل رو به او می کند، ایو تقریباً خودش را به تمام معنی کنترل

می کند. چرخش تورنهییل پس از لحظه ای کوتاه که در آن نگاهی گذرا به اتاق می اندازد

و در باز حمام را می بیند و چیز قابل توجهی دستگیرش می شود، صورت می گیرد.

تورنهییل: جا خوردی؟

ایو: آره.

به او زل می زند و هنوز می لرزد.

تورنهییل: ار شر من خلاص نمی شی. مگه نه؟

ناگهان ایو به طرف او می رود، دست دور کمرش می اندازد، او را سفت می چسبد و

۷۵. در فیلم، تورنهییل قل از می گوید: «اوه بله، درسته. متشکرم.»

صورت خود را به سینه اش فشار می دهد. محبت و آرامش خاطر است با صرفاً برای پنهان کردن مفهوم حرف دو پهلوی تورنهییل؟

تورنهییل دستش را بدون احساس محبت روی شانه او می گذارد. تورنهییل می داند که با اتفاق دیگری مواجه می شود و می خواهد سرد برخورد کند. هر از گاهی خشم فروخورده اش او را وادار می کند که از روی بی احتیاطی چیزی بگوید که اگر بخواهد دختر را خلع سلاح کند، نباید از دهنش درآید. درست به علت گاهگاهی بودن این کلمات، او از آنچه می خواهد گرم تر می شود. توونهییل نمی تواند این دختر را دوست نداشته باشد؛ حتی وقتی که مایل است او را بزند. علتش خاطره شب گذشته است. همچنین به این دلیل که او جنس مخالف است.

تورنهییل: به مشروب احتیاج دارم.

ایو: به خورده اسکاچ دارم.

تورنهییل: با آب. نه یخ.

ایو از او جدا می شود و به طرف میزی می رود که وسایل مشروب رویش چیده شده است. تورنهییل فرصت می کند سلاسه سلاسه به طرف صندلی ای برود که روزنامه عصر روی آن افتاده است. گزارش صفحه اول کاملاً دیده می شود:

برخورد هواپیمای سمپاشی و تانکر دو تن کشته بر جای

گذاشت. رانندگان تانکر از مهلکه جان سالم بدر بردند.

در این بین و در حالی که ایو مشروب می ریزد صحبت می کنند.

ایو (ناگهان): چه کار کردی؟

تورنهییل: برای ملاقات با کاپلان؟

ایو: اهوووم.

تورنهییل (به همان ناگهانی): پیداش نشد.

ایو: اوه؟

تورنهییل (به پشت او زل زده): مسخره است. مگه نه؟

ایو (پس از مکثی کوتاه): چرا مسخره؟

تورنهییل: بعد از اون همه دردسر و آدرس سر راستی که پشت تلفن بهت داده بود.

ایو: شاید من اشتباهی یادداشت کرده باشم.

تورنهییل: فکر نمی کنم اشتباه کرده باشی. به نظرم تو به جای کاملاً درستی فرستادیم.

مسلماً نمی توانست این حرف را نزند. و برای ایو جای بسی خوشبختی است که رو به او

ندارد، و در همه حال می تواند خود را با لیوانها و همزنها مشغول کند.

ایو: چرا دوباره تماس نگیریم ببینیم چی شده؟

تورنهییل: گرفتم. ولی او تصفیه حساب کرده و به داکوتای جنوبی رفته.

ایو: داکوتای جنوبی؟

تورنهییل: راپیدستی.

ایو (بعد از مکشی کوتاه): حالا می‌خواهی چیکار کنی؟

تورنهییل: هنوز تصمیم نگرفتم. احتمالاً بستگی به تو داره.

باشنیدن این جمله، ایو مشروب به دست روبروی گرداند.

ایو: به سن؟

به طرف تورنهییل می‌رود.

تورنهییل: تو یاور کوچولوی منی. مگه نه؟

یکی از گیل‌سها را از او می‌گیرد و در تمام این مدت به چشمان او زل زده است.

تورنهییل: به ما^{۷۶} (گیلاسش را به گیل‌اس ایو می‌زند) به سلامتی دوستی طولانی و پایدار...

(کمی می‌نوشد) یعنی، از این به بعد، دیگه نمی‌دارم از جلو چشمم دور بشی عزیزم.

ایو (پشت گیل‌اسش پنهان می‌شود): متاسفم [به نظرم مجبوری این کارو بکنی، تورنهییل].^{۷۷}

تورنهییل (سرش را تکان می‌دهد): آهان.

ایو (دور می‌شود): آخه من برای خودم نقشه‌هایی دارم. و تو مشکلات خودتو داری.

تورنهییل پیش از صحبت مشروب می‌خورد و دوباره تک تک کلمات را بانیش و کنایه

همراه می‌کند.

تورنهییل: چقدر خوب می‌شد اگه مشکلات من و نقشه‌های تو به جوری به هم ... مربوط

می‌شدن. (ایو بانگاه سریعی چهره متبسم و آزار دهنده و ملیح او را می‌بیند) اونوقت می‌تونستیم به

هم نزدیکتر بشیم و پیش هم بمونیم و مجبور نباشیم تو راههای جداگانه بیفتیم. باهم دیگه باشیم.

می‌دونی چی می‌گم؟

ایو بی‌حرف لحظه‌ای به او زل می‌زند، و صدای زنگ تلفن او را نجات می‌دهد. نگاهی

به تلفن می‌اندازد، اما برای جواب دادن به آن حرکتی نمی‌کند.

تورنهییل: ورش دارد. برای من نیست.

ایو مردد است. تلفن مجدداً زنگ می‌زند. تورنهییل حرکتی می‌کند که انگار می‌خواهد

به تلفن جواب بدهد. ایو سریع به طرف سیز عسلی که بین تخت‌هاست می‌رود و گوشی را

برمی‌دارد، در حالی که تورنهییل دور اتاق پرسه می‌زند، گویی هیچ علاقه و تمایلی به

توجه به مکالمه تک‌هجایی بسیار کنترل شده او ندارد.

ایو (به تلفن): الو؟ (گوش می‌دهد) بله. (گوش می‌دهد) نه، ندارم. هنوز لباس نپوشیدم.

(گوش می‌دهد) ساعت چند؟ (مدادی برمی‌دارد، چیزی روی دفترچه یادداشت می‌نویسد و در عین

حال گوش می‌دهد. تورنهییل زیر چشمی این کار او را می‌پاید.) باشه. (گوش می‌دهد) میام.

۷۶. در فیلم، اول می‌گوید: «متشکرم».

۷۷. در فیلم می‌گوید: «... مجبوری».

(گوش می دهد) خداحافظ .

گوشی را می گذارد، صفحه اول دفترچه یادداشت که روی آن چیزی نوشته را می کند، به طرف کیف دستی اش که به چوب لباسی آویزان است، می رود و تکه کاغذ را در آن می گذارد. در کیف او یک تپانچه می بینیم.

تورنهییل: کار؟

ایو: آره.

تورنهییل: طراحی صنعتی؟

ایو: اهوووم.

تورنهییل به سوی او می رود و پشت سرش می ایستد و دست دور کمرش می اندازد. (نکته: جالب این موش و گربه بازیها این است که می توان لذت برد و در عین حال آن کار را انجام داد، چرا که این بخشی از بازی است.) ایو از این که او بهش نزدیک شده و دستش او را لمس می کند، معذب است.

تورنهییل: همه ش کار بدون تفریح. دختری مث تو امشب باید به جای جواب دادن به تلفن های موکلینش، تفریح کنه. چطوره [فقط برای شروع] شام رو بامن بخوری؟
ایو: تو که نمی تونی همه جا دیده بشی.

تورنهییل: [مگه اینجا چشه؟ اتاق جلسه کوچولوی خودمون دو تا.]^{۷۸}

ایو از چنگ او خلاص می شود و از او فاصله می گیرد.

ایو: نه... من... من نمی تونم.

تورنهییل (راحت): اصرار می کنم.

ایو میخکوب می شود و پیش از این که به طرف او بچرخد خودش را کنترل می کند. اما اندکی یاس در صدایش هست.

ایو: می خوام به لطفی در حقم بکنی، [تورنهییل] - به لطف خیلی بزرگ.

تورنهییل: بگو.

ایو: می خوام از اینجا بری. همین الان. منو ول کنی و دیگه هیچ وقت پیشم برنگردی. ما قرار نیست با هم باشیم. دیشب، دیشب بود و هرچی بود گذشت، بین ما هیچ چیز دیگه ای وجود نداره. بنابراین خواهش می کنم - خداحافظ، موفق باشی، حرفی هم نزن. فقط برو.

تورنهییل (کاملآبی خیال): همین الان؟

ایو: آره.

تورنهییل: بدون سؤال؟

ایو: آره.

۷۸. در فیلم،

تورنهییل: خب، بیا همین جا بخوریم. جالب و دنج، هوروم؟

تورنهییل لحظه ای به او نگاه می کند. ایو می خواهد از سرش خلاص شود. او باید از سرش خلاص شود. بدون شک چنین است. تورنهییل سرش را تکان می دهد.

تورنهییل: [آهان.]^{۷۹}

ایو: خواهش می کنم...

تورنهییل: بعد از شام.

ایو: حالا.

تورنهییل (محکم): بعد از شام. معامله منصفانه است.

ایو لب به هم می فشرد، اما مراقب است که وضعیت اضطراری خود را لو ندهد. همانطور که فکر می کند به او نگاه می کند. سپس، تصمیمی می گیرد، حالت چهره اش دوستانه می شود و تبسم می کند.

ایو: باشه. ولی به یه شرط. (به طرف او می رود و به کت و شلوار کتیف و چروکش دست می کشد.) اول بذار خشکشویی هتل یه فکری به حال لباسهات بکنه. این جووری قیافه ات مثل چوپونها شده.

[تورنهییل (شانه بالا می اندازد): آخه، امسال با خوکها خیلی خوبم.]^{۸۰}

ایو (اشاره می کند): تلفن اونجاست.

به طرف آینه می چرخد و موهایش را درست می کند. تورنهییل به طرف تخت خواب می رود، می نشیند و دست روی گوشی می گذارد، ولی آن را بر نمی دارد. سریع فکر می کند. با نگاهی محتاط از سرشانه به طرف دفترچه یادداشت که کنار تلفن است دست می برد و کمی آن را بلند می کند. او چیزی روی دفترچه می بیند که مانمی بینیم چیست. حالا گوشی را بر می دارد.

تورنهییل (به تلفن): خشکشویی لطفاً... خشکشویی؟ اینجا... آ... (به ایو) شماره اتاق چنده؟

ایو: چهار صد و شصت و سه.

تورنهییل (در تلفن): از اتاق چهار صد و شصت و سه زنگ می زنم. چقدر طول می کشه یه کت و شلوار و تمیز بشورین و اظو کنین؟... بیست دقیقه؟ خوبه... چهار صد و شصت و سه. (گوشی را می گذارد) الان می آد بالا.

ایو: بهتره لباسهاتو درآری.

تورنهییل (به طرفش می رود): تو این بیست دقیقه که لباس تنم نیست چه کار کنم؟ (در حالی که به تصویر ایو در آینه خیره می نگرد، فکر دیگری به ذهنش می رسد) نمی شه یه ساعت

۷۹. در فیلم تورنهییل می گوید: «نه، نمی توانم این کارو بکنم.»

۸۰. در فیلم،

تورنهییل: باشه.

طولش بده؟

ایو (می چرخد و عملاً در آغوش اوست): همیشه می شه یه دوش آب سرد گرفت.

ایو برای درآوردن کت به او کمک می کند، در حالی که تورنهییل وسایلش را از جیب کت در می آورد و روی میز آرایش می گذارد. هر دو این کارها را طوری انجام می دهند که گویی قرار نیست کار دیگری انجام دهند.

[تورنهییل: وقتی به پسر کوچولو بودم، هیچ وقت حتی به مادرم هم اجازه ندادم لباسهامو دربیاره.]^{۸۱}

ایو (کت را در می آورد): ولی، حالا دیگه به پسر بزرگی.

کت را روی تختخواب پرت می کند، دوباره رو به او می کند، دست روی سگک کمر بندش می گذارد و شروع به باز کردن آن می کند. تورنهییل دست او را در دست می گیرد.

تورنهییل: چی شد که دختری مثل تو یه همچین دختری از آب درآمد؟

ایو: گمونم شانس.

تورنهییل: شانس نه - شیطونی... بدجنسی... حتی بدی... تا حالا کسی رو کشتی؟ (ناگهان حالت ایو عوض می شود. تورنهییل زیادی پیش رفته است؛ زهر سخنش را به سرعت می گیرد) شرط می بندم می تونی شوخی شوخی و حتی بدون تلاش یکی رو به کشتن بدی. (و چانه اش را نوازش می کند) پس دیگه سعی نکن، باشه؟

و به طرف حمام حرکت می کند و در حالی که می رود سگک کمر بند را باز می کند. صدای زنگ در شنیده می شود. ایو به سوی در می رود، آن را باز می کند و به مستخدم هتل اجازه ورود می دهد.

ایو (به مستخدم): یه کمی صبر کن. (به طرف در نیمه باز حمام می رود.) لطفأ شلوار.^{۸۲}

دست تورنهییل با شلوار بیرون می آید. ایو آن را می گیرد، کت روی تخت را برمی دارد، کت شلوار را به مستخدم می دهد و در را پشت سر او می بندد. از حمام صدای تورنهییل را می شنود که می گوید:

صدای تورنهییل: به نظرم حالا دیگه باید دوش آب سرد بگیرم.

ایو: خوبه.

سپس صدای ریزش آب دوش را می شنود، بعد صدای تورنهییل که در صدای ریزش آب دوش ادغام می شود به گوش می رسد که «شبیه که به یک شامپاین دعوت شدند» را

۸۱. در فیلم:

تورنهییل: درسته. هوم. می دونی، وقتی به پسر کوچولو بودم، حتی اجازه نمی دادم مادرم لباسهامو در بیاره.

۸۲. در فیلم،

تورنهییل (خارج تصویر): به لحظه صبر کن. بیا.

ایو: متشکرم.

می خواند . بلافاصله ایو با دستپاچگی ، آماده خروج می شود . به طرف کمد می رود ، کتش را برمی دارد و می پوشد . بعد از کشو میز توالت چند کاغذ و چیزهای دیگری برمی دارد و در کیف می گذارد و نگاههای گذرای به در نیمه باز حمام می اندازد که از آن صدای ترانه «آواز در باران» تورنهییل می آید .

نگاه ایو به وسایل تورنهییل می افتد که از جیب درآورده بود . نمای نزدیکی از این وسایل ، عکس بریده شده و اندام از روزنامه را که زیر کبریت تورنهییل - با حروف اول نام وی : ROT - افتاده نشان می دهد . دست ایو کبریت را کنار می زند ، عکس بریده روزنامه را برمی دارد ، سریع آن را نگاه می کند و دوباره سرجایش می گذارد . او درنمایی دورتر می چرخد و با آخرین نگاه به اطراف ، از دربیرون می رود .

داخلی ، حمام

تورنهییل زیر دوش نیست . پیراهن ، شورت و کراوات به تن دارد و کفشهایش را درنیاورده کنار در ایستاده است . او در حالی که عاشقانه آواز می خوانده اعمال مرموز ایو را می پاییده است و دوش آب با سر و صدا پشت سرش بازاست . اکنون صدای بسته شدن در را پس از خروج عجولانه ایو می شنود .

نمای نزدیک - تورنهییل که در حمام را بازتر می کند و قدم به اتاق می گذارد . از حالتش کاملاً واضح است که کلک نخورده و همواره در این بازی بهوش بوده است . به طرف میز عسلی می رود ، دفترچه یادداشت را که ایو روی آن یادداشت کرده و ورق اولش را کنده است ، برمی دارد . مدادی برمی دارد و در نمایی نزدیکتر مداد را می بینیم که روی دفترچه کشیده می شود و آثار قلم ایو مشخص می شود : «شماره ۱۲۱۲ . میشیگان .»

دیزالوبه :

خارجی ، خیابان میشیگان ، شیکاگو - شب

یک تاکسی پارک می کند و تورنهییل از آن پیاده می شود . (اکنون کت و شلوارش تمیز و مرتب است .) نگاهی به اطراف می کند و ستوجه می شود که آدرس را درست آمده است . پیاده رو را طی می کند .

زاویه ای بسته تر - خارجی ، نگارخانه های شاو و اپنهایم

پنجره های روشن نگارخانه هنری نسبتاً شکی دیده می شود . نوشته زیر روی پنجره به چشم می خورد :

«حراجی امشب - ساعت ۸ بعدازظهر مبلمان و

اشیاء هنری کلکسیون دکتر ارلاندو مندوزا»

روی در ، شماره ساختمان ۱۲۱۲ دیده می شود . تورنهییل ابرو در هم می کشد و مبهوت

یادداشت را در می آورد. دوباره به شماره می نگرد و سپس تصمیم می گیرد وارد شود.

داخلی، نگارخانه های شاو و اینهایم
حراج کننده: [منشکرم، قربان
چهار صد و پنجاه دلار برای یک جفت صندلی
پیشنهاد شده. پانصد دلار. نبود؟ خوب پانصد
دلار. پانصد دلار یک، پانصد دلار و دو،
پانصد دلار... سه - فروخته شد به آقای
استون ردیف دوم.]^{۸۲}

صندلی ها از روی سن برداشته و خارج
می شود، در حالی که قطعه شماره
۱۰۳ که یک کاناپه قرمز رنگ است، به
روی سن آورده می شود.

نمای نزدیک - دست و اندام به آرامی
روی پوست نرم گردن ایو حرکت می کند.
دوربین عقب می کشد که ایو را نشسته و واندام
را ایستاده پشت سر او، و لئونارد را که پشت
سر آنها روی صندلی نشسته و پاهای آویزش
را حرکت می دهد، در برگیرد. در انتهای سالن
سکوی بلندی است که بر آن یک حراج کننده
و دستیارش، با کمک میکروفونهای قابل حمل،
در کار نمایش اشیاء مختلف هنری هستند.
مردان مسن کت سیاهی، اقلام مورد حراج را
تک تک از گوشه سن به روی سن رد می کنند.
و هر شیء با مرعتی آرام و باطمینان به حراج
گذاشته می شود. به این ترتیب فروش
نقاشی های فرانسوی قرن نوزدهم از فروش
تباکوی آمریکایی قرن بیستم متمایز می شود.
اکثر این صندفر تماشاگر شرکت کننده در
حراجی روی صندلی تاشو نشسته اند. در
راهرو دو طرف سالن، زنان جوان زیبایی در
رفت و آمد هستند که نگارخانه، آنها را برای
نوشتن نام خریدارانی که نباید شناخته شوند
استخدام کرده است. دو طرف راهرو پر از
تماشاگر است. برخی از آنها نشسته اند و
بعضی ایستاده اند و بقیه به مبل های
عتیقه قدیمی تکیه داده اند.

۸۳. در فیلم:

حراج کننده: - این دو صندلی «لونی سی بزه» است. بازار حدود اصلی. روکش ابریشم ناب. برای شروع چقدر
پیشنهاد می شه؟ پیشنهاد چنده؟

زن: صد دلار.

حراج کننده: صد دلار پیشنهاد شد. منشکرم. پنجاه اضافه شد از اینجا. بگو دو صد دلار. منشکرم. دو صد تا.
بگو سیصد تا. سیصد دلار و دارم. چهار صد تا خانم کوچولو! پیشنهاد کردن. منشکرم. آقا چهار صد و پنجاه برای این
دو صندلی. پانصد دلار نبود؟ نمی گید پانصد دلار؟ می تونم بگم پانصد دلار؟ پانصد دلار یک، پانصد دلار دو،
پانصد دلار سه - فروخته شد به آقای استون توی ردیف دوم به قیمت چهار صد و پنجاه دلار.

حراج کننده : [قطعه شماره صد و سه .]
 آه! یک کاناپه زیبای قرمز با کیفیت عالی . لطفاً
 بفرمایید شروع کنید . چند؟ هشتصد دلار
 پیشنهاد شد . متشکرم . هشتصد دلار ، نهصد
 نبود ، نهصد دلار ، بله ، نهصد دلار . حالا کی
 می گه هزار؟ هزار دلار متشکرم ، هزار دلار .
 رو هزاریم ، بگو هزار و صد ، [آخرین قیمت
 هزار و صد تا ، نبود؟ برای این قطعه عالی هزار
 و صد .] می توئم بشنوم هزار و صد؟ [فروش
 روی هزار ، هزار دلار یک ، هزار دلار دو ،
 برای آخرین بار ، هزار و صد تا نیست؟ فروخته
 شد! هزار دلار به خانم شرایدن .]

کاناپه را می برند و قطعه شماره ۱۰۴ را
 که یک هواسنج است می آورند .

حراج کننده : [قطعه شماره صد و چهار -
 هواسنجی که با دست کنده کاری شده و متعلق
 به قرن هیجدهم است . برای شروع می توئم
 بگم دویست و پنجاه دلار؟ آن آقای می گن
 یک صد و پنجاه دلار . یک صد و پنجاه دلار .
 بگو دویست دلار ، اینجا دویست پیشنهاد شد .
 حالا سیصد تا ، بگو سیصد دلار . سیصد
 دلار پیشنهاد شد . متشکرم . سیصد و پنجاه
 نیست؟ سیصد و پنجاه ، سیصد و پنجاه نبود؟
 سیصد یک ، سیصد دو ، برای بار سوم و
 آخرین بار سیصد و پنجاه دلار نیست؟ فروخته
 شد به آقای ایکارت ، سیصد دلار .]

هواسنج برده می شود و قطعه شماره ۱۰۵
 آورده می شود .

دالی دوربین پایان می یابد دوربین به
 تورنهییل که در آستانه در ایستاده و به واندام
 و دیگران زل زده ، پن می کند . تورنهییل از
 خشم لب به هم می فشرد . علت خشم او
 اتحاد آشکار آنها نیست ، بلکه این است که
 هرگونه شکمی که احتمالاً هنوز در مورد
 دختر داشته ، از بین رفته است . در واقع از
 او سواری گرفته اند : تقریباً تمام راه را
 سواری داده است . و اکنون ، آن دستی که
 پشت گردن دختر را نوازش می دهد .
 پس ، گور پدر احتیاط و اختفای خشم .
 به علاوه ، حالا دیگر خیلی دیر است . از
 نما خارج می شود .

تورنهییل به طرف یک صندلی که نزدیک
 آنها است پیش می رود .

تورنهییل : هر سه شما باهم . تصویری که فقط
 چارلز آدامز می توانست بکشد .

واندام (خونسرد) : شب بخیر ، آقای کاپلان .

تورنهییل (به تلخی) : قبل از این که همدیگر
 رو به اسم صدا کنیم ، شاید بهتر باشد شما
 اسمتو به من بگید . تا حالا افتخار آشنایی با
 شما را نداشته ام .

واندام : شما متونامید می کنین ، آقا .

تورنهییل (با طعنه به ایو) : همین الان
 می خواستم همینو به اون بگم .

ایو مستقیم به جلو می نگرد .

واندام به حراج کننده نگاه می کند .

واندام : همیشه خیال می کردم تو کارتون
 خیلی اشتباه نمی کنین . چی باعث شد اشتباه
 کنین و به همچنین جایی بیاین؟ علاقه شدید
 به هنر؟

تورنهییل : بله . هنر بقاء . (تیر سریعی به
 لئونارد) تازگی کسی رو مست کردی؟

ایو (با صدایی ضعیف به وندام): از هنس -
اینجا تعظیم کرده.

لئونارد (به ایو): تو اناقت بود؟

ایو سر به ناپید تکان می دهد.

واندام با غیظ عکس العملی نشان
می دهد.

تورنهییل (با تحقیر): معلومه. مگه همه
نیشن؟^{۸۵}

[در این موقع، صدای حراج کننده
به گوش می رسد که قطعه شماره صد و پنج
اینجاست، رایه حراج می گذارد. ابتدا آن
را معرفی می کند. مجسمه کلمبیایی
خاصی است از یک جنگجوی
تاراسکانی متعلق به استان کلمبیای
مکزیکو، با قدمتی حدود هزار سال بعد
از میلاد مسیح. طی این معرفی یکی از
خدمتکاران مجسمه را به تماشاگران
نشان می دهد. لئونارد به تنه وندام که
موقتاً حواش پرت شده می زند و او را
متوجه مجسمه می کند. وندام نگاه
سریعی به آن می کند و به لئونارد می نگرد
و می گوید.]

واندام: بنه.]

تورنهییل (به وندام): نمی دونستم کلکسیون
اشیاء هنری دارین. فکر می کردم فقط نعش
جمع می کنین.

حراج مجسمه شروع شده است.

واندام به (لئونارد، آرام): [هزار و
پانصد.]^{۸۶}

[لئونارد بی کلام علامتی به حراج کننده

حراج کننده: حالا خانم ها و آقایان - شماره
صد و پنج، نمونه بارز هنر کلمبیایی. قدمتش
به هزار سال بعد از میلاد می رسد. جنگجوی
تاراسکانی از استان کلمبیای مکزیو. ممکنه
اولین قیمت این قطعه هنری بسیار با ارزش رو
بشنوم؟ برای شروع کی می گه هزار دلار؟
آقای از اینجا می گن پانصد دلار. پانصد دلار
اینجاست، می تونم بگم هزار دلار؟ بسیار خب
هفتصد و پنجاه دلار پیشنهاد شد. متشکرم،
حالا بگو هزار تا. هزار تا، بله هزار تا پیشنهاد
دارم. برو هزار و دویست و پنجاه. هزار و صد؟
بسیار خب. هزار و صد و دارم. هزار دویست -
اونجا هزار و دویست دلار. حالا هزار و سیصد
اینجاست، هزار و چهارصد پیشنهاد شد.
حراج کننده (خارج تصویر): هزار و پانصد
دارم، کی می گه هزار و هفتصد و پنجاه -
می شنوم هزار و هفتصد و پنجاه - می شنوم
هزار و هفتصد و پنجاه؟

حراج کننده (خارج تصویر): هزار و هفتصد
و پنجاه پیشنهاد شد. بگو دو هزار - دو هزار
کسی نیست؟ هزار و هفتصد و پنجاه پیشنهاد
دارم. هزار و هفتصد و پنجاه یک، هزار و
هفتصد و پنجاه دو، هزار و هفتصد و
پنجاه. نمومه: پس فروخته شد به آقای وندام
به قیمت هزار و هفتصد و پنجاه.]^{۸۷}

۸۴. در فیلم، وندام به آرامی دست از روی دوش ایو برمی دارد.

۸۵. در فیلم، وندام اول می گوید: «پانصد» و بعد «هفتصد».

مجسمه را برداشته و می‌برند و قطعه
۱۰۶ یعنی عتیقه لوئی پانزدهم را
می‌آورند.

حراج کننده: شماره صد و شش - باید به
عرض برسونم [این گنجۀ عتیقه لوئی پانزدهم
است و زرابدود و برنزی است. با دکورهای
برجسته و رنی مارتینز و نقاشی‌هایی از مناظر
طبیعت. برای پیشنهاد اول کی می‌گه پانصد
دلار؟ بسیار خوب. پیشنهاد شمارو
قبول می‌کنم، دویست دلار. دویست دلار
پیشنهاد شد. برو بالاتر به سیصد. دویست و
پنجاه رو دارم، بگو سیصد، دویست و پنجاه
رو دارم. بگو سیصد، سیصد. حالا برو
بالاتر، برو به چهارصد، سه برو به چهار،
سیصد و پنجاه پیشنهاد شده بگو پانصد، [
سیصد و پنجاه رو دارم، بگو چهارصد. سیصد
و پنجاه برو چهارصد، سیصد و پنجاه بگو
سیصد و هفتاد و پنج، سیصد و پنجاه بگو هفتاد و
پنج. [به خاطر بیست و پنج دلار از دستش
نده؛ متشکرم، سیصد و هفتاد و پنج پیشنهاد
شد. سیصد و هفتاد و پنج دلار و دارم، برو
بالاتر به چهارصد. سیصد و هفتاد و پنج،
برو چهارصد. چهار صد دلار پیشنهاد شد. بگو
چهار صد و بیست و پنج. چهار صد و بیست و
پنج یک، چهار صد و بیست و پنج دو، [چهار
صد و بیست و پنج سه. فروخته شد به خانم
ردیف چهارم به قیمت چهار صد و بیست و پنج
دلار.]

گنجۀ لوئی پانزدهم برده می‌شود و قطعه
شماره ۱۰۷ آورده می‌شود.

حراج کننده: [و حالا خانمها و آقایان، قطعه

می‌دهد.]

تورنهییل (به پایین به ایو می‌نگرد): شرط
می‌بندم این - مجسمه - کوچولو خیلی بیشتر
برات آب خورده -

واندام (به لئونارد): هزار و هفتصد
و پنجاه. [

ایو کاملاً معذب است.

تورنهییل (ادامه می‌دهد): خیلی خوب
می‌ارزه، پولشو ازم بگیر. اون واقعاً قلبش رو
برای کارش گذاشته. در واقع، تمام بدنش رو
وقف کرده. (نگاهی سریع به لئونارد) [اون
تورو کجا می‌ذاره - تو گنجۀ عتیقه؟]

تورنهییل به ادای نام واندام توسط حراج
کننده واکنش نشان می‌دهد.

تورنهییل (به شنیدن نام): واندام، هان؟

واندام (رو به تورنهییل می‌کند): تا حالا

کسی به شما گفته که نقشهاتونو کمی جدی
بازی می‌کنین، آقای کاپلان؟ اول شما اهل
خیابان مدیسین که ادعا می‌کنه جای کس
دیگه ای عرضی گرفته شده. بعد نقش فراری از
چنگ قانون رو بازی می‌کنین و سعی می‌کنین
از جرم قتل که خودتون می‌دونین مرتکب
نشدین، تبرئه بشین و حالا هم نقش یه عاشق
بد عنق رو بازی می‌کنین که در آتش حسد و
خیانت می‌سوزد. (تبسمی سرد) نه نظرم
شماها باید یه خورده از تعلیم اف بی آی کم
کنین و از اکتورز استودیو یاد بگیرین.

تورنهییل: تنها نقشی که می‌تونه شمارو
راضی کنه اینه که من نقش مرده رو بازی کنم.

واندام (آرام): نقش بعدیتون همینه. مطمئن
باشین محشر بازی می‌کنین.

شماره صد و هفت کاتولوگ رو عرضه می کنیم. این شیرینی خوری بی نظیر مارکولینی میسون، سیراث دکتر مندوراز از ملک کمتسه دو شیور است. حواج این شیرینی خوری مخصوص کلکسیون چینی آلات رو با چند شروع کنیم؟ پانصد خانم؟ برای شروع خیلی پایه. ششصد؟ ششصد اینجاست، حالا هفتصد، هشتصد و دارم. متشکرم، بگو هشتصد. بهتره به عرض شما بر سر نم و توجه تو رو به گلهای جالب روی این قطعه چشمگیر جلب کنم. هشتصد دلار آنجا. نهصد دلار این جلو. هزار دلار از اون گوشه پیشنهاد شد. حالا هزار و صد اینجاست. بگو هزار و دویست، هزار و دویست دلار آنجا. هزار و دویست پیشنهاد شده، بگو هزار و سیصد. [فروش ممکنه هزار و سیصد رو بشنوم،] فروش منصفانه ای با هزار و سیصد، هزار و سیصد نبود؟ [برای آخرین بار، فروخته شد، هزار و دویست دلار. متشکرم.

شیرینی خوری مارکولینی سیون برداشته می شود و سر جاییش بشقابهای وینی قرار می گیرد.

حراج کننده: [شماره صد و هشت - و حالا دوازده بشقاب سلطنتی وین که رویشان تصویر زیبا رویان دربار کننده کاری شده، به حراج می گذاریم. قیمت هر قطعه روبگین و حراج رو ببرین. هر قطعه سی دلار پیشنهاد شد. می و پنج، بگو چهل، چهل برو چهل و پنج. چهل و پنج رو دارم. برو پنجاه - پنجاه برو پنجاه و پنج، پنجاه برو پنجاه و پنج، هر قطعه پنجاه دلار. بگو پنجاه و پنج، نبود آقایون؟ پس فروخته شد به قیمت هر قطعه پنجاه دلار.]

لئونارد به سوی خروجی سالن حرکت می کند تا ترتیب این کار را بدهد.

تورنهییل (رفتن او را می پاید): تو این فکر می کنی چه جور قتل غیر عمد و استادانه ای تو برنامه دارین. قراره بیفتم تو کوره ذوب فلزات و جزیی از یک آسمانخراش جدید بشم؟ (با نگاه به ایو) یا قصد دارین از این ... «عنکبوت خانم» بخواین دوباره منو بیوسه و مسموم کنه؟

ایو از جا برمی خیزد، برمی گردد و به گوش تورنهییل می زند. تورنهییل میچ دستش را می گیرد و لحظه ای به هم خیره می مانند. (به عکس شماره ۱۴ نگاه کنید.)

تورنهییل (با تحقیر): بچه گول می زنی؟ تو احساس نداری که بخوای کسی رو بزنی.

و او را سر جاییش می نشاند. طی این ماجرا، مردی از تماشاگران آن نزدیکی، تقریباً برگشته و گویی تمام دعوا را زیر نظر داشته است. او کسی نیست جز همان پرفسور.

واندام (با حشم): آقای کابلان -

[تورنهییل (رو به او): من نمی دونم برای چی می خواین منو بکشین، ولی این منی که -] واندام (قطع می کند): - ما دیگه از دست شما خسته شدیم.

تورنهییل: پس چرا پلیس رو خبر نمی کنین؟ ولی نه - این آخرین چیزیه که شما می خواین - این که گرفتار پلیس بشم. چون یه چیزهایی هست که ممکنه بهشون بگم. مگه نه؟ برای همین دیشب اینو واداشتین تو قطار منو رنگ کنه، [درست مثل یه طراح صنعتی کوچولو که مثلاً هست.] ولی خب، برام مسلمه که اگه

ظروف را می‌برند و یک تابلو نقاشی می‌آورند.

حراج کننده: شماره صد و نه کاتالوگ یک نمونه بی‌نظیر از استادی در اوایل قرن نوزدهم. ارزش هر کلکسیون هنری رو ارتقاء می‌ده. قیمت پیشنهادی چنده؟ با چند شروع کنیم؟ هزار دلار پیشنهاد شد. هزار و دویست و پنجاه رو دارم. هزار و پانصد، هزار و پانصد پیشنهاد شد. بگو هزار و هفتصد و پنجاه. هزار و هفتصد و پنجاه رو دارم. دو هزار تا پیشنهاد شد.

برم سراغ پلیس شانس بیشتری برای زنده‌موندن دارم. [همین که شما دلشون نمی‌خواد برم پیش پلیس، برام کافیه.] (به ایو) شب بخیر، عشق من. خیال نمی‌کنم بد گذشته باشه.

از آنها فاصله می‌گیرد و به طرف خروجی ته سالن می‌رود. اما هنوز چند قدم نرفته می‌ماند. در آستانه در والرین - جانی سازمان ملل - منتظر اوست. تورنهیل رو برمی‌گرداند، نگاهی به اطراف می‌اندازد و در انتهای راهرو صندلیها پلکانی را که به سن ختم می‌شود، می‌بیند. اجناس حراجی را از همانجا به سن می‌آورند. با این نیت که می‌تواند راهی از پشت صحنه پیدا کند، به سوی پنه‌ها می‌رود. ولی با دیدن لئونارد که از پشت پرده سن بیرون می‌آید، پاست می‌کند. لئونارد خیره به او نگاه می‌کند. بعد یک مرتبه رو برمی‌گرداند. تورنهیل با ناامیدی اطراف را می‌پاید و سپس سریع روی یک صندلی که همان حوالی و بین تماشاگران است می‌سرد. در این لحظه، واندام و ایو می‌روند. تورنهیل متوجه سن می‌شود. حراج کننده یک تابلو نقاشی را به حراج گذاشته است.

(تذکر: گفتگوهای برگزیده)

حراج کننده: دو هزار دارم. دوهزار و پانصد نیست؟ ... دو هزار و پانصد خواهش می‌کنم ... دو هزار و دویست و پنجاه. متشکرم. دو هزار و پانصد نبود؟ ... دوهزار و دویست و پنجاه، یک. دوهزار و دویست و پنجاه، دو. آخرین بار ...

تورنهیل (داد می‌زند): هزار و پونصد تا!

حراج کننده (جامی خورد): پیشنهاد قبلی دوهزار و دویست و پنجاه بود، آقا.

تورنهیل: ولی سن می‌گم هزار و پونصد تا!

سرها با عصبانیت به سوی او می چرخند. اما تورنهیل فقط در فکر فرار از سرنوشت شومی است که والرین و لئونارد برایش تدارك دیده اند.

حراج کننده (یک بار دیگر مرور می کند): دو هزار و دویست و پنجاه رو دارم. دو هزار و پانصد نبود؟ ... دو هزار و دویست و پنجاه، یک. دو هزار و دویست و پنجاه، دو ...
تورنهیل: هزار و دویست دلار.

حراج کننده (سریع): فروخته شد به دو هزار و دویست و پنجاه دلار. و حالا -

تورنهیل (با صدای بلند): دو هزار و دویست و پنجاه تا برای این اشغال؟
حراج کننده (او را نادیده می گیرد): شماره صد و شش کاتالوگ ... (و همزمان خدمتکاران یک صندوقی دسته دار را می آورند: «صندوقی لوئی چهاردهم که نقاشی و کنده کاری شده. [خوب نگاه کنید به ساختار مدل دار، دسته های آزاد کنده کاری شده در دو طرف، و پایه های قلمی باریک. [ممکنه خواهش کنم یکی پیشنهاد رو از هفتصد و پنجاه دلار شروع کنه؟
تورنهیل: از کجا بدونیم قلابی نیست؟ ظاهراً که قلابیه.

زن مسنی که درست روی صندوقی جلوی تورنهیل نشسته برمی گردد و به او زل می زند.
زن: مایه چیز خوب می دونیم: شما قلابی نیستین. بلکه یک احمق به تمام معنی هستین.
تورنهیل: متشکرم.

حراج کننده: از آقا خواهش می کنم به سوابق کار اینجا مراجعه کنند.

تورنهیل: خیلی خب باشه. از هشت تا شروع می کنم.

حراج کننده: هشتصد دلار. متشکرم. نه صد تا ... هزار تا رو دارم. برو هزار و دویست.

تورنهیل: هزار و صد دلار!

حراج کننده: آخرین پیشنهاد هزار و صد تا است، برو هزار و دویست. کی می گه هزار و دویست؟ هزار و صد تا، یک. کی می گه هزار و دویست؟ هزار و صد تا، دو. هزار و دویست. متشکرم. هزار و دویست تا پیشنهاد شد. هزار و دویست رو دارم. برو هزار و سیصد. کی می گه هزار و سیصد دلار؟

تورنهیل: سیزده دلار!

حراج کننده: منظور تون هزار و سیصد دلار، آقا؟

تورنهیل: منظورم سیزده دلار، که تازه نمی ارزه!

حراج کننده به کارش ادامه می دهد، ولی دستیارش به طرف تلفنی که روی میزش است، دست دراز می کند و سریع شماره ای می گیرد که از چشم تورنهیل دور نمی ماند.

حراج کننده: هزار و دویست رو دارم. برو هزار و سیصد. کی می گه هزار و سیصد؟ هزار و دریست و پنجاه؟ هزار و دویست، یک. هزار و دویست، دو. برای آخرین بار، هزار و دویست!

تورنهیل: دو هزار تا!

حراج کننده (کمی گیج): دو هزارتا؟

تورنهییل: دو هزار و صدتا!

حراج کننده: معذرت می‌خوام آقا، ولی مانمی‌تونیم -

تورنهییل: بکش دو هزار و پونصدتا!

این بار بیج بیج خشم آلود تماشاگران بلند می‌شود. یکی داد می‌زند: «بفرستینش بیرون!»

یکی از خدمتکاران اونیفورم پوش از راهرو میان صندلی‌ها به طرف تورنهییل می‌رود.

والرین و لئونارد، هر یک سر جای خود، با شک و تردید اطراف را نگاه می‌کنند.

حراج کننده: ممکنه خواهش کنیم با ما همکاری کنین؟

دستیار حراج کننده (سعی می‌کند حراج را ادامه بدهد): آخرین پیشنهاد هزار و دویست

دلار بود.

تورنهییل: دو هزار و پونصدتا! پول منم مثل پول بقیه است!

حراج کننده: ^{۸۷}اعلام می‌کنم هزار و دویست تا، یک ... هزار و دویست تا، دو ...

تورنهییل: سه هزارتا!

حراج کننده: [آخرین بار] فروخته شد هزار و دویست دلار.

[تورنهییل (از جامی‌پرد): نمی‌ذارم قسر دربرید!

در این وقت خدمتکار اونیفورم پوش که به ردیف صندلی‌های تورنهییل رسیده، وارد

می‌شود و دست او را می‌گیرد. ^{۸۸}]

تورنهییل: ولم کن! دست رو بکش، والا شکایت می‌کنم!

حالا دیگر سالن کاملاً به هم می‌ریزد. تماشاگران تورنهییل را به بیرون هل می‌دهند.

تورنهییل با خدمتکار گلاویز می‌شود و زنان از وحشت جیغ می‌کشند. دو پلیس دوان

دوان از در وارد می‌شوند. تورنهییل با خوشحالی متوجه این امر می‌شود، خودش را

عقب می‌کشد و پشت جاذبه‌ای به چانه خدمتکار می‌زند. خدمتکار تلوتلو خوران روی

جمعیت می‌افتد، برمی‌خیزد و مشتی به طرف تورنهییل پرت می‌کند. تورنهییل سرش را

می‌دزد، پیش می‌رود و او را بغل می‌کند و نقش زمین می‌سازد. در طی این ماجرا،

درست پیش از ورود پلیسها، پرفسور از جا برمی‌خیزد و سریع از سالن خارج می‌شود.

حالا دو پلیس به محل دعوا می‌رسند. تورنهییل را می‌گیرند و او را از جا بلند می‌کنند.

۸۷. در فیلم، این طور شروع می‌شود:

حراج کننده: اعلام می‌کنم که - چند بود؟

دستیار: هزار و دویست تا.

حراج کننده: اوه.

۸۸. در فیلم:

تورنهییل (خارج تصویر): من نمی‌ذارم قسر دربرید با (در تصویر): او. این درست نیست. من -

خدمتکار: فکر می‌کنم بهتره از اینجا برید، آقا.

(به عکس شماره ۱۵ نگاه کنید.)

[پلیس اول: خیلی خب دیگه ...]

تورنهییل: چرا انقدر طولش دادین؟

پلیس دوم (که او را به طرف در می کشد): بیا به خورده قدم بزنیم ...

تورنهییل: به دقیقه صبر کن ...

پلیس دوم: راه بیفت.

تورنهییل: من هنوز خرید نکردم ...

[پلیس اول (که او را می کشد و می برد): آره، آره.]

تورنهییل (تلاش می کند): سه هزارتا! سه هزارتا مال من!

کنار در به والرین که کاملاً عاجز و ناتوان ایستاده می رسند. تورنهییل لبخند

عذرخواهانه ای می زند. در حالی که از جلو او کشیده و برده می شود.

تورنهییل: متأسفم پیری. بازهم سعی کن.

در حالی که تورنهییل در کمال اطمینان از جلو او برده می شود، والرین گنگ و گول او را

نگاه می کند.

زاویه ای دیگر

تورنهییل و دو پلیس در سرسرا به راه خود ادامه می دهند. پشت سرشان یک باجه تلفن

دیده می شود. پرفسور را می بینیم که کنار باجه ایستاده و به تورنهییل که بیرون برده

می شود می نگرد. پس از عبور آنها، پرفسور نگاه گذرای به آنها می اندازد، سپس وارد

باجه تلفن می شود و در را می بندد.

خارجی، نگارخانه های شاو و اپنهایم

دو پلیس از ساختمان بیرون می آیند و تورنهییل را با عجله به طرف اتومبیل گشتی که کنار

خیابان پارک شده می برند.

تورنهییل: احتیاط کنین، رققا ...

پلیس اول (که در عقب را باز می کند): برو تو.

تورنهییل: ... من آدم مهمی هستم.

پلیس اول: برو تو.

تورنهییل را به درون اتومبیل هل می دهد.

داخلی، اتومبیل گشت

تورنهییل روی صندلی عقب می نشیند و پلیس اول کنار او قرار می گیرد. پلیس دوم پشت

فرمان می نشیند.

[تورنهییل : بچه ها باید ازتون تشکر کنم که جون منو نجات دادین -]^{۸۹}

پلیس اول (با خشونت) : این حرفها رو بذار تو کلانتری بزن.

اتومبیل حرکت می کند.

تورنهییل (سر خوش) : یالا دیگه . بیایید بخندیم و خوش باشیم . شما قهرمان می شین . می دونین من کیم؟

پلیس اول (بی علاقه) : خیلی زود می فهمیم . وقتی به جرم مست بازی ر اخلال تحویلت دادیم .

تورنهییل : اخلال و مست بازی؟ طعمه چاق ر چله ای گرفتین . زدی تو خال ، سرگروه بان ... (گروه بان با بی حوصلگی نگاهی به او می اندازد) «پلیس شیکاگو جانی سازمان ملل را دستگیر کرد.»

حالا دیگر نگاه از روی بی حوصلگی نیست . تورنهییل که کیفش را به گروه بان مشکوک نشان می دهد :

تورنهییل : من راجر تورنهییل ام . [منو بیرین پیش رئیس تون .]

در حالی که گروه بان نگاه گذرای به کارتهای شناسایی تورنهییل می اندازد ، راننده روزنامه ای برمی دارد ، نگاهی به آن می کند ، برمی گردد ، به تورنهییل می نگرد و روزنامه را بالا نگه می دارد .

پلیس دوم : خودش .

گروه بان در صندلی عقب به جلو خم می شود ، به خارج تصویر یعنی به روزنامه زل می زند ، سپس برمی گردد و به تورنهییل می نگرد .

تورنهییل : تبریک می گم آقایون .

پلیس اول (ترسیده) : آره ...

پلیس دوم گوشی تلفن را که روی داشبورد است برمی دارد و با مقرر فرماندهی تماس می گیرد . (تلفن شبیه تلفن های خانگی است و فقط صدای یک طرف خط را می شنویم .) طی این کار ، تورنهییل با حالت رضایت آمیزی تکیه می دهد .

پلیس دوم (به تلفن) : اینجا یک - صفر - پنج - پنج است . گروه بان فلام . یه نفرو دستگیر کردیم که شبیه راجر تورنهییل است . کد هفتادوشش . تحت تعقیب پلیس نیویورک . هویت مثبت . (گوش می دهد) کاملاً ، شککی نیست . (گوش می دهد) خیابان میشیگان [به طرف غرب]^{۹۰} در حرکتیم . به سمت حوزه چهل و دو . (گوش می دهد) . چی؟ (گوش می دهد) . برگردیم؟ (گوش می دهد) . بله ، حتماً؟ (گوش می دهد) . باشه . (گوش می دهد) . باشه .

۸۹ . در فیلم :

تورنهییل : آقایون من باید ازتون تشکر کنم که جون منو نجات دادین . متشکرم دوستان ، متشکرم .

۹۰ . در فیلم می گوید : به طرف شمال در حرکتیم .

(گوش می دهد) بله . فهمیدم . (گوش می دهد .) یک - صفر - پنج - پنج مفهوم شد . تمام .
گوشی را می گذارد ، سریع دور می زند ، و در جهت عکس حرکت قبلی سرعت
می گیرد .

پلیس اول (مبهوت) : کجا داریم می ریم ؟

پلیس دوم (افسرده) : فرودگاه .

پلیس اول : برای چی ؟

پلیس دوم (ناراضی) : دستور .

تورنهییل : [صبر کنین بینم .] من نباید برم فرودگاه . من می خوام برم مقر فرماندهی پلیس .

پلیس دوم : خیلی خب برو . هوم ؟

تورنهییل (به جلو خم می شود) : فکر می کنین برای چی فرستادم دنبال شماها ؟

پلیس دوم : چی داره می گه ، چارلی ؟ فرستاده دنبال ما .

پلیس اول : (تورنهییل را عقب می کشد) : بشین سرجات .

تورنهییل : شنیدین چی گفتم ؟ من می خوام برم مقر فرماندهی پلیس ! من یه قاتل خطرناکم ! یه

جنایت کار دیوونه ام که ول می کرده !

پلیس دوم : خجالت بکش .

دیزالویه :

خارجی ، فرودگاه میدوی ، شیکاگو - شب

اتومبیل پلیس پارک می کند . پلیسها پیاده می شوند . تورنهییل پیاده می شود . او را به

ترینال می برند . در پسزمینه صدای بلند شدن هواپیماها به گوش می رسد .

داخلی ، ترینال خطوط هوایی شمالغربی

هر سه وارد می شوند و پلیسها تورنهییل را که دو طرفش را گرفته اند به سوی اطلاعات

می برند .

پلیس دوم : گفتن همین جا .

تورنهییل (غرمی زند) : می ذارین بشینم ؟ تموم روز و سگ دو زدم .

پس از این ، پلیسها مردی را می بینند که با عجله از در وارد می شود و به سوی آنها

می آید . او پرفسور است . از نفس افتاده است و به سوی اطلاعات می رود و در عین

حال نگاه سریعی به تورنهییل و دو پلیس می اندازد . " پرفسور را می بینیم که روی

پیشخوان اطلاعات خم می شود و چیزی به منشی می گوید . منشی سر به تایید تکان

می دهد . سپس روی میز خم می شود و به آن سوی ترینال اشاره می کند . پرفسور

برمی گردد و در حالی که هنوز نفس نفس می زند، به گروه نزدیک می شود. دوربین حرکت می کند و نمای نزدیک را می گیرد. پرفسور دست به جیب می کند، می گردد، کارتی درمی آورد، به پلیسها نشان می دهد و در عین حال می گوید:

پرفسور: فکر نمی کردم موفق بشم. دیگه برای این جور کارها خیلی پیر شده‌م. (نگاهی به تورنهییل می کند) بسیار خب. متشکرم، آقایون. (بازوی تورنهییل را می گیرد) بریم آقای تورنهییل. زیاد وقت نداریم. از این طرف بریم خلوت تره.

صحنه زیر در یک نمای دالی به سرعت برگزار می شود که پرفسور تورنهییل را از دور پلیس جدا می کند، از ترمینال می گذرد، از دری عبور می کنند، و در محوطه باند به سوی یک هواپیمای مسافربری منتظر، پیش می آیند. حرکت آنها فقط در جاهایی که مشخص شده قطع می شود.

تورنهییل: فکر نمی کنم تا حالا اسم شما رو شنیده باشم.

پرفسور: من هم فکر نمی کنم گفته باشم.

تورنهییل: شما پلیسین؟ یا مأمور اف. بی. آی؟

پرفسور: اف. بی. آی ... سی. آی. ... ان. آی ... همه ما تو یه معجون الفبا گیر کردیم.

تورنهییل: خیلی خب، اینم قاطی معجون الفباتون کنین: من هیچ دخلی به قتل سازمان ملل ندارم ...

پرفسور: می دونیم.

تورنهییل (با است می کند): می دونین؟

[پرفسور (به عابری تنه می زند): ببخشید.]

تورنهییل: پس برای چی پلیس تمام کشور دنبال منه.

پرفسور: ماهیچ وقت تو کار پلیس دخالت نمی کنیم، مگر این که خیلی ضروری باشه. و حالا ضروری شده.

تورنهییل: حالا فهمیدم. پس قراره تبرئه بشم.

پرفسور (بازویش را می گیرد): کاش تندتر می آمدین آقای تورنهییل. به هواپیما نمی رسیم.

تورنهییل (سرعتر می رود): کجا باید بریم - نیویورک یا واشنگتن؟

پرفسور: راپیدسیتی، داکوتای جنوبی.

تورنهییل (مظنون): راپیدسیتی؟ برای چی؟

پرفسور: چون نزدیک کوه راشموره.

[تورنهییل: من کوه راشمورو دیدم.]^{۹۲}

پرفسور: همینطور هم دوستون آقای واندام.

تورنهییل (دوباره پا سست می کند): واندام؟
 پرفسور (شیطنت آمیز): جنتلمن تر سناکیه. این طور نیست؟
 تورنهییل (نیش دار): اون هرزه که با اونه چه کاره ست ...
 پرفسور: دوشیزه کندهال؟
 تورنهییل: آره.
 پرفسور: معشوقه اش. اونو خوب می شناسیم.
 تورنهییل (خودش را کنترل می کند): واندام چی کاره است؟
 پرفسور: (ظفره می رود): بذار بگیرم تو کار ... صادرات و واردات.
 تورنهییل: چی؟
 پرفسور: اوه ... [می شه گفت] ... احتمالاً اصرار دولتی.
 تورنهییل: پس چرا دستگیرش نمی کنین؟
 پرفسور: هنوز خیلی چیزها رو در مورد تشکیلاتشون نمی دونیم.
 تورنهییل: آها هان. خب، کوه راشمور چه ربطی به این چیزها داره!
 پرفسور: واندام یه جایی اون طرفها داره. به نظر ما محل فرارش از کشور همانجاست.
 فرداشب.
 تورنهییل: و می خواین نذارین در بره ...
 پرفسور: نه.
 تورنهییل (گیج): پس ... برای چی باید بریم اونجا؟
 پرفسور: درمورد جورج کاپلان خیالش رو راحت کنیم.
 تورنهییل نگاه نندی به پرفسور می اندازد و لحظه ای به همان حال می ماند.
 تورنهییل: شما، هوم؟
 [پرفسور: چی؟]
 تورنهییل (اظهار نظر می کند): شما جورج کاپلان هستین، مگه نه ...
 پرفسور (آرام): اوه نه، آقای تورنهییل. شخصی به اسم جورج کاپلان وجود خارجی نداره.
 تورنهییل میخکوب می شود.
 تورنهییل: وجود نداره؟
 [پرفسور: بیا. تو هواپیما حرف می زنیم.]
 تورنهییل: ولی خودم رفتم تو اتاقش! لباسشو تنم کردم! دستهای کوتاهی داره و ... سرش
 شوره زده!
 پرفسور: حرف منو قبول کنین، آقای تورنهییل. اون وجود خارجی نداره. به همین دلیل
 ازتون تقاضا می کنم که بیست و چهار ساعت دیگه جورج کاپلان باشین.

۹۳. در فیلم، پرفسور اضافه می کند: «بیا دیگه! تو هواپیما در این باره بحث می کنیم.»

تورنهییل با تهدید انگشتش را رو به پرفسور تکان می دهد. به محض باز شدن دهانش غرش ناگهانی موتور هواپیمایی که گاز می دهد تا روی باند حرکت کند به گوش می رسد. پیداست که تورنهییل از صدای هواپیما معذب است.

هواپیما

به محض حرکت هواپیمای چهار موتوره روی باند، طوفان و سرو صدایی ایجاد می شود.

نمای نیمه دور - تورنهییل و پرفسور

هر دو صحبت می کنند؛ پرفسور آرام و تورنهییل با حرکت، انکار، اصرار، اعتراض. پرفسور مدام به طور محبت آمیزی به بازوی تورنهییل می زند و سعی می کند او را حرکت دهد و برایش توضیح دهد. به محض این که مجدداً شروع به حرکت به طرف دوربین می کنند، به صحبتشان ادامه می دهند. از مکالمه آنها چیزی نشنیده ایم، زیرا فاصله آنها از دوربین و همچنین سرو صدای هواپیمای در حال حرکت مانع این امر بوده است... اینجا وقت کافی در اختیار پرفسور قرار گرفته است تا خلاصه مفیدی از طرح جورج کاپلان را که مادر واشنگتن از آن باخبر شده ایم برای تورنهییل توضیح دهد. همانطور که دومرد به دوربین نزدیک می شوند و به محوطه ای که هواپیمای مسافربری دیگری منتظر است می رسند، معلوم می شود که پرفسور ماجرای جذابی برای تورنهییل شرح داده است. تورنهییل سرش را با سرخوشی تکان می دهد. آنها به نمای دونفره نزدیکتری می آیند و صدای هواپیمای در حال حرکت بر باند محو شده است. حالا می توانیم صدای آنها را بشنویم.

تورنهییل: ببین - شما این کار مسخره دام گذاری رو بدون من شروع کردین! بدون من هم تمومش کنین! ...

پرفسور: اگر شما توش پا نداشته بودین، احتمالاً خوب تمومش می کردیم...

تورنهییل: ... فکر می کنم باید به مدال بهم بدین و به تعطیلات خیلی طولانی برام جور کنین نه این که ازم بخواین ادامه بدم و سپربلایی بشم که شماره یک شما، یا هر چی که بهش می گین، هدف قرار نگیره!

پرفسور: هدف قرار نگیره نه آقای تورنهییل - لونه. به محض این که لو رفت، بامرده فرقی نداره. و چون شما وارد گود شدین ظن و تردید داره شکل می گیره -

تورنهییل: به خاطر من -!

پرفسور: اگه سوار هواپیما بشین -

تورنهییل: سن به تبلیغاتچی ام نه شاه ماهی قرمز! "من کار دارم. منشی دارم، مادر دارم، دو زن مطلقه و چندین متصدی بار که منتظرم هستن. اصلاً دلم نمی خواد ناامیدشون کنم و خودمو

به کام مرگ بفرستم. [و نقش مردی رو بازی کنم که کت یقه آهاری می پوشه و گل به سینه اش می زنه.] جوابم منفی است!
پرفسور: این حرف آخرتونه؟
تورنهایل: بله!

پرفسور لحظه ای به او می نگرد و سپس دستش را به طرف او دراز می کند.
پرفسور: پس خداحافظ. (تورنهایل با تردید دست می دهد.)^{۹۵} اگر احتمال می دادم تغییر عقیده می دین، درباره دوشیزه کندال صحبت می کردم که معلومه [به دلیل موجهی] ازش خوشتون نمی آد...

تورنهایل: بعله - چون از جنسیت همانطور استفاده می کنه که بعضیها از مگس کش ... [چون سعی کرد منو از بین بیره ...]
پرفسور: خیال نمی کنم براتون مهم باشه که بدونین احتمالاً مجبور بوده اون کارو بکنه ... تا خودشو حفظ کنه.

تورنهایل (تقریباً باریشخند): خودش رو از چی حفظ کنه؟
پرفسور (آرام): [ظن] ... لورفتن ... کشته شدن. (تورنهایل به او زل می زند.) [آقای تورنهایل منو ببخشید که مجبورم بامامور شماره یک مث مرد رفتار کنم. چون توی این مهلکه گیر افتاده، تقریباً تنها کاری که می تونیم برای حفظ اون از خطر انجام بدیم، همینه ...]^{۹۶}

نمای نزدیک - تورنهایل

که به طرف دوربین برمی گردد، چشمانش پر از احساس است. سرش را آرام تکان می دهد و می کوشد عذاب ناشی از احساسات مغشوشش را بیرون ریزد.
صدای پرفسور (خارج تصویر): من می دونم که عمدی نبوده، ولی متأسفانه شما دوشیزه کندال رو در موقعیت حساسی قرار دادین - به احتمال زیاد جانش در خطره ...
طی این گفتگو هواپیمای دیگری می نشیند و نور آن به تدریج چهره اندوهگین تورنهایل و محوطه پشت سر او را روشن می کند. صدای موتور افزایش می یابد، گویی تعامیل رو به اوج و عزم نهایی تورنهایل را بر ملا می کند.

دیزالویه:

۹۴. در فیلم، تورنهایل از اینجا شروع می کند که: «حالا صبر کنین. گوش بدین ببینین من چی می گم.»

۹۵. در فیلم، تورنهایل می گوید: «خداحافظ.»

۹۶. در فیلم:

پرفسور: می دونین آقای تورنهایل، او ... او یکی از مأمورهای ماست.

تورنهایل: اوه، نه!

[نمای دور - هواپیما در حال پرواز - شب

در ارتفاعی از هواپیما فیلمبرداری می کنیم که انگار هواپیما در مسیری تقریباً نزولی به دوربین نزدیک می شود. هواپیما نزدیک می شود، دوربین کمی با آن پن می کند و صحنه زیر را نشان می دهد:

چهره رئیس جمهورها - کوه راشمور - شب

بنای یادبود در زمینه آسمان تاریک می درخشد؛ این بنا با چند نورافکن خارج از میدان دید نورپردازی می شود. روی این نما مکث می کنیم. سپس صدای محو شونده هواپیما به تدریج به صدای خنده و صداهای درهم دیگر تبدیل می شود. به تدریج شب به روز می گراید.

چهره رئیس جمهورها - کوه راشمور - روز

همان زاویه سر بالا. نور خورشید جای نورافکن ها را گرفته است. آسمان سیاه آبی شده است. دوربین به آرامی پس می کشد و سرانجام حاشیه ای مدور کنار تصویر آشکار می شود. در نمای جلوه ویژه هستیم:

نمای جلوه ویژه - چهره رئیس جمهورها که از دید دوربین (شکاری) دیده می شود. به محض القاء جلوه ویژه دوربین (شکاری)

برش به:

نمای نزدیک - تورنهییل - مکان تماشای کوه راشمور

پشت سر تورنهییل هستیم که ایستاده است و از دوربینی که روی سه پایه نصب شده نگاه می کند (دوربین های مشابه این دوربین، در بسیاری از جاهای خوش منظره پارکها مستقر هستند).

تورنهییل: اگه نیومدن.

صدای پرفسور (خارج تصویر): میان.

طی این گفتگو دوربین عقب می کشد تا پرفسور را که دز همان نزدیکی و در حالتی سه رخ نسبت به تورنهییل نشسته و روزنامه را پدید می آید، نشان دهد.

تورنهییل (بی قرار): از نگاه رزولت خوشم نمی آید...

پرفسور: تلاش می کنه آخرین کلمات احتیاط روبه شما گوشزد کنه، آقای گابلان: آرام سخن بگو و عصبانه دست باش.

تورنهییل دوربین را رها می کند و بی قرار از کنار پرفسور می گذرد.^{۹۷} به کناره راه می رود

و در عین حال می گوید :

تورنهییل : فکر می کنم داره می گه پاتو تو این موش و گربه بازی نذار ...

پرفسور : لابد نمی دونه تا چه حد باعث مشکلات فعلی ما بودین ...

تورنهییل (رو به او) : هنوز مسئولیت قبول نکردم ، پرفسور .

پرفسور (با ملایمت) : [دوست عزیز -] اگر اینقدر خودتون رو برای دوشیزه کندال جذاب

نشنون نمی دادین که دلشو ببرین -

تورنهییل (ناگهان مشعوف) : ~~و برعکس~~ .

پرفسور : - دوستمون واندام اعتمادش رو به صداقت او از دست نمی داد . دیشب براش مسلم

شد که از نظر عاطفی درگیر شده ، و از همه بدتر درگیر مردی که خیال می کنه بمأمور دولته .

تورنهییل : می خواهید [همزیان بارزولت] بگید که سن دوست داشتنی نه؟

پرفسور (راسخ) : می خوام به شما یادآوری کنم که وظیفه شما کمک به ما برای جلب اعتماد

و احترام مجدد واندام نسبت به اونه ... (چهره تورنهییل را می بیند که اندوهگین می شود) قبل از

این که امشب کشورو ترک کنه .

تورنهییل (معترض) : خیلی خب . باشه . (با انگشت به پرفسور اشاره می کند و قرار قبلی را به

او یادآوری می کند) اما بعد از امشب ...

پرفسور (نگاهش را می دزدد) : هر دو تونو به خدا می سپارم .

تورنهییل سربه تاید تکان می دهد . سپس به خارج تصویر می نگردد و باحالتی برانگیخته

واکنش می کند .

تورنهییل : اومدن .

خونسردی پرفسور فوراً محو می شود . برمی خیزد و سریع دور می شود . تورنهییل دوباره

به خارج تصویر می نگردد .

دیدگاه - پارکینگ اتومبیل

یک سواری لینکلن رو باز به پارکینگ می رود و می ایستد . راننده واندام است . ایور

لئونارد در صندلی عقب نشسته اند . از اتومبیل پیاده می شوند ، نگاهی به اطراف

می اندازند و به سوی ساختمان کافه حرکت می کنند .

تورنهییل لحظه ای آنها را می پاید ، سپس طبق برنامه قبلی برمی گردد و از همانجا به

سوی کافه می رود . با توجه به نقطه شروع حرکت تورنهییل ، یا بایک دالی او را همراهی

می کنیم یا بایک رشته نماهای کوتاه (هیچگاه نمی توان کاملاً مشخص کرد ، اما باید

در نظر داشت که کل سکانسهای روز کوه راشمور با حضور بازدید کنندگان ، دوربین ،

بچه های کوچک ، و توریست های جوراجور رخ می دهد ، خواه سکانسهای داخلی و

خارجی، کافه کوه راشمور و فروشگاه خرید سوغات
تورنهییل به ساختمان نزدیک می شود و داخل می رود.

داخلی، ساختمان - (صحنه مادر)

تورنهییل از سرسرای بزرگی می گذرد و به سوی کافه ای می رود که سالن بزرگی با میزها و پنجره های بزرگ است. از آن جانب می توان چهره رئیس جمهورها را دید. چند ساعت بعد از ناهار است و فقط نیمی از میزها پر است. تورنهییل به سوی پیشخوان می رود و یک قهوه سفارش می دهد. در حالی که منتظر قهوه است، سربر می گرداند و به دری که به محوطه پارکینگ باز می شود، می نگرد. هنوز کسی از آن وارد نشده است. فنجان قهوه را می گیرد و به سوی میزی خالی می رود. درست در لحظه ای که به میز می رسد، واندام، لئونارد و ایو را که وارد کافه می شوند می بیند. ایستاده می ماند، تا متوجه او شوند. آن گاه می نشیند. واندام و ایو به طرف او می آیند. لئونارد پشت میزی نزدیک در ورودی می نشیند، گویی نگهبان گوش به زنگی است که باید در صورت بروز در دسر کاری بکند.

پشت میز

واندام و ایو به میز می رسند. آزرده گی را از چشم ایو می خوانیم. تورنهییل به نحوی توهین آمیز و طوری رفتار می کند که حتی نگاهش به او نیفتد. همین بی اعتنائی به حضور او شیوه ای است که می خواهد به واندام نشان دهد تا چه حد از ایو متنفر است. (اکنون تورنهییل نقش یک شخص آموزش دیده، به عبارتی «کاپلان» را بازی می کند تا خود معمولی و معترض را.)

واندام (با لبخندی ملیح): عصر بخیر، آقای کاپلان.

و اقدام به کشیدن صندلی برای ایو می کند.

تورنهییل (تند و سریع): اون نه.

طرز برخورد واندام تغییر می کند. به ایو می نگرد و با بالا آوردن سریع سر او را دک می کند. ایو لب به هم می فشرد، برمی گردد و به طرف فروشگاه سوغات می رود. تورنهییل رفتن او را با تنفر آشکاری نگاه می کند. واندام می نشیند و مجدداً حالت مؤدب ولی نجیبی به خود می گیرد.

(طی صحنه زیر، تورنهییل به پشت سر واندام، به فروشگاه نگاه می کند و خواهیم دید که ایو، در حالی که در فروشگاه پرمه می زند، کنار شخص دیگری ایستاده و حتی می تواند چند کلمه به زمزمه با او ردوبدل کند. او پرفسور است. و اگر لئونارد که

نزدیک در ورودی نشسته سر بر گرداند، می تواند آنها را ببیند، اما سرش را بر نمی گرداند. از این گذشته، او پرفسور را نمی شناسد.)

واندام: اذیت شدین که آوردمش؟

تورنهییل: به اون هم می رسیم. (در حالی که سیگاری روشن می کند) خیال می کردم از تلفن من تعجب می کنین...

واندام: ابدأ. می دونستم پلیس آزادتون می کنه، آقای کاپلان. راستی، باید به شما تبریک بگم. با حقه جالبی از حراجی فرار کردین...

تورنهییل: متشکرم.

واندام: امروز چه نمایشی برامون دارین؟ می دونین، یه خورده عجیبه که منو به این جای قشنگ دعوت کردین تا به توافق برسیم...

تورنهییل: فرض کنین می خواستم بهتون بگم که نه تنها دقیقاً می دونم امشب چه ساعتی قراره از کشور خارج بشین، بلکه می دونم مقصد نهایی تون کجاست و طول و عرض جغرافیایی مکان مهمانی تون رو هم می دونم.

واندام (بعد از مکث): مثل این که بدتون نمی آد دارو ندار منو بالا بکشین؟

تورنهییل: شاید میل داشته باشین قیمت رو بدونین. درست همینیه که گفتین.

واندام: قیمت؟

تورنهییل: برای این که مانع رفتنتون نشم.

واندام (دستپاچه): نظرتون رو چنده؟

تورنهییل: من دختره رو می خوام...

برای لحظه ای صمیمیت از چهره واندام محو می شود. سپس به تفاهم تبسمی می کند.

تورنهییل (سرش را تکان می دهد، بعد با تلخی حرف می زند): می خوام حقش رو کف دستش بذارم. شما بسپارینش به من، بلایی به سرش می آرم که به روباه بگه بابا. در عوض، امشب رو نادیده می گیرم.

واندام لحظه ای به او دقیق می شود.

واندام: واقعاً زیر پوست نفوذ کرده، نیست؟

تورنهییل (عصبانی): درباره پوست من حرف نمی زنیم. درباره پوست شما حرف می زنیم.

دارم فرصتی بهتون می دم که کنده نشه...

واندام: عوض بشه...

تورنهییل: هر جور دوست دارین.

واندام: حس کنجکاوای من گل کرده آقای کاپلان. چی شد به این نتیجه رسیدین که نظر من نسبت به دوشیزه کندال تا حدی بد شده که حاضریم... اونو به خاطر... یه کمی آرامش خیال معامله کنم؟

تورنهییل: نتیجه گیری نمی کنم. دارم می بینم.

هر دو بی حرکت به هم خیره می شوند. سپس واندام سر بر می دارد و از جابر می خیزد.

نمای کامل - میز

ایو کنار میز ایستاده است و چهره در هم کشیده است. به تورنهییل نگاه نمی کند.

ایو (سرد): فیلیپ - آگه اشکالی نداره، من بر می گردم خونه.

بلافاصله بر می گردد و شروع به حرکت می کند تا از کافه خارج شود. واندام که

لحظه ای تحکمش را از دست می دهد با تردید رفتن او را می نگرد. بعد، پس از نگاهی

سریع به تورنهییل، در پی او به راه می افتد.

نمای درشت - تورنهییل

به رفتن آنها نگاه می کند و با عزم جزمی که روی چهره اش نقش بسته از جا بر می خیزد.

دیدگاه - تورنهییل

واندام به ایو رسیده است. گفتگوی کوتاهی بین آنها رد و بدل می شود، سپس واندام به

لئونارد اشاره می کند و هر سه سریع به سوی در خروجی می روند.

نمای نزدیک - تورنهییل

با توجه به تغییر روند حوادث، واکنش می کند و دنبالشان راه می افتد.

زاویه ای باز - (صحنه مادر)

تورنهییل سریع طول کافه را طی می کند تا به واندام و ایو و لئونارد که به در منتهی به

پارکینگ نزدیک می شوند، برسد. تورنهییل به ایو می رسد و دست او را می گیرد.

تورنهییل (خفه و تند): [تویکی]^{۹۸}، یه لحظه صبر کن.

واندام و لئونارد که چند قدمی از او جلوترند، می مانند و به عقب می نگرند.

ایو (زیر لب، در حالی که می کوشد خود را رها کند): برو گمشوا

و به طرف دو مرد دیگر می رود که اقدام به بازگشت کرده اند. اما تورنهییل دست ایو را

می گیرد و می کوشد به کافه برش گرداند.

ایو (در حالی که نفس نفس می زند): بذار برم!

واندام در شرف حرکت به سوی ایو و تورنهییل است که در حال دعوا هستند. لئونارد

سریع او را نگه می دارد. همه اینها در یک چشم به هم زدن رخ می دهد. واندام با

۹۸. در فیلم می گوید: «عزیزم».

عصبانیت می نگیرد.

ایو: ولم کن برم!

[تورنهییل: تو جایی نمی ری ... (او را با خشونت می کشد و می برد) یا لا ...]

دوربین پیش می رود تا نمای درشتی از واندام بگیرد. از دید وی، زوج در حال دعوا را می بینیم.

[ایو: نه! ... خواهش می کنم! ...]

تورنهییل: اشک تمساح نریز ...

ایو خود را از چنگ او می رهاوند و برمی گردد. تورنهییل به طرفش می آید و ناگهان می ایستد. ایو اسلحه خودکارش را از کیف در آورده و به سمت او نشانه رفته است.

[ایو: برو عقب ...]

تورنهییل: احمق کوچولو ...

و آرام به طرفش می رود. ایو عقب عقب به طرف در خروجی می رود، چشمانش از وحشت گشاد شده است.

ایو: جلونیا ...

تورنهییل به طرف او می رود. ایو یک بار شلیک می کند. تورنهییل سینه اش را چنگ می زند و در جا می ماند. (به عکس شماره ۱۶ نگاه کنید.) ایو دوباره شلیک می کند. تورنهییل می چرخد، روی میز می افتد و سپس بر زمین می غلتد. (به عکس شماره ۱۷ نگاه کنید.) عده ای جیغ می کشند. غوغایی برپا می شود. ایو از کنار واندام می گذرد و به شتاب خارج می شود. واندام می خواهد ماجرا را دنبال کند، اما لئونارد مانع می شود.

لئونارد: درست نیست، [قربان]. نباید درگیر بشی.

طی چند نمای کوتاه:

(۱) پرفسور را می بینیم که کافه را بدو طی می کند و به طرف جسد نقش زمین شده تورنهییل می رود.

(۲) ایو را می بینیم که به طرف پارکینگ به پایین می دود.

(۳) لئونارد را می بینیم که بی سرو صدا واندام را از جمعیت بیرون می کشد.

(۴) پرفسور را می بینیم که از میان جمعیتی که دور جسد تورنهییل حلقه زده اند راه باز می کند و می گوید: «برید کنار! خواهش می کنم! به هیچی دست نزنید!»

(۵) ایو را می بینیم که سوار اتومبیل واندام می شود، آن را روشن می کند و با سرعت دور

می شود.

(۶) لئونارد را می بینیم که تا کنار جمعیت دور جسد تورنهیل می آید و خود را جابه جا می کند تا در جایی قرار گیرد که بتواند ببیند که :

(۷) پرفسور کنار جسد تورنهیل زانو می زند و دست روی قلب او می گذارد. دستش را برمی دارد با دستمال خون آن را پاک می کند و در حالی که بچ پچی در بین ناظرین درمی گیرد و زنی به گریه می افتد، مایوس به بالا نگاه می کند.

دیزالو سریع به :

خارجی، ورودی ماشین رو پارک - دقایقی بعد

از بالای سر ناظرین خاموش پیشزمینه فیلمبرداری می کنیم و دو مستخدم سبزیوش پارک را می بینیم که تورنهیل را بر برانکارد در آمبولانس می گذارند. با عبور برانکارد چند نفر کلاه از سر برمی دارند. پرفسور همان جاست تا زمانی که برانکارد عقب آمبولانس گذاشته و در بسته می شود، مدیریت کند. اکنون پرفسور جلو آمبولانس و کنار راننده می نشیند و آمبولانس حرکت می کند. '''

دیزالو سریع به :

خارجی، جاده ای خلوت - دقایقی بعد

دوربین متوجه دره جنگلی زیبایی است که به نحوی مرموز از جاده اصلی که در «بلک هیلز» امتداد می یابد، پنهان است. احتمالاً کوه راشمور از بین درختان و درفاصله دور دیده می شود. دوربین پن می کند و آمبولانس پارک شده را نشان می دهد. پرفسور در حال باز کردن درهای عقب آمبولانس است. سر داخل آمبولانس می کند.

پرفسور: آقای تورنهیل ...

تورنهیل به چابکی برمی خیزد.

[تورنهیل: تموم شد؟]

پرفسور: نه.

تورنهیل به خارج تصویر می نگرد و شخصی را می بیند. کف آمبولانس می سرد و بیرون می آید و می ایستد. لحظه ای می ماند و به خارج تصویر می نگرد. بعد، در حالی که آهسته به راه می افتد، دوربین به آرامی پس می کشد و سرانجام ایو را که در کنار اتومبیل لینکلن رو باز ایستاده، آشکار می کند. (به عکس شماره ۱۸ نگاه کنید.) طی این امر، پرفسور جلو آمبولانس رفته، می گوید:

۱۰۰. در فیلم:

مستخدم: کنار. خیلی خوب، همه کنار!

پرفسور: زیاد طولش ندین.

تورنهییل و ایو ناباور به هم می نگرند. ایو شروع به حرکت به سوی تورنهییل می کند. حالا دوربین پیش می رود و سرانجام نمای دوفره می گیرد.

کماکان ناباور به یکدیگر می نگرند. از یک نظر این اولین دیدار آنها است، چون اولین باری است که با هم هستند و تورنهییل می داند که ایو کیست و ایو آگاه است که تورنهییل این را می داند. (صحنه نمایش کافه به حساب نمی آید، زیرا هر دو وانمود می کردند که موقعیت واقعی را نمی دانند.) پس از تمام اعمالی که ایو در مورد تورنهییل انجام داده و تورنهییل آنها را به او یادآور شده، هیچ کدام نمی توانند از احساس حقیقی طرف مقابل مطمئن باشند. حالا زمان اضطراب، احتیاط، و کندوکاو آزمایشی است که سرانجام راه به آنچه که همیشه معلوم بوده باز می کند: آنها یکدیگر را دوست دارند.

ایو: سلام...

تورنهییل: سلام...

یک لحظه سکوت.

ایو: حالت خوبه؟

تورنهییل: آره. فکر می کنم.

سکوتی بیشتر. نزدیکتر می شوند.

ایو: از پرفسور خواستم یک بار دیگه بینمت...

تورنهییل: اوه؟

منتظر می ماند.

ایو: زیاد... وقت نداریم...

تورنهییل (طفره آمیز): نداریم؟

ایو: من... می خواستم بهت بگم... منظورم اینه که... معذرت می خوام.

تورنهییل (بدون احساس): لازم نیست. می فهمم (کمی تلختر) همه ش وظیفه بوده...

ایو: رفتارم با تو خیلی بد بود...

تورنهییل: ازت بدم می اومد چون...

ایو (مردد): و من هم نمی خواستم... مدام... تو این فکر که...

تورنهییل (کمی بهتر): حرفهای زشتی زدم. متأسفم...

ایو: خیلی... بهم برخورد...

تورنهییل (تدافعی): خب اگه می دونستم...

ایو (تدافعی): نمی تونستم بهت بگم...

[تورنهییل: نه...]

ایو: می تونستم؟

[تورنهییل: البته که نمی‌تونستی.]^{۱۰۱}

ایو به نحو بسیار نامحسوسی شانه بالا می‌اندازد. به یکدیگر زل می‌زنند. کل موقعیت همین است. هیچ کس واقعاً مقصّر نیست. یاری به عذرخواهی بیشتر نیست. هر دو به هم بد کرده‌اند. اما همیشه دلیل موجّهی داشته‌اند. با وجود این، چون با اعمال و حرفهای خشن همراه شده،، طور دیگری جلوه کرده است. نه؟ ایو تبسم می‌کند.

ایو: خوبیش اینه که صدمه ندیدی. برای همین خیالم راحت.

تورنهییل (مشتاق): البته که صدمه ندیدم. چه احساسی می‌کردی اگه؟

[ایو: منظورم وقتی که تو کافه افتادی، وقتی من - بنگ بنگ - زدمت.]^{۱۰۲}

تورنهییل (تبسم می‌کند): اوه، اون... نه.

ایو (نزدیکتر می‌شود): به نظرم خیلی خوب از پیش بر اومدی.

تورنهییل (خشنود): آره - من کاملاً... تو حس بودم...

ایو (دستش را روی شانه‌ی می‌نهد): با توجه به این که کار واقعی تو این نیست که...

تورنهییل (با لطافت او را لمس می‌کند): تصادفاً واردش شدم. تو چی؟

ایو: یه شب تو مهمونی واندام رو دیدم و شیفته‌اش شدم. به نظرم تعطیلات آخر اون هفته

کاری نداشتم بکنم، بنابراین تصمیم گرفتم عاشق بشم...

تورنهییل (متأسف است که همه چیز را رو کرده): جالبه.

ایو: نهایتاً پرفسور و همکارهای واشنگتنش با یه مقدار اطلاعات جزئی درباره فیلیپ اومدن

پیش من و بهم گفتن که... دوستی من و اون، منو براشون خیلی با ارزش کرده.

تورنهییل (باریخند): و توهم شدی یه دختر پیشاهنگ.

ایو: شاید این اولین باری بود که کسی از من می‌خواست کار با ارزشی بکنم.

تورنهییل: پس زندگی تو این طوری بوده؟

ایو: اوو وروم م م.

تورنهییل: چرا؟

ایو: به خاطر مردهایی مثل تو.

تورنهییل (او را می‌بوسد): مگه مردهایی مثل من چه عیبی دارن؟

ایو: به ازدواج اعتقادی ندارن.

۱۰۱. در فیلم:

تورنهییل: البته که نمی‌تونستی.

۱۰۲. در فیلم:

تورنهییل: نه، به نظرم نمی‌تونستی.

۱۰۳. در فیلم:

ایو: منظورم تو کافه است که افتادی. وقتی بابی رحمی بهت شلیک کردم.

تورنهییل: ولی من دوبار ازدواج کرده‌م.

ایو: نگفتم؟

تحت تأثیر حرفهایش به او نگاه می‌کند.

تورنهییل: به چیزی رومی دونی؟ ممکنه دوباره برگردم و ازت متنفر بشم. اون طوری جالب تر بود.

[ایو (با کمی اندوه): دیگه همچنین فرصتی گیرت نمی‌آد. وقت نداریم. (سریع) و ادر آغوش می‌گیرد) خدا حافظ تورنهییل. ^{۱۰۴}

تورنهییل (او را می‌گیرد): صبر کن. به این زودی؟

ایو: دیگه برگردم خونه و اونهارو متقاعد کنم که خیلی این ور و اونور رفتم تا کسی نتونه منو تعقیب کنه.

تورنهییل (او را جلوتر می‌کشد): نمی‌شه چند ساعت دیگه اینجا بمونیم؟

ایو: مثلاً قراهه که تو بدجوری زخمی شده باشی.

تورنهییل: هیچ وقت سر حال تر از حالا نبوده‌م.

ایو: تو طرف کی هستی؟

تورنهییل: تو، همیشه. ^{۱۰۵}

ایو: پس به تصمیم من بی توجهی نکن. اون هم درست وقتی که بیشتر از همیشه نیاز دارم.

و باشنیدن صدای بوق کوتاهی به خارج تصویر می‌نگرند. پرفسور به تورنهییل اشاره می‌کند که برود.

تورنهییل: گمونم علامت استراحت من تو بیمارستان ... (آرام راه می‌افتند.) و برکنشش تو به طرف خطر. اصلاً خوشم نمی‌آد.

ایو: حالا دیگه خیلی امن تره، متشکرم، طعمه عزیزم.

تورنهییل: ازم تشکر نکن. تحملش رو ندارم.

ایو: باشه. نمی‌کنم.

تورنهییل: و امشب به محض این که دوست منحوس و اندامم پرید، [باند هام رو باز می‌کنم،

و] تو و من حسابی معذرت خواهی می‌کنیم، در خلوت ...

[ایو (برتمنا به او می‌نگرد): این جور حرف نزن ...

تورنهییل: احساس منه ...

ایو: نباید باشه ...

تورنهییل: باید ...]

ایو: می‌دونی که نمی‌شه.

۱۰۴. در فیلم، ایو می‌گوید: «خدا حافظ عزیزم.»

۱۰۵. در فیلم اضافه می‌کند: «عزیزم.»

تورنهییل (بی خیال): البته که می شه .

ایو می ماند و معذب به او می نگرد . نگاهی به پرفسور می کند .

ایو: بهت گفته . نگفته؟

تورنهییل (گیج): چی رو بهم گفته؟

ایو سرش را تکان می دهد و قادر به صحبت نیست .

پرفسور (نزد آنها می آید): دوشیزه کندال - باید راه بیفتین ...

[ایو (در حالی که آخرین بار به آغوش تورنهییل می رود): خداحافظ ، تورنهییل ...]

تورنهییل (نگهش می دارد): صبر کن بینم ... (به پرفسور) چی رو بهم نگفتین؟

ایو و پرفسور به یکدیگر نگاه می کنند . اکنون اشک در چشمان ایو حلقه زده است .

ایو: چرا نگفتین؟

در یک آن ، چهره پرفسور پشیمانی انسان دوستانه ای را برای کاری که کرده نشان

می دهد . بعد به تورنهییل می نگرد و خیلی سریع حرف می زند .

پرفسور: امشب همراه واندام با هواپیما می ره .

تورنهییل (بهت زده): با واندام می ره؟

پرفسور: به همین دلیل تا اونجا پیش رفتیم که دوشیزه کندال رو فراری جلوه بدیم - تا واندام

راحت نتونه از بردنش صرف نظر کنه -

تورنهییل: ولی گفتین -

پرفسور: نیازی نبود اونجا به شما بگم که اون چقدر می تونه برای ما با ارزش باشه .

تورنهییل: به من دروغ گفتین! گفتین بعد از امشب -!

پرفسور: به کمکتون نیاز داشتم ...

تورنهییل (به تلخی): خب ، رفع نیاز کردین ...

ایو (اشکریزان): عصبانی نشو ...

تورنهییل (به ایو): اگه خیال می کنی اجازه می دم تو این کار کثیف وارد بشی!

پرفسور: مجبوره .

تورنهییل (رو به او): هیچ کس مجبور نیست هیچ کاری بکنه! من از بازی شما خوشم نمی آد ،

پرفسور -!

پرفسور: جنگ نفرت انگیزه ، آقای تورنهییل - حتی اگه جنگ سرد باشه .

تورنهییل (خشمگین): اگه شما نمی تونین واندامها رو گوشمالی بدین بدون این که از

دخترهایی مثل اون بخواهین که با اونها بخوابین و با اونها بپرن و احتمالاً هیچ وقت زنده

برنگردن ، شاید بهتر باشه یاد بگیرین که تو چند تا از این جنگهای سرد بیازین!

پرفسور (آرام): متأسفانه قبلاً این کارو کردیم .

ناگهان ایو از جا کنده می شود و به طرف اتومبیلش می دود . تورنهییل دنبالش می رود و

پرفسور سریع به راننده آمبولانس اشاره می کند که دخالت کند .

کنار اتومبیل

ایو سوار اتومبیل می شود، موتور را روشن می کند، در حالی که تورنهییل به او می رسد و در را باز می کند تا او را از رفتن باز دارد .

[تورنهییل : من نمی دارم ...

ایو : خواهش می کنم همه چیز و خراب نکن ...

تورنهییل : یالا - بیا پایین ...]^{۱۰۶}

دستی به پشت او می خورد . تورنهییل برمی گردد .

نمای نزدیک - راننده آمبولانس

مشتش را گره می کند و می برد تا به صورت او بزند .

برش به :

نمای نزدیک - در اتومبیل

چنان بسته می شود که گویی اثر مشت که به فک تورنهییل خورده را نشان می دهد .
اتومبیل از جا کنده می شود و سر و صدای تایرها درمی آید . تورنهییل را می بینیم که داخل نما می افتد و نقش زمین می شود .

دیزالوبه :

داخلی ، اتاق بیمارستان - شب

نمای درشتی از یک رادیو ترانزیستوری . در حالی که صدای رادیو پخش می شود، عقب می کشیم تا تورنهییل را با لباس زیر نشان دهیم . کت و کراوات و پیراهن خون آلودش در کنار او آویزان است . عصبی قدم می زند و سیگار دود می کند .

صدای مجری رادیو : ... جلوی چشم عده ای مرد و زن و بچه وحشتزده که برای دیدن بنای یادبود کوه راشمور آمده بودند . شاهدین ، ضارب کاپلان را ، دختری بلوند و جذاب با ظاهری متعلق به اواخر دهه بیست توصیف کرده اند . کاپلان ، که در شرایطی بحرانی به بیمارستان راپیدسیتی منتقل شد ، به طور قطع یکی از کارمندان دولت فدرال است ... وقوع این تراژدی کاملاً غیر مترقبه بوده است . کریس سوئسون ، مستخدم کافه کوه راشمور ، اظهار کرد

۱۰۶ . در فیلم :

تورنهییل : نمی دارم این کارو بکنی . یالا دیگه ، بیا پایین .

ایو : خواهش می کنم همه چیز و خراب نکن . خواهش می کنم ...

سر و صدایی شنیده که باید -

تورنهییل با عصبانیت رادیو را خاموش می کند و سیگارش را با خشونت در زیر سیگاری له می کند. پشت تنها پنجره باز اتاق می رود و به خیابان که چندین طبقه پایینتر است زل می زند. برمی گردد، به طرف در می رود و به فکش که درد می کند دست می کشد. با این که می داند در قفل است ولی نمی تواند یک بار دیگر امتحانش نکند، بنابراین دستگیره را می چرخاند. با بی صبری به در بسته لگد می زند، گویی دشمن اوست. اینجا زندانی شده و کاملاً واضح است که بر خلاف میل اوست. بار دیگر قدم می زند. اکنون صدای قدمهایی را می شنود که در راهرو به در نزدیک می شود. سپس صدای کلیدی که در قفل می چرخد به گوشش می رسد. سریع و با نیرنگی آشکار، روی تخت دراز می کشد. در باز می شود و پرفسور که پیراهن سفید و تمیزی به دست دارد وارد می شود.

پرفسور (پیراهن را به او می دهد): بفرما. [بچه شانزده و سه چهارم، آستین سی و پنج، بدون لکه سس گوجه فرنگی.

تورنهییل: متشکرم.

شروع به پوشیدن پیراهن می کند.

پرفسور: چطورین؟^{۱۰۷}

تورنهییل: چیزی نیست - البته اگر راننده شما با دست به دنیا می آمد نه با چکش.

پرفسور: در این مورد متأسفم.

تورنهییل (ظاهری): نخیر. حقم بود. (به در اشاره می کند) و همین طور این در بسته ...

پرفسور: اگر سالم دیده بشین، سند مرگ دوشیزه کنдал رو امضاء کردین ...

تورنهییل: [دیگه لازم نیست درو روم قفل کنین.

پرفسور: خوبه.

تورنهییل: تا حالا بچگی می کردم ...

۱۰۷. در فیلم:

تورنهییل: سلام.

پرفسور: شلوار راحتی، پیرهن و این جور چیزها.

تورنهییل: متشکرم.

پرفسور: برای یکی دو روز آینده کفایت می کنه.

تورنهییل: یکی دو روز آینده؟

پرفسور (نسبت به اثر کوفتگی روی بدن تورنهییل واکنش می کند): هی.

تورنهییل: چه؟

پرفسور: این چه؟

تورنهییل: وقتی تو کافه ادای افتادن رو در می آوردم، خوردم به صندلی. شما ر طرح مسخره نو. نیراندازی.

پرفسور: غیر از این، حالتون خوبه؟

تورنهییل از پرفسور روبرمی گرداند و در چهره اش افکار پنهانش را می بینیم.

پرفسور: هر جا که پای زن در بین باشد، همه ما این کارو می کنیم. [

تورنهییل: دارم فراموشش می کنم.

پرفسور: خوبه...

[تورنهییل: بعله.]

پرفسور: این طوری بهتره.

تورنهییل: خیلی.

پرفسور: در عرض یک ساعت می پره.

تورنهییل ناچار است لبهایش را به هم فشار دهد تا به جز عدم علاقه چیز دیگری به

پرفسور نشان ندهد.

[تورنهییل: اوضاع دنیای بیرون چگونه؟]^{۱۰۸}

پرفسور: عالیه. تیر خوردن ناگهانی آقای کاپلان [تیر درشت] روزنامه ها رو به خودش

اختصاص داده. همه به نحو احسن همکاری کردن.

[تورنهییل: اگه مایل باشین می تونین منو ضمیمه کنین.]^{۱۰۹}

پرفسور: باعث افتخاره.

تورنهییل: در عوض، یه لطفی در حقم می کنین؟

پرفسور: هر چی باشه.

[تورنهییل: یه بطر اسکاچ. نه، یه ته گیلای کافیه.

پرفسور: افتخار می دین؟

تورنهییل: چی از این بهتر. پس، بشه یه گیلای.]^{۱۱۰}

پرفسور به سوی در می رود، آن را باز می کند و روبرمی گرداند.

پرفسور: چند دقیقه دیگه می بینمتون.^{۱۱۱}

تورنهییل لبخند می زند: تجسم یک همکاری دوستانه. در آرام بسته می شود و تقریباً پیش

از جا افتادن زبانه در، لبخند تورنهییل محو می شود. گش را برمی دارد، سریع

۱۰۸. در فیلم

تورنهییل: خوب - خوب. بیرون تو را پیداسینی چه خبر؟

۱۰۹. در فیلم:

تورنهییل: خوب، می تونین منو ضمیمه کنین (خارج تصویر): منم یه همکارم.

۱۱۰. در فیلم:

تورنهییل: دلم مشروب می خواد. ممکنه برام یه - برام یه حورده بوربن بیارین؟ یه ته گیلای کافیه

پرفسور: افتخار می دین؟

تورنهییل: اوه، خوب، اگه می خواین افتخار بدین، بهتره بشه یه گیلای.

۱۱۱. در فیلم تورنهییل می گویند: بعله.

می پوشد، یقه اش را درست می کند، کراوات را در جیب می چپاند و به طرف در می رود. دستگیره را می چرخاند و می کشد. با شگفتی و یاس متوجه می شود که در قفل است. پرفسور یک قدم از او جلو تر بوده است.^{۱۱۲}

اطراف را می باید، نگاهی به ساعت می کند، تصمیمی می گیرد، به طرف پنجره می رود و به خیابان می نگرد. بعد نفس عمیقی می کشد، ترسش را فرو می خورد و از پنجره بالا می رود.

قرنیز جلو پنجره

تورنهییل سانت به سانت طول قرنیز باریک را طی می کند و به پنجره بعدی که نیمه باز است می رسد. تا حدی که می تواند بی سرو صدا پنجره کشویی را بالا می کشد و وارد می شود.

داخلی، اتاق دیگر بیمارستان

اتاق تاریک است. وقتی تورنهییل خود را از پنجره بالا می کشد، سایه اش قاب پنجره را پر می کند. به محض این که پایش به زمین می رسد، ناگهان چراغی روشن می شود. سبزه روی زیبایی چراغ خواب را روشن کرده و روی تخت خواب می نشیند. تورنهییل انگشت به لب می برد و به سوی تخت (و در واقع به طرف در) حرکت می کند.

سبزه رو: وایسا!

تورنهییل (در حالی که آرام از کنارش رد می شود): ببخشید.

زن به سرعت عینک ته استکانی اش را از روی عسلی برمی دارد، به چشم می زند و به تورنهییل نگاه می کند که از کنار تخت می گذرد و به سوی در می رود.

سبزه رو (بالحنی کاملاً متفاوت): وایسا...

تورنهییل در را باز می کند و همزمان با این دعوت خارج می شود.

دیزالوبه:

خارجی، جاده کنار کوه راشمور - شب

یک تاکسی به سرعت در جاده خاکی پیچ و خم داری پیش می رود.

زاویه ای دیگر

سرعت تاکسی کم می شود و نزدیک دیوار سنگی بلندی می ایستد.

۱۱۲. در فیلم، تورنهییل می گوید: «عجب گیری کردیم ها».

نمای نزدیکتر

تورنهییل که از تاکسی پیاده می شود. راننده رو به او می کند.
راننده: مطمئن نمی خوامی بالاتر برم؟
[تورنهییل: آره، همینجا خوبه.]^{۱۱۳}
تاکسی حرکت می کند.

تورنهییل

اطراف را می پاید، بعد کنار دیوار حرکت می کند تا به یک جفت درآهنی سنگین - تنها راه ورود به محوطه آن سوی دیوار - می رسد. در باز است. وارد می شود و می بیند که:

نمای معرف - خانه واندام

ساختمان بزرگ مدرنی است به سبک «فرانک لوید رایت» که در انتهای یک راه ماشین رو قرار گرفته است. چراغ های ساختمان روشن است. علایم حیات و جنب و جوش در خانه به چشم می خورد.

زاویه ای دیگر - تورنهییل

با احتیاط به خانه نزدیک می شود و راهش را به پشت خانه کج می کند. محوطه ای کوهستانی و سنگی است که با شیب تندی به دشتی مسطح ختم می شود. ساختمان خانه وسط شیب بنا شده است. تورنهییل در تاریکی ایستاده است و اطراف را می نگرد. ناگهان می بیند:

دشت پشت خانه

دو ردیف چراغ موازی که طولش چندین یارد است. واضح است که چراغهای راهنمای فرود پنهانی هواپیما روی باند است. ظاهراً برای امتحان، خاموش روشن می شود و بعد دشت دوباره در تاریکی فرومی رود.

زاویه ای دیگر - تورنهییل

که برمی گردد و از شیب بالا می رود. به سمت راست به سمتی حرکت می کند که شیب کمتری دارد. به محض رسیدن به خانه و شنیدن صدای اتومبیلی که نزدیک می شود، می ایستد و گوش

^{۱۱۳} - در فیلم:

تورنهییل: ممنون. بی خیال. همینجا خوبه. (کرایه را می دهد.)

راننده: آره، ممنون.

به زنگ می ماند. به خارج تصویر می نگرد و می بیند که:

دیدگاه

نور چراغهای اتومبیلی که پیش می آید با سرعت در راه ماشین رو حرکت می کند. سپس اتومبیل دیده می شود که به ساختمان نزدیک می شود و در پارکینگ از حرکت بازمی ایستد. یک اتومبیل روباز کوچک است. راننده پیاده می شود. او والرین است و روزنامه ای به دست دارد. در این لحظه در فرعی خانه باز می شود و زنی بیرون می آید تا به استقبال والرین برود. همان کلفتی است که آخرین بار در ملک تاونزند در گلن کو دیده ایم. هر دو به طرف خانه می روند و مستقیماً به سوی تورنهییل حرکت می کنند.

تورنهییل

سریع زیر بالکن خانه می خزد و پنهان می شود. صدای باز و بسته شدن در و بعد صدای قدمها و حرف زدن را از داخل خانه و بالای سر می شنود. سر و صدا از سقف می آید. تورنهییل نگاهی به اطراف می اندازد، بعد تصمیم می گیرد که از یکی از ستونها بالا رود. این کار باعث می شود که بتواند بفهمد در خانه چه می گذرد. در تمام این مدت صدای پیچ پیچ را از درون خانه شنیده است. پیش می رود.

زاویه ای دیگر - خارجی، خانه

تورنهییل از پشت خانه پیدا می شود، به بالای تیرچه اریب خانه دست می مالد که راهی بجوید، و سپس خود را به بالای تیرچه افقی می کشد. حالا او پشت یکی از پنجره های بزرگ اتاق نشیمن است. پنجره نیمه باز است. مثل گربه تیرچه را به سوی پنجره طی می کند. در تاریکی جایی می یابد و به داخل می نگرد.

داخلی، اتاق نشیمن - از موقعیت تورنهییل

اتاق بزرگی است که بسیار زیبا تزئین شده، با چلچراغ بزرگی ... که از سقف بلندی معادل ارتفاع دو طبقه آویزان است. آخر اتاق راه پله ای قرار دارد که به بالکنی منتهی می شود که همعرض اتاق است. اتاق خواب ها بر بالکن قرار دارد. در پیشزمینه، نزدیک پنجره میزی است که روی آن وسایل و اندام: کیف دستی سیاه، کتابهای بسته بندی شده، پاکت های سیگار محبوب او و مجسمه کلمبیایی جنگجوی تاراسکانی که در حراجی خریده، به چشم می خورد. و اندام و ایو کنار بار هستند و جلوی آنها روزنامه ای باز است. ایو خسته و مضطرب به نظر می رسد. (خدا حافظی اش از تورنهییل اعتماد به نفسش را از بین برده است.) و اندام که تصور می کند اضطراب وی ناشی از تیراندازی است، تلاش می کند بالحنی آرام و مهربان به او آرامش بدهد.

واندام : ... جای نگرانی نیست -

ایو : من عقلمو از دست داده بودم -

طی گفتگوی زیر لئونارد دور از چشم دیگران وارد پسزمینه می شود . با پوزخند کنجکاوی برانگیزی آنها را می پاید ، گویی راز خوشایندی را می داند که هیچ کس به جز او نمی داند .

واندام : عزیزم ، خیال نکن برای این که دلداریت بدم این حرفو می زنم ، منظورم اینه که ...

ایو : نمی فهمیدم چه کار دارم می کنم ...

واندام : اون می خواست تورو بکشه . مجبور بودی از خودت دفاع کنی ...

ایو : ولی نباید چون تورو به خطر می انداختم ...

[واندام : مزخرف نگو . حتی به کلمه هم نگفتن که تو یا من یا یکی از ماها رو به این قضیه مربوط کنه . واگر نه به چیزی از رادیو گفته می شد یا تو روزنامه می نوشتند . هیچی . می خوای خودت نگاه کن .

ایو (سرتکان می دهد) : نمی خوام به فکر خودم ...

واندام (باهمدردی) : لااقل تو این فکر باش . من درك می کنم . (صورت او را در دست می گیرد) ممکنه منو ببخشی ، عزیزم .

ایو : تورو ببخشم ؟

واندام : چون تا این حد ناراحتت کردم ... که در این فداکاریت جسارت بیشتری به خرج ندادم و بیشتر از این ابراز اعتماد نکردم ...

ایو (بالبختی تصنعی) : فیلیپ عزیز ... [۱۱]

واندام : به زودی این ماجراها را می گذاریم کنار و با هم خواهیم بود و آن وقت من خودم رو وقف خوشبختی تو می کنم .

او را با مهربانی می بوسد و رو به لئونارد می کند .

(به عکس شماره ۱۹ نگاه کنید .)

واندام : در چه وضعیم ، لئونارد ؟

لئونارد (به طعنه) : منظورتون هواپیماست ؟

واندام : البته . آخرین گزارش چی بود ؟

لئونارد : الان بالای وایت استونه . در ارتفاع شش هزار پا در حال فرود .

واندام : ده دقیقه ای معطلی داره .

لئونارد : حداکثر .

[واندام : چمدونها ؟

لئونارد: بیرونه.

واندام: چراغهای راهنما؟

لئونارد: امتحان شده.

واندام: خوبه. [

لئونارد: قربان، نمی‌دونم در این آخرین دقایق می‌تونم چند کلمه با شما صحبت کنم یا نه؟

واندام: البته.

لئونارد (با نگاه به ایو): خصوصی؟

واندام نگاه سریعی به لئونارد می‌کند. ایو درگیری پنهان را حس می‌کند و سریع موقعیت را آرام می‌کند.

ایو: من می‌رم بالا وسایلم رو جمع کنم.

از پله‌ها بالا می‌رود.

پشت پنجره

تورنهییل ایو را می‌بیند که به بالکن می‌آید. در تمام این مدت لئونارد چشم از ایو

برنمی‌دارد. واندام به لئونارد خیره می‌شود و کینه را در رفتار او حس می‌کند. وقتی ایو

وارد یکی از اتاق خوابها می‌شود، واندام باریشخند لئونارد را مخاطب قرار می‌دهد.

واندام: خب، لئونارد - آدم با دست راست خودش چطور می‌تواند خدا حافظی می‌کند؟

لئونارد: در مورد شما، [قربان]، می‌ترسم آروز کنید که ای کاش زودتر قطعیش کرده

بودین...

در طی گفتگوی فوق، به محض اینکه تورنهییل از پنجره رو به بالکن اتاق خواب توجه

روشن شدن چراغ می‌شود، سریع به راست و به بالا نگاه خواهد کرد و ایو را که

لحظه ای پشت پنجره ظاهر می‌شود، خواهد دید. همراه با دور شدن تورنهییل از پنجره

باز اتاق نشیمن و رفتن به انتهای تیرچه، صدای صحبت از اتاق نشیمن به وزوز نامفهومی

تبدیل می‌شود.^{۱۱۵} اکنون برای جلب توجه ایو در موقعیت بهتری است. جستجو می‌کند

تا سنگریزه ای بیابد و پرتاب کند، اما بیش از آن با زمین فاصله دارد که دستش برسد.

سکه ای از جیب در می‌آورد، با احتیاط نگاهی به طرف اتاق نشیمن می‌کند، بعد سرش

را بلند می‌کند و سکه را به طرف پنجره اتاق ایو می‌اندازد. سکه با سرو صد به پنجره

می‌خورد و پایین روی زمین می‌افتد.

۱۱۵. اما در فیلم گفتگوی زیر به گوش می‌رسد:

واندام: اهووم

لئونارد: من می‌دونم شما چقدر شیفته دوشیزه کنال هنین - (خارج تصویر): ولی به نظر من انقدر هام جذاب

نیست.

چند نمای موازی

ایو پشت پنجره می آید، لحظه ای می نگرد، بعد دور می شود. تورنهییل سکه دیگری از جیب در می آورد، به طرف پنجره می اندازد، سکه به پنجره می خورد و می افتد. ایو پشت پنجره می آید، بازش می کند و به بیرون می نگرد. درست در لحظه ای که تورنهییل می خواهد ایو را صدا کند، نگاه سریعی به سوی اتاق نشیمن می اندازد. لئونارد تند به طرف پنجره باز اتاق نشیمن حرکت می کند. چیزی نمانده که تورنهییل را ببیند.

تورنهییل در تاریکی پناه می گیرد.

لئونارد از پنجره اتاق نشیمن نگاهی به بیرون می اندازد تا علت سرو صدایی که شنیده را دریابد. ایو کماکان از پنجره اتاق خواب بیرون را می نگرد. در این وضعیت تورنهییل نمی تواند حرکت کند و به او علامت دهد. ایو چیزی نمی بیند و دوباره پنجره را می بندد و دور می شود. تورنهییل نگاهی به پنجره اتاق نشیمن می کند. از چیزی که دیده چشمش گشاد می شود:

لئونارد از پنجره دور می شود و پشت به واندام اسلحه ای از جیب خود در می آورد و روی سیز کنار پنجره می نهد، در حالی که واندام در پسزمینه حرف می زند و حرفهایش نامفهوم است.

تورنهییل کنار پنجره می آید، لئونارد در حالی که اسلحه را پشتش قایم کرده می چرخد. بار دیگر گفتگو مفهومی می شود.

نماهای داخلی، اتاق نشیمن، و نماهای درشت تورنهییل که گوش می دهد

لئونارد: با این که به او مشکوک بودید ولی باز هم^{۱۱۶}

واندام (معذب است و می کوشد نشان ندهد): چرنده...

لئونارد: پس چرا تصمیم گرفتین بهش نگین که این گنجینه کوچولوی ما... (دستی به مجسمه جنگجوی تاراسکانی می کشد) تو شکمش پر از میکروفیلمه؟

واندام (خشمگین): از قرار معلوم، توهم می خورای شکم منو پر از سیب های گندیده کنی.

لئونارد: گاهی وقتها حقیقت خیلی تلخه قربان.

واندام (دماغش را بالا می کشد): [کدوم] حقیقت؟ تا حالا که چیزی جز کنایه نشنیدم.

لئونارد: اگه بخواین می تونین بگین که علتش غریزه زنانه منه، ولی من هیچ وقت به کارهای شسته رفته اعتماد نداشتم. کار شسته رفته همیشه فرزند خلف توطئه حساب شده است.

واندام (تدافعی): در لحظه ترس و عصبانیت به اون شلیک کرد. تو خودت اونجا بودی و

۱۱۶. در فیلم، لئونارد چنین شروع می کند: «چیزی نیست».

همه چیز و دیدی.

لئونارد (سر تکان می دهد): و به این ترتیب همه چیز و تو به بسته تر و تمیز پیچید و گذاشت کنار: (در طی صحبت، اسلحه را برمی دارد، به پشت خود می گیرد، جلو می رود و دوربین از پنجره او را دنبال می کند.) (اولاً تمام شکی که احتمالاً نسبت بهش داشتین، از ذهن شما پاک کرد [شما چی بهش می گفتین، «فداکاری؟»] و در ثانی دلیل جدید و موجهی پیدا کرد که با شما به اون طرف اقیانوس بیاد، درست وقتی که تصمیم گرفتید تغییر عقیده بدید. و اندام خنده ای می کند که از ته دل نیست.

[واندام: می دونی چی فکر می کنم؟ فکر می کنم بهش حسودی می کنی. مطمئنم. و بهم برخورد، پسرک عزیز. خیلی بهم برخورد.]^{۱۱۷}

ناگهان لئونارد اسلحه را از پشتش درمی آورد و به سوی واندام مبهوت نشانه می رود.

واندام (تند): لئونارد!

لئونارد ماشه را می کشد و فشنگ مشقی را به واندام شلیک می کند. گزارش صریح است. واندام بهت زده اما سالم است.

لئونارد (به نرمی): اسلحه ای که کاپلان رو باهاش کشت. توی وسایلش پیدا کردم.

نمای متوسط - واندام

دوربین در ارتفاع زیاد متوجه اوست. به محض این که درک کامل مفهوم این امر جا افتاد، دوربین به آرامی پایین می آید تا حالت چهره اش را درنمایی درشت نشان دهد. واکنش واندام شدیداً کنترل شده است. او بزرگتر از آن است که به لئونارد اجازه دهد تا شرمندگی و خشم او را، که ناشی از حقه ای است که ایو به او زده، ببیند.

صدای لئونارد (طی نمای فوق): از حقه های قدیمی گشتاپو است. آدمهای خودشون رو می کشتن تا نشون بدن جزء اونها نیستن. و حالا اینها با گلوله های مشقی این رسم رو دوباره زنده کردن.

[واندام آه کوتاهی می کشد.

واندام: حیف شد ...]^{۱۱۸}

از طبقه بالا صدای باز شدن در به گوش می رسد. واندام به بالا می نگرد و حالت متفکر چهره اش به سرعت به لبخندی دوستانه تبدیل می شود.

[واندام: حاضری عزیزم؟]

۱۱۷. در فیلم:

واندام: می دونی چی فکر می کنم؟ من - من - من - آ - من فکر می کنم حسودی. نه، مطمئنم. خیلی بهم برخورد. خیلی.

۱۱۸. در فیلم واندام مشت به هوا می زند.

نمای درشت - ایو

کنار نرده بالکن می ایستد و به پایین به او می نگرد.

[ایو: انگار صدای تیر شنیدم ...]

نمای کامل - اتاق نشیمن

واندام (خونسرد): آره ... درسته ... (به طرف پنجره می رود) باید روشن شدن موتور ماشین یا همچنین چیزی باشه. (به بیرون می نگرد) زود یا پایین عزیزم. دیگه باید بریم. [۱۱۹]

ایو: اومدم.

برمی گردد به اتاق. لئونارد نزد واندام می رود و با عصبانیت صحبت می کند.

لئونارد: شما که خیال ندارین اونو با خودتون سوار هواپیما کنین. دارین؟

واندام: البته که دارم.

لئونارد خیره به اوست. واندام سر برمی گرداند و به او می نگرد، طوری که بزرگسالی به یک پسر بچه نگاه می کند.

واندام: لئونارد، سن هم مثل دوستانمون به کار شسته رفته اعتقاد دارم. (مکث) این مسئله در ارتفاع زیاد بهتر حل می شه ... منظورم اقیانوسیه.

نمای درشت - تورنهییل، متحیر از چیزی که شنیده است.

زاویهٔ بازتر

تورنهییل از پشت پنجرهٔ باز، پس می کشد و به اتاق خواب ایو نگاه می کند. هنوز چراغ روشن است. داخل اتاق نشیمن، والرین وارد پسزمینه می شود و دستورات لازم را از واندام دریافت می کند. لئونارد جایی نزدیک پنجره باز است. حتی اگر تورنهییل فکر می کرد که ممکن است نتیجه ای داشته باشد نیز جرات نداشت سکه دیگری به سوی پنجره اتاق ایو پرت کند. تورنهییل لب به هم می فشرد، تصمیمی می گیرد و از دیوار خانه بالا می رود تا به اتاق ایو برسد.

زاویهٔ بسته - تورنهییل

تورنهییل از دیوار خانه بالا می رود و دورین او را دنبال می کند. پنجرهٔ اتاق ایو بالاتر از

۱۱۹. در فیلم:

ایو: صدای جی بود؟

واندام: آره، ما هم می خواستیم بدونیم جی بود. مگه نه لئونارد؟ زود یا پایین عزیزم، دیگه باید بریم.

اوست و در تصویر دیده می شود. در حین صعود تورنهیل، ایو را می بینیم که در اتاق می چرخد و وسایلش را برمی دارد. تورنهیل جا دست ندارد که بتواند برای بالا رفتن از آن کمک بگیرد. دستش را می برد. چند بار تقریباً نزدیک است که به پایین پرت شود. چند فوت آخر سخت ترین قسمتها است. چنگ می زند و پیش می رود و خود را به سوی لبه پنجره اتاق خواب ایو می کشاند. با دست چپ لبه پنجره اتاق خواب ایو را می گیرد، خود را بالا می کشد، دست راستش را به کار می اندازد، با تلاش زیاد لبه پنجره را می گیرد و خود را تا جایی بالا می کشد که می تواند از پشت پنجره بسته، داخل اتاق را ببیند. به محض این که سرش از لبه پنجره بالاتر می رود، چراغ اتاق خاموش می شود و از روی دوش او سایه ایو را می بینیم که قدم از آستانه در بیرون می گذارد.

داخلی، اتاق خواب

تورنهیل مایوسانه از پشت شیشه می نگرد. بعد بی سروصدا پنجره را باز می کند، وارد اتاق می شود، لحظه ای همان جا در فضای نیمه تاریک اتاق می ماند و نفس تازه می کند. به زخم دستش می نگرد، دستمالی از جیب درمی آورد و روی زخم فشار می دهد. بعد با احتیاط به سوی در می رود و به اتاق نشیمن می نگرد. بیشتر اتاق را به علت وجود بالکن و موقعیت نامناسبش نمی تواند ببیند. اما صدای حرف زدن آنها را می شنود:

صدای واندام: قبل از رفتن به کمی شامپاین چگونه؟

صدای ایو: خیلی خوبه.

صدای واندام (پس از رفتن به طرف بار): ممکنه زیاد خنک نباشه.

صدای ایو: بایخ خوبه.

صدای واندام: راستی؟

صدای ایو: آره.

صدای واندام: فکر خوبیه.

ناگهان تورنهیل سر برمی گرداند و به پنجره باز می نگرد. صدایی شنیده: صدای خفیف هواپیمایی که نزدیک می شود. مستأصل اطراف را نگاه می کند، نمی داند چه کند. دستمالی که به دست دارد، نظرش را جلب می کند. حروف اول نامش ROT را روی آن می بیند. به در می نگرد و فکری به سرش می زند. دست به جیب می برد و کبریتش را درمی آورد. (در یک نمای درشت، متوجه می شویم همان کبریتی است که هنگام شام خوردن در قطار درباره اش صحبت کرده اند. این کبریت علامت مشخصه او ROT را به ذهن متبادر می کند) مدادی از جیب درمی آورد، تای کبریت را باز می کند، و پیامی در آن می نویسد: «مواظبت هستن. بیا تو اتاق!» کبریت را تا می کند، به طرف در می رود و با احتیاط قدم روی بالکن می گذارد.

زاویه سرازیر

با فیلمبرداری از روی دوش تورنهیل که در پیشزمینه است و همراه با خم شدن او روی نرده‌بالکن قسمت بیشتری از اتاق نشیمن را می‌بینیم. ایو روی دسته‌مبل نشسته است. کیف دستی‌اش روی میز قهوه است. واندام از بار فاصله می‌گیرد و در حالی که در هر دستش یک لیوان شامپاین با یخ است، به سوی او می‌آید. یکی از گیل‌اسها را به او می‌دهد. گیل‌اسشان را به هم می‌زنند.

واندام: به سلامتی تو عزیزم... و تمام لحظات خوبی که با هم گذروندیم...
ایو: متشکرم، [فیلیپ].

در حالی که مشروب می‌نوشند، لئونارد وارد اتاق می‌شود و به طرف پنجره می‌رود.
[لئونارد: داره دور می‌زنه.]^{۱۲}

واندام از ایو فاصله می‌گیرد و به سوی لئونارد و پنجره می‌رود. در این لحظه تورنهیل کبریت را کنار ایو می‌اندازد. درست همزمان با این کار، ایو لب به گیل‌اس می‌زند و می‌نوشد و متوجه کبریتی که کنار او زمین می‌افتد نمی‌شود.

زاویه سربالا - در اتاق نشیمن

واندام (به لئونارد): یا تو هم بخور. شامپاین خوبیه.
لئونارد: فرصت نیست.

واندام (محزون): تو مادرزاد خرابکاری. نه؟

لئونارد (از سرشانه واندام به ایو نگاه می‌کند): و همین الان معلوم شد که این یکی از با ارزش‌ترین خصوصیات منه.

اتوماتیک وار خم می‌شود و کبریت را که روی زمین افتاده برمی‌دارد و در حالی که بی‌خیال با آن بازی می‌کند ایو را مخاطب قرار می‌دهد، (تورنهیل با دلهره تماشا می‌کند).

لئونارد: خوشحال می‌شم تو این سفر به فکر من باشی، حتی اگر فقط تو فکر باشی...
[ایو: این کارو می‌کنم لئونارد...]

لئونارد کبریت را روی میز قهوه جلو او می‌اندازد و رو برمی‌گرداند، طوری که ایو نمی‌تواند چهره عبوس او را ببیند. ایو گیل‌اسش را روی میز قهوه می‌گذارد و صدای هواپیما بلند و بلندتر می‌شود. حالا متوجه کبریت می‌شود.^{۱۳}
به تدریج متوجه می‌شود.

صدای واندام (خارج تصویر): بیابریم ایو.

ایو: همین الان...

برمی خیزد، سیگاری را از روی میز قهوه برمی دارد، به لب می گذارد و کبریت را برمی دارد. وقتی او کبریت را باز می کند و پیغام تورنهییل را می خواند و در عین حال کبریت می زند و سیگار را روشن می کند، ما خیلی به او نزدیک هستیم.

زاویه ای دیگر

ایو سر برمی دارد و دو مرد را می بیند که منتظر او ایستاده اند. به سوی آنها حرکت می کند، سپس ناگهان دست به گوش می برد.

ایو: اوه، فکر می کنم گوشواره هامو بالا جا گذاشتم...

پیش از این که آنها بتوانند چیزی بگویند، از کنارشان می گذرد و به طبقه بالا می رود و کبریت را محکم در دست می فشارد.

ایو: الان می آم.

واندام و لئونارد نگاهی رد و بدل می کنند. بعد به او می نگرند که از پلکان بالا می رود.

دیدگاه - دو مرد

ایو بالا می رود، بالکن را طی می کند و به سوی اتاق خواب می رود.

نمای نزدیک - واندام و لئونارد، که او را می نگرند.

داخلی، اتاق خواب

تورنهییل که آمدن ایو به اتاق خواب را می بیند، عقب می رود. ایو سریع وارد اتاق می شود و چراغ را روشن می کند. تورنهییل او را می گیرد و به طرف پنجره می کشد و در عین حال سریع و هیجان زده زمزمه می کنند.

تورنهییل: [زودباش! از پنجره می توئیم به کارش بکنیم!]^{۱۲۱} پایین ماشین هست!

ایو (به اعتراض): [گمشو برو احمق!]^{۱۲۲}. همه چیز و خراب می کنی.

۱۲۱. در فیلم، همزمان با این که ایو کبریت را می بیند، آن را برمی دارد و پیغام را می خواند: لئونارد: داره به طرف شمال می ره؛ و خیلی بالاست. خیلی خب، به نظرم - به نظرم داره میدون می گیره که راحت بشینه. شی بهتراز این نمی شد انتخاب کرد. ارتفاع پرواز و امکانات مامحوده. آهان، داره دور می زنه. بهنره راه بیفتیم. تا سه دقیقه دیگه می شینه.

۱۲۲. در فیلم تورنهییل می گوید: «عزیزم، می توئیم از پنجره در بریم.»

۱۲۳. در فیلم می گوید: «چه کار داری می کنی؟»

تورنهییل : [همه چیزو خراب می کنم؟] راجع به اون تیراندازی قلابی همه چیزو می دونن!
می خوان کارتو تموم کنن!

ایو : چی داری می گی؟

تورنهییل : لئونارد اسلحه رو تو چمدونت پیدا کرده! [صدای تیرو که شنیدی! ...]

ایو خیره به او نگاه می کند، بعد به شنیدن صدای پا از پلکان، به درمی نگردد.

تورنهییل : ... و [شنیدم می گفتن] مجسمه ای که دیشب تو حراجی خریدن پر از میکروفیلمه!

ایو برمی گردد و به تورنهییل می نگردد.

ایو : پس اطلاعات رو این جوری به دست آوردن.

صدای لئونارد (از بالکن): دوشیزه کنдал؟

ایو از جا می پرد و سریع به طرف درمی رود.

[تورنهییل (صدایش می کند): سوار هواپیما نشو! سن ماشین می آرم!] ^{۱۲۳}

ایو چراغ را خاموش می کند و به عجله می رود به:

بالکن، تا درست به موقع مانع لئونارد شود که بالای پلکان رسیده است. ایو در اتاق خواب را می بندد و سریع به طرف لئونارد می رود. لئونارد می ایستد، منتظر او می شود و هر دو از پلکان پایین می روند.

اتاق نشمین

همانطور که ایو و لئونارد از پله ها پایین می آیند، واندام با لحن دلداری دهنده ای با کلفت که مشوش به نظر می رسد صحبت می کند.

واندام : نگران نباش، آنا. ترتیب همه کارها داده شده. فردا صبح تو و شوهرت از مرز کانادا رد می شین.

کلفت : متشکرم قربان.

[واندام : مواظب باشین.

کلفت : چشم قربان] و خدا پشت و پناhton.

واندام برمی گردد و مجسمه را برمی دارد. لئونارد از راه می رسد، چمدان و کتابها و

سیگارها را برمی دارد. همان طور که واندام به ایو نزدیک می شود، نگاه ایو متوجه

مجسمه دست اوست. اکنون هر سه به سوی در خروجی واقع در زیر پلکان می روند،

در حالی که کلفت به بالای اتاق حرکت می کند. به محض خروج کلفت از تصویر، در

۱۲۴. در فیلم:

تورنهییل : هر طور شده سوار هواپیما نشو!

اتاق خواب باز می شود و تورنهییل با احتیاط بیرون می آید و نگاه می کند .

دیدگاه

کلفت به سمت دیگر اتاق نشیمن می رود .

نمای نزدیک - کلفت

پا سست می کند ، زیرا می بیند :

نمای لای - صفحه تلویزیون خاموش

تورنهییل در صفحه تلویزیون دیده می شود که پشت سر کلفت در بالکن ایستاده است .

نمای نزدیک - نمیرخ کلفت

که هنوز آرام راه می رود . آگاه از حضور تورنهییل ، بسیار نامحسوس سر بر می گرداند ، بعد می پیچد و از میدان دید خارج می شود .

نمای نزدیک - تورنهییل

خشنود از رفتن زن ، سریع بالکن را طی می کند ، از پله ها پایین می آید و دوربین او را دنبال می کند . به محض رسیدن به آخرین پله ، می شنود :
صدای کلفت (خارج تصویر) : تکون نخور!
تورنهییل بر می گردد و مبهوت می بیند که :

دیدگاه

کلفت از انتهای اتاق ، آهسته به طرف او می آید . اسلحه ای به سوی او نشانه رفته است .

زاویه باز

در چند قدمی او می ایستد و به صندلی اشاره می کند .
کلفت : [بنشین .] (تورنهییل می نشیند) هواپیما که راه افتاد ، آقای لئونارد و شوهرم بر می گردن .
تورنهییل مایوس به در خروجی می نگرد .

خارجی ، خانه - نمای دالی

ایو ، واندام و لئونارد از خانه خارج می شوند ، از آن فاصله می گیرند و به سوی باند هواپیما می روند . واندام بازوی ایو را گرفته است . لئونارد پشت سرشان راه می رود . به

خارج تصویر می‌نگرند و می‌بینند:

زاویه معکوس - دیدگاه متحرک

هوایما دو موتورهای در آن سوی باند نورانی می‌نشیند.

ایو و واندام و لئونارد - نمای دالی

راهشان را به سوی هوایما ادامه می‌دهند. اکنون دوربین به ایو نزدیک می‌شود و او را در حین حرکت نشان می‌دهد. اضطراب را در چهره‌اش می‌خوانیم. دوربین عقب می‌کشد و نمای سه نفره می‌گیرد و حالت چهره ایو به خونسردی مصنوعی بدل می‌شود.

نمای درشت - ایو

از سرشانه به عقب می‌نگرد و خانه را می‌بیند.

دیدگاه - خانه

اثری از تورنهییل نیست.

نمای سه نفره

واندام به ایو نگاه می‌کند که دوباره به جلو می‌نگرد.

واندام: چیه؟

ایو (مبهم): نگران گوشواره هام هستم...

واندام: پیداش می‌کنم.

دوربین دوباره کند می‌کند و نمای نزدیک ایو را که همچنان قدم برمی‌دارد می‌گیرد. نگرانی دم افزونی در چهره‌اش می‌بینیم. به جلو نگاه می‌کند.

دیدگاه

هوایما روی باند به طرف آنها می‌آید. پیکر ضد نور والرین دیده می‌شود که در انتهای باند کنار چمدانها ایستاده است.

زاویه ای دیگر

هوایما توقف می‌کند. گروه به هوایما می‌رسد. در کابین هوایما بلافاصله از تو باز می‌شود. والرین چمدانها را به دست مرد داخل هوایما می‌دهد.

برش به :

نمای نزدیک - ایو

با ناامیدی به خانه نگاه می کند .

دیدگاه - خانه

هنوز اثری از تورنهییل به چشم نمی خورد .

کنار هواپیما

در حالی که والرین کماکان اسبابها را تحویل می دهد ، واندام که هنوز بازوی ایو را گرفته به لئونارد رو می کند .

واندام : وقتی به نیویورک برگشتی ، از طرف من از خواهرم خداحافظی کن و ازش تشکر کن که خیلی عالی نقش خانم تاونزند رو بازی کرد ...

لئونارد : این کارو می کنم .

واندام (با اشاره به والرین) : ... و به دوست کارداندازت هم بگو که به زنش تضمین دادم .

لئونارد : بسیار خوب .

طی این صحبت ، ایو گویی در جستجوی آخرین راه نجات ، اطراف را می پاید . نگاهش

روی دست واندام می لغزد که هنوز بازویش را گرفته است . ناموفق سعی می کند دستش

را از چنگ او درآورد . لئونارد ، مراقب حالت او ، خود را نزدیک می کند تا هر تلاشی را

برای فرار احتمالی مانع شود .

واندام : به نظرم تموم شد ، لئونارد .

ایو را به طرف پلکان هواپیما هدایت می کند .

[لئونارد (که به ایو می نگرد) : فرود خوبی داشته باشین .]

نمای درشت - ایو

وحشت به تدریج سرپای وجودش را می گیرد . ناگهان صدای دو شلیک پی درپی از

خانه به گوش می رسد .

گروه

همگی سریع سربرمی گردانند .

دیدگاه - سریع

تورنهییل دیده می شود که از خانه فرار می کند و توی ماشین پارك شده می پرد .

گروه

هنوز به خارج تصویر می نگرند. ایو که لحظه ای خود را از چنگ و اندام و نگاه لئونارد رها می یابد، ناگهان مجسمه تاراسکانی را می قاپد و به سرعت از نما خارج می شود و به سوی خانه می دود. روی این نما از دور صدای روشن شدن موتور اتومبیل را می شنویم. لئونارد نگاه سریعی به واندام می اندازد و منتظر فرمان است.

واندام: مجسمه رو بگیر!

لئونارد از جا کنده می شود و والرین به او می پیوندد.

زاویه معکوس

ایو چند قدم جلوتر از دو مرد در حال فرار است. اتومبیل به سرعت به طرف او می رود. اتومبیل در شرف توقف است و تا ایو به آن می رسد، درش باز می شود.

زاویه جانبی

اتومبیل می ایستد و ایو می پرد داخل آن.

[**تورنهییل** (با فریاد): قفلش کن!]

ایو در را محکم می بندد. دو مرد از راه می رسند و دستگیره را چنگ می زنند. **تورنهییل** اتومبیل را از جا می کند و دور می شود.

نمای متوسط

با حرکت اتومبیل دو مرد به عقب پرت می شوند. اتومبیل قوس بزرگی را طی می کند و با سرعت به سوی خانه می رود.

داخلی، اتومبیل

[**ایو** (از نفس افتاده): چی شده؟ تو حالت خوبه؟]

تورنهییل: [باورت می شه؟] زنه پنج دقیقه منو میخکوب کرد تا فهمیدم همون هفت تیر مسخره تو دستشه.

چشمش به مجسمه ای که در دست ایو است می افتد.

تورنهییل: می بینم که ... آ ... کدو تنبل رو گرفتی.

ایو (به تلخی): آره.

باند فرود

واندام به دو مرد می رسد.

[والرین : نگران نباشین قربان ، در قفل است .]

پشت در

اتومبیل با صدای گوشخراشی جلو در بسته می ایستد . تورنهییل بیرون می پرد و زنجیر در را می کشد .

نمای درشت - ایو در اتومبیل

مجسمه را محکم گرفته ، مضطرب به تورنهییل نگاه می کند و بعد رو به عقب می کند .

دیدگاه

در فاصله دوری از خانه ، لئونارد و والرین را می بیند که می دوند .

نمای سوم شخص - اتومبیل و در

ایو به عجله پیاده می شود و به طرف تورنهییل می دود . تورنهییل برمی گردد و می بیند که دومرد نزدیک می شوند . ایو و تورنهییل با هم و به سرعت از نما خارج می شوند .

لئونارد و والرین ، دنبال آنها هستند .

داخلی ، جنگل - نمای دالی - مهتاب

این «جنگل» در واقع چیزی جز ناحیه ای پر درخت و کم عمق نیست . تورنهییل و ایو دوان دوان وارد می شوند و دربین با آنها که به تخته سنگ ها و درختان و موانع دیگر برخورد می کنند ، حرکت می کند . دست و پای ایو به علت داشتن کیف و شال گردن و مجسمه ای که به دست دارد ، بسته است .

[تورنهییل : بیا ، بده ش من .]

مجسمه را از او می گیرد . می دوند . ناگهان شال گردن ایو به یکی از شاخه های درخت گیر می کند و او را خم می کند . تورنهییل می ایستد ، پیش او برمی گردد و هر دو می کوشند تا ایو خلاص شود .

سریع - لئونارد و والرین ، با سرو صدا در جنگل دنبال آنها هستند .

تورنهییل و ایو ، هنوز می کوشند تا ایو را آزاد کنند . سرانجام ایو از شر شال گردن رها می شود ، شال را می گذارند و از نما خارج می شوند .

لئونارد و والرین، در پی آنها می‌دوند.

نمای دور - خارج جنگل

از دور تورنهیل و ایو را می‌بینیم که از جنگل بیرون می‌دوند و وارد فضای باز می‌شوند. به سوی دوربین می‌آیند تا، در نمای نزدیک، ناگهان می‌مانند و به خارج تصویر و به جلو نگاه می‌کنند.

دیدگاه

حدود پنجاه تا صد یارد جلوتر، پشت بنای یادبود کوه راشمور را می‌بینند. سر رئیس جمهورها در نور مهتاب دیده می‌شود. آن سو فضای بیکران و آن سوتر افق به چشم می‌خورد.

[صدای تورنهیل: اووه. نمی‌دونستم شما اینجا این آقایون.]

نمای دونفره - تورنهیل و ایو

تورنهیل (که هنوز به جلو می‌نگرد): این راه فایده‌نداره. بالای بنای یادبودیم. اکنون به راست و تقریباً به پشت سر می‌نگرد.

دیدگاه

در دور دست، والرین دیده می‌شود که از جنگل خارج می‌شود.

[نمای نزدیک - تورنهیل و ایو]

ایو که به خارج تصویر و به جهت دیگری نگاه می‌کند، دست تورنهیل را می‌گیرد. ایو: نگاه کن!

تورنهیل به خارج تصویر نگاه می‌کند.

دیدگاه

لئونارد از نقطه دیگری از جنگل خارج می‌شود.

نمای نیمرخ - تورنهیل و ایو

(به عکس شماره ۲۰ نگاه کنید.)

تورنهیل دست ایو را می‌گیرد و به تنها سمتی که می‌توانند بروند یعنی به طرف لبه بنای یادبود می‌دوند. دوربین با آنها دالی می‌کند.

زاویه معکوس - نمای کامل بخشی از بنای یادبود
پیکره های ریز تورنهییل و ایو را می بینیم که به لبه بنای یادبود نزدیک می شوند.

نمای متوسط - تورنهییل و ایو، که با دقت پایین نگاه می کنند.

دیدگاه

چهره رئیس جمهورها از لبه بنای یادبود. مهتاب ارتفاع را مشخص می کند.

نمای متوسط - تورنهییل و ایو

روبر می گردانند و بار دیگر به تعقیب کننده ها می نگرند.

[تورنهییل: بیا، می ریم پایین.

ایو (که دوباره به پایین می نگرد): نمی توانیم.

تورنهییل: چاره ای نیست. بیا.]^{۱۲۵}

پایین می روند و از نما خارج می شوند.

نمای دور - زاویه سه رخ - بنای یادبود

با فیلمبرداری از کنار چهره لینکلن در پیشزمینه، تورنهییل و ایو را می بینیم که از شکاف

بین چهره جفرسون و پشت سر واشتگتن راه خطرناکی را روبه پایین

طی می کنند. (به عکس شماره ۲۱ نگاه کنید.)

[زاویه بسته - تورنهییل و ایو]

در حالی که پایین می روند:

تورنهییل (جدی): پریروز که می رفتم تئاتر به اتفاق جالب برام افتاد.

ایو: چی؟

تورنهییل: ولش کن!]

نمای دور - لئونارد و والرین

۱۲۵. در فیلم:

ایو: چه کار کنیم؟

تورنهییل: می ریم پایین.

ایو: نمی توانیم.

تورنهییل: دارن می آن. چاره ای نیست. از این طرف.

هنوز نی‌تا دور از هم به لبه می‌رسند. لئونارد بالای شکاف است. والرین روی سر واشنگتن است.

زاویه بسته - تورن‌هیل و ایو

به بالا نگاه می‌کنند و می‌بینند:

دیدگاه

لئونارد پایین می‌آید.

نمای متوسط - تورن‌هیل و ایو، فرود خطرناکشان را از شیب ادامه می‌دهند.

تورن‌هیل: اگه از اینجا جون سالم دربردیم، بیا باهم با قطار برگردیم نیویورک. باشه؟

ایو: پیشنهاد ازدواجه؟

تورن‌هیل: نه - پیشنهاده.^{۱۲۶}

پای تورن‌هیل می‌لغزد، سر می‌خورد و به نحو خطرناکی آویزان می‌ماند. ایو دست دراز می‌کند و سعی می‌کند به او کمک کند.

ایو: دو تا ازدواج اولت به کجا کشید؟

تورن‌هیل (تقلا می‌کند): زنهام منو ول کردن.

ایو: چرا؟

تورن‌هیل (هنوز تقلا می‌کند): به نظرم ... می‌گفتن ... من زندگی ... کسل‌کننده‌ای دارم ...

دوباره جا پای محکمی پیدا می‌کند.^{۱۲۷}

نمای نزدیک - والرین که از روی تخته سنگ بزرگ و مسطح و شیب‌داری به روی شانه راست واشنگتن می‌سرد و پایین می‌رود.

۱۲۶. در بلم:

تورن‌هیل: فقط پیشنهاد، خرسگل.

۱۲۷. در بلم:

ایو: آخ.

تورن‌هیل: بیا.

نمایی از پای ایو و تورن‌هیل که روی سنگ سستی قرار می‌گیرد. ایو جیب می‌زند و در حالی که می‌افند سعی

می‌کند تورن‌هیل را بگیرد. دست ایو نشان داده می‌شود که جیب او را می‌گیرد. شلوالات تورن‌هیل پاره می‌شود و ایو

پایین می‌افتد تورن‌هیل پایین می‌آید تا به او برسد. ایو از درد می‌نالند.

تورن‌هیل: حالت خوبه؟

والرین بی‌سر و صدا پایین می‌آید. تورن‌هیل به ایو کمک می‌کند تا کتش را درآورد. پایین می‌روند.

نمای دور - زاویه سه رخ - بنای یادبود

با دماغ و لبهای لینکلن در پسزمینه، والرین را می بینیم که از زیر چانه واشنگتن رد می شود و می آید تا راه تورنهییل و ایورا، که از شانه چپ واشنگتن پایین می آیند، سد کند. لئونارد پشت سرشان به صخره چنگ انداخته و پایین می آید.

زاویه سرازیر - لئونارد

پایین پای او در پسزمینه، تورنهییل و ایو دیده می شوند. لئونارد تصادفاً تکه سنگ نامتعادلی را از جا می کند و سنگ پایین می غلتد.

نمای نزدیک - تورنهییل و ایو

پشت به دوربین دارند. صدای سنگ غلتان را می شنوند، روبرو می گردانند، از ترس چشمهایشان گشاد شده است. به هیچ وجه فرصت ندارند که از فاجعه در شرف وقوع رهایی یابند.

دیدگاه

سنگ به طرف دوربین سقوط می کند و در آخرین لحظه، درست زمانی که در شرف برخورد با قربانیان است، به مانعی برخورد می کند، قوسی می گیرد و به دره سقوط می کند.

تورنهییل و ایو، که مرگ از بیخ گوششان گذشته یک لحظه در جا خشک می شوند.

ایو (با صدایی از ته گلو): همین الان به فکر نوشیدنی افتادم...

تورنهییل (که هنوز به جلو نگاه می کند): جدی؟

ایو: توی کوهستان می چسبه.

تورنهییل نگاهی به او می کند. ایو شانه می اندازد. [و بعد به سرعت راه می افتند و از شانه چپ واشنگتن پایین می آیند. (در همین جا کیف و کفش و کت ایو به شدت مزاحم به نظر می رسد. تورنهییل او را وادار می کند که از شر آنها خلاص شود. کفشها پرت می شود. کت نیز، با پشیمانی خاص زنانه. اما ایو، تورنهییل را وادار می کند بعضی از محتویات کیفش را در جیب بریزد، و بعد کیف را به دره پرت می کند. در حین این عملیات استریب تیز، ایما و اشاره فی البداهه ای باید وجود داشته باشد.) در حالی که مشغول این کارها هستند متوجه والرین نیستند که از پشت سر به آنها نزدیک می شود. او نزدیک و نزدیکتر می شود و حالا با کارد آماده ای در شرف ضربه زدن به تورنهییل است که ایو ناگهان می چرخد، والرین را می بیند و فریاد می زند:

[**ایو**: مواظب باش!]^{۱۲۸}

(به عکس شماره ۲۲ نگاه کنید.)

تورنهییل سر بر می گرداند، ضربه ای به میج دست والرین می زند و حرکت کارد به طرف پایین را در هوا منحرف می کند. بعد سریع مجسمه را به ایو می دهد و داد می زند:

[تورنهییل: برو...!]

ایو راه می افتد، لئونارد از پشت سرش پایین می آید، در حالی که تورنهییل دوباره با والرین مقابله می کند.

زاویه بسته - تورنهییل و والرین، تا سر حد مرگ درگیرند؛ کارد در دست والرین و بین آن دو در هوا مانده است.

[تورنهییل (نفس نفس زنان): کم کم دارم ... به این فکر می افتم ... از من خوش است ... نمی آد...]

روی زمین به هم می پیچند، بعد به لبه پرتگاه غلت می زنند و پایین می سرند و در شرف سقوط از ارتفاع، هنوز درگیرند.

نمای نزدیک - ایو، درست در لحظه ای که دومرد در حال سریدن به پایین هستند، لحظه ای به پشت سر می نگرد. بر می گردد و دست می ساید و پیش می آید و در همین لحظه لئونارد را بالای سرش می بیند.

تورنهییل و والرین، هنوز به پایین سر می خورند. درست در لبه پرتگاه، تورنهییل ناگهان خود را از او جدا می کند و همین کار باعث می شود که والرین فریادکشان به کام مرگ سقوط کند. تورنهییل بر می خیزد، به خارج تصویر می نگرد و لئونارد را می بیند که در شرف گرفتن ایو است. به طرفشان می رود.

زاویه بسته - ایو و لئونارد

لئونارد ایو را می گیرد، مجسمه را از چنگش در می آورد، بیرحمانه او را هل می دهد و پایستر می فرستد تا جایی که به نظر می رسد مرگ او حتمی است. اما ایو در حالی که به پایین می سرود، خود را در این شیب خطرناک به تکه سنگی گیر می دهد، آویزان می شود و دیگر قادر به حرکت نیست.

زاویه ای دیگر

به محض رسیدن تورنهییل، لئونارد مجسمه به دست حرکت می کند. تورنهییل دراز

۱۲۸. در فیلم، ایو جیخ می کشد.

می کشد تا دست ایو را بگیرد.

[تورنهییل: خودتو نگه دار!]

خودش را به سمت ایو پایین می کشد و در وضعیت خطرناکی قرار می گیرد. فقط با یک دست صخره بالای سرش را گرفته است، در حالی که دست دیگرش را دراز می کند تا دست دراز شده ایو را بگیرد.
(به عکس شماره ۲۳ نگاه کنید.)

نمای نزدیک - ایو

درحین تلاش برای گرفتن دست تورنهییل، پایش روی لبه ای که ایستاده فشار می آورد. درست لحظه به هم رسیدن دست آنها جا پای ایو می شکند و پاهایش در هوا آویزان می ماند.

نمای سوم شخص

تورنهییل با یک دست از لبه پرتگاه آویزان است و با دست دیگر ایو را گرفته و مانع سقوط او است. (به عکس شماره ۲۴ نگاه کنید.)

نمای نزدیک - تورنهییل، که با ناامیدی به سوی دوربین نگاه می کند تا بالای پرتگاه را بنگرد:

دیدگاه

لئونارد همچنان دور می شود.

نمای نزدیک - تورنهییل

تورنهییل: [لئونارد!] ^{۱۲}

دیدگاه - تورنهییل

لئونارد می ایستد، می چرخد و نگاه می کند.

صدای تورنهییل (خارج تصویر): [تروخدا...] ^{۱۳}

لئونارد به طرف او راه می افتد. بانزدیک شدن او، دوربین به پایین تیلت می کند تا دست تورنهییل که لبه پرتگاه را چنگ زده است در پیشزمینه آشکار شود. پای لئونارد آهسته نزدیک می شود و در فاصله چند سانتیمتری دست توقف می کند. بعد یکی از پاها بلند می شود و آرام روی دست قرار می گیرد.

۱۲۹. در فیلم، می گوید: «کمک.»

۱۳۰. در فیلم، می گوید: «کمکم کن.»

نمای درشت - تورنهییل که سریع بالا را نگاه می‌کند، نسبت به فشار کفش واکنش می‌کند و متوجه می‌شود که چه اتفاقی در شرف وقوع است.

نمای درشت - لئونارد، بی‌حالت به پایین نگاه می‌کند و در همین حال کمی به جلو خم می‌شود و تمام سنگینی‌اش را روی دست تورنهییل می‌اندازد.

نمای درشت - تورنهییل، در سکران مرگی وحشتناک.
[تورنهییل (نفس زنان): نه ... من ... نمی‌تونم ...]
ایو به گریه می‌افتد.

نمای درشت - کفش که روی دست فشار می‌آورد.
صدای تورنهییل (خارج تصویر): باید ... ولت ... کنم ...]
ناگهان تیری شلیک می‌شود و صدایش در کوه می‌پیچد. لحظه‌ای فشار کفش بردست کم می‌شود، مجسمه از دست لئونارد روی لبه پرتگاه، کنار دست تورنهییل می‌افتد، تلاشی می‌شود و چند حلقه سیکرو فیلم آشکار می‌گردد.

نمای دور - بالای بنای یادبود
نمای کوتاهی از سایه‌های ضدنوری که به پایین می‌نگرند.

نمای نزدیک - تورنهییل، نگاه گذرایی به مجسمه از هم پاشیده و میکرو فیلمها می‌اندازد و سپس به بالا می‌نگرد.

زاویه سرازیر - لئونارد، شدیداً زخمی شده و با چشمانی رو به مرگ به پایین می‌نگرد و بعد به طرف دوربین می‌افتد.

تورنهییل و ایو که با عبور جسد لئونارد گویی خود را کنار می‌کشند، به آن عکس العمل نشان می‌دهند.

زاویه سرازیر - بالای بنای یادبود

در نمای تمام قد، گروهی را بالای بنای یادبود می‌بینیم: پرفسور، دوربین شکاری به دست؛ واندام که دو سرباز اونیفورم پوش ایالتی در دو طرفش ایستاده‌اند و یکی از آنها هفت تیری به دست دارد و تیر را شلیک کرده است. پایین پای آنها دو پلیس ایالتی دیگر

که از شیب کوه پایین می روند تا تورنهییل و ایو را نجات دهند، از نما خارج می شوند.
پرفسور (با نگرانی به پایین نگاه می کند): خوب کارت رو انجام دادی، گروه بان.
واندام (با لحنی طعنه آمیز): فکر نمی کنی که کار ناجوانمردانه ای کردی که از گلوله واقعی
استفاده کردی؟

برش به:

نمای بسیار درشت تورنهییل که با اضطراب به پایین نگاه می کند.
تورنهییل (با خستگی مفرط): بیا ... دست رو بده ... به من ...
صدای ایو (خارج تصویر، بریده بریده): دارم ... سعی می کنم ...
تورنهییل: صبر کن ... می کشمت ... بالا ...

نمای بسیار درشت - ایو که بالا را نگاه می کند، چهره اش نلایم او را نشان می دهد.
ایو: نمی توئم -
صدای تورنهییل (خارج تصویر): آره می تونی ... بیا دیگه ...
ایو (خسته): محکمتر بکش ...

نمای بسیار درشت - تورنهییل
[تورنهییل: آهان ... این جوری ...]^{۱۳۱}

نمای بسیار درشت - ایو
[ایو (که به بالا حرکت می کند): آها ... خوبه ...
شروع به خنده می کند.]

نمای متوسط - تورنهییل و ایو
وقتی ایو کنار تورنهییل می نشیند متوجه می شویم که آنها در کوه راشمور نیستند، بلکه
روی تختخواب بالایی کوپه قطاری هستند که شب در ایستگاه توقف کرده و پایشان از
تخت آویزان است. تورنهییل او را به سختی بالا کشیده، چون تختخواب پایین کوپه باز
نیست. از بیرون صدایی به گوش می رسد: «سوار بشین!»
[ایو (هنوز خندان): این کار احمقانه است تورنهییل.]^{۱۳۲}
تورنهییل: می دونم. ولی من احساساتی ام.

۱۳۱. در فیلم:
تورنهییل: بیا دیگه، خانم تورنهییل.

دستش را دور کمر او می اندازد. عاشقانه یکدیگر را می بوسند. حالا دستی که تحت فشار کفش قرار گرفته بود را می بینیم. (به عکس شماره ۲۵ نگاه کنید.) تک تک انگشتهایش با باند تمیز و مرتبی باندپیچی شده است. در همین لحظه، قطار حرکت می کند.

خارجی، قطار

از پشت واگن اول فیلمبرداری می کنیم و قطار را می بینیم که وارد تاریکی شب می شود.^{۱۳۳}

غروب تصویر

پایان

۱۳۲. در فیلم:

ایو: آ، راجر- این کار احمقانه است.

۱۳۳. در فیلم، قطار وارد تونل می شود و عناوین زیر بر تصویر نقش می بندد:

پایان

شمال از شمال غربی محصول مترو گلدن مایر
(آرم تجارتی)

تصاویر

























